

مسائل بین المللی

شماره ۶ (۵۴)

سال ۱۳۵۰



در پایان سال ۱۹۷۱ از زادروز پابلو پیکاسو هنرمند نامی و کمونیست فرانسوی ۹۰ سال گذشت. «کبوتر صلح» آفریده هنری مشهور او در سراسر جهان پرواز کرده و به مظهر پیکار ضد جنگ امپریالیستی و در راه صلح میان ملل بدل شده است. تصویر بالا واکنش هنری پیکاسو در قبال نخستین پرواز یوری گاگارین کمونیست بفضای سپهر است.

هیئت تحریریه مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» کامیابیهای هنری تازه رفیق پابلو پیکاسو را صمیمانه آرزو مند است.

اکتبر گبیر و جهان معاصر

ویلیام کاشتان

دبیرکل حزب کمونیست کانادا

زحمتکشان اتحاد شوروی، جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و تمام بشریت مترقی پنجاه و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را بر گزار میکنند. این انقلاب بیش از نیم قرن است که در سیر تاریخ سراسر جهان تاثیر قاطع می بخشد. در نتیجه انقلاب کبیرا اکتبر و تسریعی که این انقلاب در پروسه های ژرف تاریخی بوجود آورد، تناسیم و اهداف و رصحنه سیاسی جهان بنحوینیادی تغییر یافت. اتحاد شوروی، سیستم جهانی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی بهما مل رهنمون تکامل اجتماعی دوران معاصر بدل شده اند.

لنین در مقاله ای که در ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱ تحت عنوان "بمناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر" نوشت، نیم قرن پیش خاطر نشان ساخت که "هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر میشود همان قدر نیز اهمیت انقلاب پرولتری در روسیه روشن تر میگردد و همانقدر نیز ما به تجربه عملی مجموع کار خود، عمیق تر بی میبریم" (لنین، مجموعه آثار، جلد ۴۴، ص ۱۴۴).

لنین در مقاله توسخترانی های خود بمناسبت نخستین سالگرد های انقلاب اکتبر همیشه عمده ترین و واحد ترین مسائل زمان را مشخص میکرد. ما نیز به پیروی از شیوه لنین از میان تمام مسائل دوران معاصر، عمده ترین آنها را متذکر میشویم و میکوشیم این مسائل را در زمینه وظائف کنونی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری تجزیه و تحلیل کنیم.

۱. در تاریخ هیچ رویداد دیگری باندازه انقلاب اکتبر تاثیر عظیم در زندگی و سرنوشت جامعه بشری نداشته است. انقلاب اکتبر نه فقط تاریخ روسیه را در مسیرد بگرد انداخت، بلکه چگونگی تغییرات عمیقی را نیز که در نیم قرن اخیر در سراسر جهان انجام گرفت، از پیش تعیین نمود. باین جهت مسئله چگونگی اهمیت تاریخی این انقلاب و چگونگی برخورد به آن، مانند گذشته، برای مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی مسئله عمده است و برای تعیین موضوعات رهبران سیاسی و جنبشها و احزاب معیار اساسی را تشکیل میدهد. بدون پاسخ باین مسئله نمیتوان در نیای معاصر سمتگیری صحیح داشت و گرایشها و درونمای پروسه انقلابی جهانی را ارزیابی نمود.

انقلاب اکتبر بحران عمومی سرمایه داری را آغاز نهاد. در نقشه جهان رنگی نو، رنگ سرخ بدید آمد که نشانه نخستین کشور سوسیالیست کارگران و دهقانان در تاریخ بود و یک ششم

مساحت زمین را دربر میگرفت . این سرآغاز پروسه عظیم تاریخی — مارش ظرف نمون سوسیالیسم بود .

انقلابا کتوبر پیش بینی مارکس و انگلسرئینین را درباره ناکزیر بودن ورشکستگی اقتصادی و سیاسی وایدنولوزیک نظام سرمایه داری بنحوی مفنح به ثبوت رساند . سرمایه داری ناتوانی خود را درحل مسائل که سیرتاریخ مطرح ساخته واستفاده از امکاناتی که رشد نیروهای مولده بوجود آورده بود ، نشان داد . در زمان ما کاملاً آشکار شده است که چارچوب سرمایه داری برای پیشرفت اجتماعی و علمی و فنی بسی تنگ است . و این امر بصورت عمیقتر شدن تمام تضاد های ذاتی سرمایه داری ، از جمله تضاد های ناشی از انقلاب علمی و فنی وآهنگ ناپایدارش — اقتصاد دای و بحران های سیستم ارزی — مالی سرمایه داری انحصاری دولتی ومحدود شدن امکان محافل حاکمه کشورهای امپریالیستی برای مانورهای اجتماعی وسیاسی ونیز بصورت اشکال قدیمی یا " کلاسیک " واشکال تازه بروزعضلاتوبیماریهای اجتماعی یعنی بحران آموزش و تضاد مات نژادی ملی وتوسعه گتوها وزاغه هادرشهرهای بزرگ وافزایش جمعیت وغیره نمودار میگردد . بآنچه گفته شد ، تبهیکاری های امپریالیسم را در قرن بیستم ، جنگهای تجاروزکارانه آن وسیاست استعماری ونواستعماری وتلاشهای نومیدانه برای سرکوب مبارزه خلق ها در راه صلح وموکراسی وپیشرفت اجتماعی را نیز باید افزود .

باتوجه به تجربه ٤٥ سال گذشته ، باصراحت تمام میتوان گفت که انقلاب اکتبر دران نوینی در تاریخ جامعه بشری پدید آورد وراههای واقعی برانداختن شرایط غیرانسانی جامعه سرمایه داری وتأمین نیازمندیهای حیاتی رانشان داد . اصحاب سرمایه داری وتمام عواقب آن ، ایجاد پایه های نظم کمونیستی — مضمون دران نوین تاریخ جهانی راتشکیل میدهد . لنین درسال ١٩٢٠ ، نقش انقلاب اکتبررا چنین ارزیابی کرده بود وتجربه این ارزیابی را کاملاً تایید نمود .

انقلاب اکتبرماهیت مناسبات بین المللی را ازپیخ وین تغییرداد . تکامل وتحکیم دولت سوسیالیستی عامل انقلابی کننده نوین بسیارمهی بوجود آورد . توده های استثمار شونده وکسانی که زیرستم امپریالیسم رنج می کشند ، درسراسرجهان بحرکت درآمدند . بیاری این عامل بود که :

- طبقه کارگر جهانی به نیروی قاطع دوران ما بدل شد ؛
- جنبش جهانی کمونیستی توانا ترین نیروی سیاسی دوران معاصر گردید ؛
- سیستم جهانی سوسیالیسم یعنی نیروی عمده انقلابی دوران معاصر و عامل قاطع پروسه انقلابی جهانی پدید آمد واستحکام یافت ؛
- توده های عظیم ستمکشان که قرن ها در پیر صحنه تاریخ جای داشتند ، بیدار شده اند ومبارزه فعال علیه امپریالیسم برمیگزینند ؛
- دامنه جنبش آزاد بیخش ملی که به تلاشی امپراتوریهای استعماری وپیداایش عامل سیاسی جدید — کشورهای مستقل نواخته — منجر گردید ، گسترش یافت ؛
- ابتکار تاریخی از دست امپریالیسم که اکنون قادر نیست تکامل جهان معاصر را به عقب بازگرداند ، گرفته شد وشاهراه جامعه بشری بسوی کمونیسم گشوده شد ؛

— مواضع ایدئولوژیک بورژوازی متزلزل گردید و اعتبار و نفوذ ایدئولوژی علمی مارکسیسم —
لنینیسم افزایش یافت و کاراشاع آن میان توده‌های وسیع زحمتکشان در تمام مناطق جهان تا مین
گردید .

بدون اغراق میتوان گفت که جهانی که ما امروز می‌شناسیم ، جهانی که در آن سوسیالیسم
مواضع بین‌المللی خود را پیوسته تحکیم بخشید و مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری
گسترش می‌یابد و گرایش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای در حال رشد بیشتر از پیش قوت می‌گیرد
و جاذبه اندیشه‌های سوسیالیسم با سرعت افزایش می‌پذیرد — آفریده انقلاب اکتبر است .
پروسه‌گذار سوسیالیسم که با انقلاب اکتبر آغاز گردید ، پروسه‌ایست عینی ، قانونمند و غیر قابل
بازگشت .

حزب کمونیست کانادا ، امسال پنجاهمین سالگرد تاسیس خود را برگزار میکند . اعتلای
انقلابی در آن زمان ، چه در داخل کشور ما و چه در سراسر جهان ، نتیجه مستقیم انقلاب اکتبر
بود . در اوج این اعتلاء بود که حزب ما پدید آمد . حزب کمونیست کانادا طی پنجاه سال
حیات خود در تکامل جنبش کارگری کانادا ، در مبارزه بخاطر صلح و دموکراسی و سوسیالیسم
سهام قابل ملاحظه‌ای داشت . در آمیختن میهن پرستی واقعی با انترناسیونالیسم قانون فعالیت
این حزب بود . و امروز نیز ما برای انجا متعهدات خود در قبال طبقه کارگر کانادا و سراسر جهان
مبارزه می‌کنیم .

۲ . مارکسیسم در آغاز پیدایش خود هنگامیکه برای نخستین بار پروسه‌های تکامل اجتماعی
را بر پایه علمی توضیح میداد — دشمنان طبقه کارگر ، ایدئولوگ‌های بورژوازی و همچنین شکاکین
بهیچوجه حاضر نبودند توضیح ماتریالیستی تاریخ جامعه بشری را بپذیرند . ولی زمان میگذشت
و تاریخ طبق پیش‌بینی مارکسولنین تکامل مییافت . کامیابی انقلاب اکتبر و تکامل پنجاه ساله
دولت شوروی پیروزی کامل مارکسیسم — لنینیسم بود . سوسیالیسم از اندیشه‌های بنیرویی واقعی
بدل شد و وسیع‌ای جهان را در گروگن ساخت . طبقه کارگر در عمل نشان داد که قادر است دستگاه
دولتی را بدون سرمایه‌داران اداره کند .

پنجاه و چهار سال است که از پیروزی انقلاب اکتبر میگذرد ، درستی راهی را که مردم شوروی
تحت رهبری حزب کمونیست لنین طی میکنند ، کاملاً تأیید نمود . کنگره ۲۴ حزب کمونیست
اتحاد شوروی نمایشگر ایمان و نیروی مردم شوروی و وفاداری متزلزل ناپذیر آنان به اندیشه‌های
جاودان لنینیسم بود .

این نکته را باید خاطر نشان ساخت که کارگران روسیه — پیشاهنگان راه تکامل اجتماعی
نویسن — نه کورمال کورمال و از روی حدس و گمان و یا بر سبیل تصادف بلکه بکمک قطب‌نمای تئوری
مارکسیستی که بوسیله لنین بزرگ ، پیشوای جنبش جهانی کمونیستی ، تکامل یافته بود ، به
انقلاب رسیدند . لنین و حزب او پیش از انقلاب اکتبر ، کار تئوریک و سازمانی عظیمی انجام داده
بودند .

لنین میگوید : " انقلاب را فقط توده‌های گمنام‌زنده‌های عمیق اقتصادی محرک آنان
است میتوانند انجام دهند " (جلد ۱۴ ، ص ۲۳۸) . انقلاب باید تصادمه یعنی
تضاد میان کار و سرمایه را که اساس تمام تضادهای جامعه سرمایه‌داری است — حل کند .

ولی نلین میا مورد که وضع انقلابی مستقیماً از این تضاد ناشی نمیشود ، بلکه فعالیت عامل ذهنی نیز ضروری است . و این بمعنای عمل کورکورانه یا ولونتاریستی (ارادی) نبوده بلکه بمعنای عمل آگاهانه مبتنی بر شناخت پروسه‌های عینی و متکی بر تئوری علمی سازمان سیاسی رشد یافته است که منافع طبقه کارگر را منعکس میسازد . فعالیت حزب کمونیست که نلین آنرا (خرد و شرف وجدان دوران ما " میدانست ، دارای چنین خصلتی است . وجود چنین حزبی نشانه بسیار مهم رشد عامل ذهنی انقلاب است .

نلین انقلاب سوسیالیستی روسیه را بیش از بیست سال از لحاظ سیاسی واید تئوژی و سازمانی تدارک می دید . نخستین کوشش نلین متوجه استحکام اید تئوژیک حزب بلشویک حزب طراز نوین بود . حزب کمونیست در جریان مبارزه با تزاریسم آیدیده شد و به نیروی بزرگ انقلابی الهام بخش و سازمانگر بدل گردید . هیچ حزبی بخوبی حزب کمونیست نلینی برای انقلاب اجتماعی آمادگی نداشت .

زحمتکشان روسیه برهبری حزب نلین پیرا از ازا قدرت سیاسی نه فقط در نبرد های روی در رویا امپریالیسم از این قدرت دفاع کردند ، بلکه موفق شدند در مدت کوتاهی تحولات اجتماعی عمیقی بوجود آورند که احیاء سرمایه داری را غیر ممکن میساخت و راه را بسوی سوسیالیسم هموار میکرد .

این راهی بود دشوار و مستلزم فداکاری و قاطعیت و در پهنی و تلاش مستمر . ولی مردم شوروی ، علیرغم تمام دشواریها و پیرانداختن این دشواریها و رفع اشتباهاتی که ناگزیر رهبران تازه بروز میکنند برای جامعه نوین بنیاد استوار پدید آوردند و اینک بساختن کمونیسم پرداخته اند .

اگر بخواهیم نتایج مساعی خلاق مردم شوروی را طی ۴۵ سال باختصار بیان کنیم ، باید بگوئیم که انقلاب ثابت کرد که زندگی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و معنوی جامعه را میتوان بر پایه اصول کاملاً نوین متضاد با اصول سرمایه داری سازمان داد . انقلاب ثابت کرد که توده‌ها آزاد شده از قید استثمار و ستم تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن قادر بایجاد سیستم اجتماعی نوینی هستند که میتواند در مدت کوتاهی به پیشرفت های عظیم مادی و اجتماعی و فرهنگی نائل آید . نمودار عمده این پیشرفت ها عبارتست از انقلاب علمی و فنی و رشد عظیم نیروهای مولد در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، سیستم اقتصادی آن که نیروی حیانتیش در جریان تاریخ کاملاً به ثبوت رسیده است و تحولات عمیق اجتماعی که به برانداختن تضادهای طبقاتی و ملی منجر گردید . طبقه کارگر نقش رهبری کننده در جامعه شوروی دارد . جامعه شوروی در جهت نزدیکی هرچه بیشتر تشرهای اجتماعی و ملل تکامل می یابد و سطح عالی علم و فرهنگ و تکامل موفقیت آمیز در مکر اس طراز نوین از خصائص میزه آنست .

اکنون که جهان شاهد ثمرات نخستین انقلاب سوسیالیستی است اهمیت جهانی آن تاریخی این انقلاب باند از کافی مورد تأیید قرار گرفته است . ولی برای کمونیست ها ، برای مارکسیست لنینیست ها شی که در راه انوسازی انقلابی جهان میکوشند ، تأیید لفظی و تصریح عظمت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به تنهایی کافی نیست ، بلکه باید اندیشه‌های آن راهنمون عمل قرار داد ، در شرایط کنونی آنها را تحقق بخشید و کوشید تا تا شیر این اندیشه‌ها در حیات اجتماعی — سیاسی دوران معاصر هر چه بیشتر گردد .

اهمیت انقلاب اکتبر در مفهوم کلی آن ، معمولاً مورد تأیید همه است . نفعی این واقعیت مسلم که جهان در عرض نیمقرن اخیر به بخودی خود و در جریان تکامل عادی ، بلکه به خصوص در نتیجه انقلاب کبیراکتبر در گون شده است ، اکنون کاری است و ابعاد شواروملا غیر ممکن . ولی وقتی کار به بررسی ، فراگیری و کار بست تجربه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی می رسد ، اهمیت این تجربه اغلب با استناد باینکه گویا این انقلاب ، بیگ انقلاب صفا روسی بود و انقلاب ۱۹۱۷ در کشوری عقبمانده و کثیرالمله انجام گرفته و بنا بر این نمیتواند برای کشورهای رشد یافته سرمایه داری نمونه باشد ، یا این آورد همیشود .

البته انقلاب اکتبر نیز مانند هر انقلاب اجتماعی دیگر از خود دارای ویژگیهای ملسی است . ولی اهمیت واقعی این انقلاب به مراتب وسیعتر از این ویژگیهاست و تجربه ناشی از آن جنبه گذراندن و خصوصیات اساسی این تجربه به یافتن راه حل های عینی در هر کشوری که در آن برای پیروزی سوسیالیسم مبارزه انجام میگیرد ، کمک میکند . لنین در آستانه دومین کنگره کمینترن توجه همه کمونیست ها را با این مسئله جلب میکرد و خاطرنشان میساخت که تجربه انقلاب اکتبر در جنبش انقلابی سایر کشورها موثر بود و خواهد بود و تکرار خصوصیات اساسی این انقلاب در مقیاس جهانی از لحاظ تاریخی امری است ناگزیر . لنین مینویسد : " . . . نمونه روسی به تمام کشورهای چیزهایی از آیند فناگزیر و نزدیک آنان نشان میدهد ، چیزهایی که کاملاً حیاتی هستند " (جلد ۴) ، ص ۴) ، لنین سپس میگوید : " تجربه ثابت کرده است که در برخی مسائل کاملاً حیاتی انقلاب پرولتری ، تمام کشورهای ناگزیر باید آن موانعی را که روسیه از پیش پاداشد ، بر طرف سازند " (جلد ۴) ، ص ۱۳) .

در واقع مگر تجربه اکتبر را در مسائلی نظیر استراتژی و تاکتیک ، کمونیستی ، توانایی جنب زحمتکشان یسوی خود ، تجزیه و تحلیل تناسب نیروهای طبقاتی ، تعیین مساعدترین لحظه تعرض انقلابی ، بکار بردن صحیح شیوه های مسالمتآمیز و غیر مسالمتآمیز در مبارزه برای احراز و حفظ قدرت حاکمه میتوان کهنه یا غیر مبهم دانست ؟ مگر پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا در کشور های مختلف نیز نباید در قبال تغییر اوضاع و احوال از خود نرمش و مهارت و سرعت عمل نشان دهد ، بدون قوت وقت شعارهای متناسب مطرح سازد و در پیروسه انقلاب سوسیالیستی هدفهای دموکراتیک و سوسیالیستی را با هم تلفیق دهد ؟ مگر کمونیستها در چنین زمینه های چیزی برای آموختن از تجربه در سهای انقلاب اکتبر ندارند ؟

تاریخ به تمام این سئوالات پاسخ مقنع داده است . تجربه انقلاب اکتبر دارای اهمیت گذرانیست .

ما کمونیست های کانادا ، تجربه انقلاب و ساختمان سوسیالیسم را در اتحاد شوروی ، گنجینه گرانبهائی برای تمام جنبش جهانی کارگری و کمونیستی میدانیم . بدیهی است که برخورد با این تجربه مانند برخورد به تجربه هر کشور دیگر و هر حزب برادر دیگر باید برخورد خلاق باشد . از این تجربه نباید کورکورانه تقلید کرد و ویژگی کشور خود را باید در نظر گرفت . ولی بآن به وجود نباید بی اعتبار بود .

ما در طرح جدید برنامه خود : " راه کانادا به سوسیالیسم " این دو نکته را کاملاً در نظر گرفته ایم . در این طرح جامعیت و خصلت عام اجگامی از مارکسیسم — لنینیسم که هم در کشورها

و هم در هر کشور دیگری قابل اجرا است تصریح گردیده و در عین حال ویژگی کشورمان نشان داده شده است . ما در اینجا از سخنان لنین پیروی کرده ایم که میگوید برنامه هر حزبی — باید ویژگیهای تکامل کشور خود را در نظر گیرد . بدون رعایت این امر برنامه نمیتواند راهنمائی فعالیت عملی گردد .

تلقیح احکام عام و احکام خاص ، ما را به اعلام شعار ایجاد ائتلاف دموکراتیک و ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و برپایه این ائتلاف تشکیل دولت تحت رهبری طبقه کارگر و حزب مارکسیستی — لنینیستی آن درگانادارهنمون گردید . در برابر چنین دولتی باید این وظیفه قرار گیرد که به کمک ملی کردن واقدامات دیگر قدرت انحصارها را صهار کند و راه سوی سوسیالیسم هموار سازد .

چگونگی برخورد ما به ائتلاف دموکراتیک و ضد انحصاری و ضد امپریالیستی از خصوصیات تکامل کانادائش می شود . بدین معنا که درگانادار همراه با تضاد اساسی جامعه سرمایه داری یعنی تضاد میان کار و سرمایه ، تضاد های دیگری نیز پدید می آید . این تضادها بصورت مبارزه کانادائی های فرانسوی الاصل در راه حق خود مختاری و برانداختن نابرابری های ملی و اجتماعی و اقتصادی ، منعکس میگردد . این مبارزه هم خصلمت ملی و هم خصلمت دموکراتیک دارد و بخشی از جنبش دامن گستر مردم کانادا را علیه تسلط ایالات متحده آمریکا و مخاطرات استقلال کانادا تشکیل میدهد . پیروزی این مبارزه مستلزم برانداختن سرمایه انحصاری درگانادابه نیروی طبقه کارگر متحد و مبارز است که میتواند تمام نیروهای موجود را علیه امپریالیسم آمریکا و انحصارات کانادا متحد سازد .

ما خود را رزندگان میدانیم که در زمانهای انقلاب اکثر و مخاطرات تحقق این آرمانها در کشور خود متناسب با شرایط کانادامبارزه میکنند . ما برآنیم که شناخت تجربه ساختمان سوسیالیسم در کشور شوروی ، شناخت تجربه حزب لنین و استفاده از این تجارب ، در حل مسائل حیاتی خاص کشور ما ، کمک خواهد نمود .

اشتیاهات و خطاهائی که بروز آنها در جریان ساختمان سوسیالیسم امکان دارد ، عظمتوا همیت کنونی این تجربه را در سایه نیگدارد . کسانی که شکوه و عظمت آرمان های اکثر را در نقطه مقابل نظام سوسیالیستی موجود در اتحاد شوروی قرار میدهند و نظام سوسیالیستی کنونی اتحاد شوروی را تجسم باصلاح ناقص و کج و معوجی از این آرمانها میشمارند با این دعوی در عین حال از قدر و اهمیت انقلاب اکثر میگویند زیرا سیر تاریخ از خود دارای منطبق عینی است و میان رویداد های آن پیوند طبیعی وجود دارد ، بدین معنی که انقلاب اکثر بخواهد بید حرکت و جامعه کنونی شوروی بخواهد ره آورد تکامل سوسیالیستی با هم پیوند دارند .

ساختمان کمونیسم در اتحاد شوروی ، به توانائی نیروهای انقلابی جهانی میافزاید و مواضع آنها را در مبارزه علیه امپریالیسم تحکیم میبخشد و فراسیدن روزی را که تمام بشریت به جامعه آزاد از استعمار گام نهند ، نزدیک میکند . برای ما مردم کانادا ، اتحاد شوروی سرمشقی است برای حل مسائل حیاتی بسیار مهم اجتماعی ، آنها هم حل جسورانه و انقلابی . چگونگی ایجاد دولت کثیرالملطه و حل مسئله ملی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بسیار آموزنده است و مردم کانادا ، بویژه کانادای فرانسه که تمام عناصر انقلاب دموکراتیک در آن وجود دارد بسط می یابد ، تاثیر عمیق باقی گذاشته است .

مادرسال ۱۹۶۲ ، صدمین سالگرد فدراسیون کاناداراه که نابرابری ملی کانادائی های فرانسوی الاصل از خصائص آنست ، برگزار نمودیم . بعلت همین نابرابری است که فرانسویسان کاناداتاکنون نیز در راه خود مختاری ملی متحد جدائی تلاش میورزند . اظهارات دانیل جونسن ضد سوسیالیست و نخست وزیر سابق ایالت کبک که اکثریت ساکنین آنرا کانادائی های فرانسوی الاصل تشکیل میدهد ، شایان توجه است . جونسن اعتراف میکند که اتحاد شوروی ثابت کرد که فدرالیسم در صورتیکه بدرستی درکشود ، شربخش است و هنگام تجدید نظر در قانون اساسی میتواند نمونه جالب و مفیدی برای مردکانادا باشد .

مردم شوروی درسال آینده پنجاهمین سالگرد ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برگزار خواهند کرد * انقلاب اکثیر " زندان ملل " را که بوسیله تزاریم ایجاد شده بود ، برانداخت . زحمتکشان نخستین کشور سوسیالیستی جهان ، برهبری حزب کمونیست ، دولت کثیرالمنه واحد و یابرداری را بنا نهادند که از عهد آزمایش دومین جنگ جهانی برآمد . حل این مسئله بدون انقلابی که برابری خلق ها ، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و انترناسیونالیسم برپرچم آن نقش بود ، امکان نداشت . این فقط یکی از نمونه های بزرگی است که نشان میدهد اتحاد شوروی مسایل عمده ای را که در برابر جامعه بشری قرار دارد ، چگونه حل میکند .

اکثیر کبیر مناسبات نوین و بسا قه ای میان خلقها و کشورهای برقرار ساخت و این امر پیش از همه در مورد همکاری اتحاد شوروی با کشورهای سوسیالیستی براد رصادق است . روابط اتحاد شوروی با کشورهای نواستقلال ملی بر اعتماد و احترام متقابل و کمک های بی شائبه مبتنی است . اصل همزیستی مساومت میز کشورهای دارای نظام های اجتماعی متفاوت زائیده سیاست خارجی لنین است .

همکاری سیاسی و اقتصادی و نظامی کشورهای سوسیالیستی ، در شرایط کنونی نقش فوق العاده مهم ایفا میکند . دوستی میان کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم استحکام میابد و شکوفان ترمیگردد . اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بطور پیگیر از سیاست تقویت همکاری با کشورهای برادر پیروی میکند . تدوین و تصویب برنامه جامع تکامل بیشتر از پیش هم پیوندی (انترکامیون) اقتصادی سوسیالیستی گواه دیگریست بر اثبات این حقیقت .

اتحاد جماهیر شوروی با خلق هایی که هنوز با استعمارگران مبارزه میکنند ، اتحاد پیکار جویانه دارد و همکاری خود را با کشورهای که یوغ استعمار را برانداخته اند ، گسترش میدهد و بآنها همه جانبه کمک میکند .

در عین حال روابط ایالات متحده امریکا با کشورها نمونه ایست بکلی از نوع دیگر . کانادا در جریان تاریخ بیشتر از صد ساله خود از یک کشور کشاورزی - صنعتی به کشور کامل رشد یافته

* پس از انقلاب اکثیر جمهوری شوروی در ژانویه سال ۱۹۱۸ در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه در اعلامیه " حقوق مردم زحمتکش و استثمارشونده " رسماً " جمهوری شوروی روسیه " یا " جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران ، سربازان و دهقانان " نامیده شد . پس از ایجاد جمهوری های دیگر شوروی در اوکراین و گرجستان و ارمنستان و غیره متحد شدن آنها کشور شوراهای برای نخستین بار در دسامبر سال ۱۹۲۲ " اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی " اعلام گردید . توضیح مترجم

سرمایه داری مبدل شد . ولی مردم کانادا بعلت نگرانی روزافزون از سیاست خارجی امریکا و تسلط روزافزون ایالات متحده امریکا بر اقتصاد کانادا نسبت به آینده خود بدبین هستند . اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی واقعا نیز یک کشور بزرگ و مقتدر است ، ولی هرگز بمثابة دولت " ابرقدرتی " که ادعای سیادت بر سایر کشورها را داشته باشد و بخواد اراده خود را بر آنان تحمیل نماید ، عمل نکرده است . دولت شوروی حتی در اندیشه چنین کاری نبوده است . سفراخیر تریود و ، رئیس دولت کانادایه اتحاد شوروی بار دیگر این حقیقت را به ثبوت رسانند .

خصلت دولت ها و جوامع نه برحسب مساحت و شاخص های جغرافیائی آنها ، بلکه برحسب استرکتور و نظام اجتماعی آنها تعیین میشود . يك دولت سوسیالیستی نظیر اتحاد شوروی نمیتواند از سیاست " ابرقدرتی " پیروی کند - این کار با سرشت این دولت مغایرت دارد .

ولی ایالات متحده امریکا ، علیه استقلال و حق حاکمیت کانادا و رفاه مردم آن پیوسته و با لجاج از سیاست " ابرقدرتی " پیروی میکند و گواه آن از جمله تلاش های گستاخانه امریکا برای صدور بحران و تورم و بیکاری به کانادا و سایر کشورهای متحد خویش است که همکاران اصلی بازرگانی آنرا تشکیل میدهند . مردم کانادا بیش از پیش پی میبرند که در پشت سیاست " حسن همجواری " امریکا مشت سنگین و چهره ناهنجار امپریالیسم امریکا نهان است . ما کمونیستهای کانادا این مطلب را احساس میکنیم ، تجزیه و تحلیل میکنیم و برنامه سیاست و عمل خود نتایج لازم را از آن میگیریم .

۳ . مردم شوروی پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ همواره درقبال مردم بقیه جهان احساس مسئولیت کرده اند . روسیه شوروی تحت رهبری لنین توانست راه خروج از جنگ جهانی اول را بیابد و تامین صلح را اصل عمده سیاست خارجی خود اعلام کند . منشور صلح نخستین سند قانونی دولت سوسیالیستی بود .

مردم شوروی نخستین سازندگان سوسیالیسم در تاریخ بودند . مردم شوروی درقبال تجاوز فاشیسم - نیروی ضریقی امپریالیسم جهانی - جانبا زانه از سوسیالیسم دفاع کردند . جامعه بشری نقشوسم اتحاد شوروی را در سرکوب نازیسم هرگز فراموش نخواهد کرد . پیروزی نظامی ارتش شوروی بر ارتش هیتلری منعکس کننده پیروزی نظام اجتماعی نوین - سوسیالیسم بر نیروهای ارتجاع امپریالیستی بود . قهرمانی مردم شوروی مولود سوسیالیسم بود . پرچم پیروزی شوروی بر فاشیسم در دامن جنگ جهانی ، پرچم جاویدان اکتبر کبیر ، پرچم لنین - است .

پیروزی مردم شوروی نه فقط از تسلط فاشیسم بر جهان جلوگیری کرد و جامعه بشری را از ستم‌نبروهای ظلمت و شرنجات داد ، بلکه برای پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و تلاشی استعمار نیز شرایط لازم فراهم آورد . به جرات میتوان گفت که این پیروزی در آخرین تحلیلی تعیین کننده سیر تکامل جهان در سالهای پس از جنگ است ، پیدایش کشورهای سوسیالیستی در اروپا و آسیا و امریکا ، شکست استعمار ، پیشرفت کونی جامعه بشری - بدون پیروزی مردم شوروی بر فاشیسم غیر ممکن بود .

این پیروزی نیز بنوبه خود بدو پیروزی انقلاب کبیرا کتبر غیر ممکن بود . اگر بولتاریای روسیه برهبری حزب کمونیست لنین کشور خود را از زنجیر بردگی امپریالیسم رها نمیساخت ، اگر انقلاب اکتبر پیروزمیشد ، جامعه بشری برای سالهای مدید محکوم به زندگی زیر سلطه وحشیانه ترین اشکال دیکتاتوری بورژوازی بود .

در سهای این پیروزی اکنون نیز حائز اهمیت عظمی است . مبارزه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بخاطر صلح و طلیه امپریالیسم برای تکامل دوران ما دارای اهمیت اصولی است . اتحاد شوروی به اصل همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف وفادار است و در راه تامین صلح در سراسر جهان ، خلع سلاح همگانی و کامل و همکاری بین المللی مبتنی بر منافع متقابل مبارزه میکند . اتحاد شوروی بمنظور جلوگیری از تحقق نیت ارتجاعی ترین محافل امپریالیسم آمریکا برای سیادت جهانی باتمام قوا میکوشد . ماهیت سوسیالیستی دولت شوروی ، خصلت اجتماعی - اقتصادی آن و هدف های دموکراتیک و بشردوستانه سوسیالیسم عواملی هستند که سیاست خارجی اتحاد شوروی را تعیین و مشخص میسازند . سوسیالیسم یعنی صلح و امپریالیسم ، هر قدر هم که خود را بیاراید ، یعنی جنگ و ستیز .

برای کسانی که خالی از سابق ذهنی مفروضانه باشند خصلت کاملا سازنده و عملی پیشنهاد های ششگانه صلحجویانه اتحاد شوروی در باره مهمترین مسائل بین المللی که توسط رفیق برژنف در گزارش کمیته مرکزی به کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح گردید ، آشکار است . نیت کمونیست های شوروی کاملا روشن است : تمایل صادقانه برای برانداختن تمام کانون های جنگ و وخامت ، نجات مردم جهان از فشار تسلیحات و هموار کردن راه برقراری صلح پایدار در جهان . اتحاد شوروی با اقدامات فعال خود در راه عملی ساختن ابتکارات صلح جویانه خود ، عزم راسخ خود را در نیل باین هدف ها به ثبوت میرساند .

ایالات متحده آمریکا ، برعکس از سیاست امپریالیستی پیروی میکند و نمونه تجا و زمستمر علیه ویتنام این حقیقت را آشکار میسازد . جنگ ویتنام در عین حال ثابت میکند که میان نقشه های تجا و زکارانه امپریالیسم آمریکا و توانائی آن برای تحقق این نقشه ها فاصله عظیم وجود دارد . ولت آنها هم قهرمانی بی نظیر خلق ویتنام ، کمک انترناسیونالیستی و برادرانه کشورهای سوسیالیستی و در وهله اول اتحاد شوروی به خلق ویتنام است .

مردم شوروی بخش قابل ملاحظه ای از نیرو و وسائل خود را که میتواندست بنبخوی موفقیت آمیز در راه رشد داخلی کشور مورد استفاده قرارگیرد برای تامین صلح پایدار در جهان مصروف میکنند . اتحاد شوروی این کار را بسود تمام جامعه بشری انجام میدهد و احساس مسئولیت در قبال سرنوشت جامعه بشری انگیزه آنست .

کفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ ضمن تجزیه و تحلیل عمیق اوضاع سیاسی دوران معاصر با حقانیت تمام اعلام داشت که : " در جهان پروسه های نیرومند انقلابی گسترش می یابد . در مبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی بزرگ دوران معاصر با هم متحد میشوند : سیستم جهانی سوسیالیسم ، طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بپخش ملی . افزایش امکانات برای پیشرفت تازه نیروهای انقلابی و ترفیخواه خصیصه مرحله کنونی است . در عین حال خطر ناشی از امپریالیسم و سیاست تجا و زکارانه آن افزایش می یابد . "

سیستم جهانی سوسیالیسم - دژ طبقه کارگر جهانی و امید و تکیه گاه آن - بمثابة مانع غیرقابل عبوری در راه تجاوز امپریالیسم قرار گرفته است . تمام تلاش های نیروهای ارتجاعی امپریالیسم برای بازگرداندن چرخ تاریخ ، در برابر این دژ شکستناپذیر در هم می شکند .



هریک از سالگرد های انقلاب اکتبر ، فقط جشن کمونیست ها و زحمتکشان شوروی نیست ، بلکه در عین حال جشن بزرگ تمام جنبش جهانی کمونیستی و کارگری ، همه زحمتکشان جهان است . نام لنین ، پیشوای اکتبر ، بمثابة تئوریسین نابغه انقلاب پرولتری و تحول سوسیالیستی جامعه در تاریخ ثبت است . لنینیسم برای ما سرچشمه جاوید و زنده اندیشه انقلابی و عمل انقلابی است .

آرمان های اکتبر زنده و پیروز است !



علم و سیاست در جامعه سوسیالیستی و تجربه جمهوری دموکراتیک آلمان

اریش هونگر

دبیر اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست
متحد آلمان

در فعالیت احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای سوسیالیستی طر حریزی سیاست مبتنی بر پایه علمی با حل میرترین مسائل همراه است. آنجا که طبقه کارگر و متحدین آن قدرت سیاسی را بدست دارند و مناسبات تولیدی سوسیالیستی پیروز شده است در برابر احزاب کمونیست این وظیفه مطرح میگردد که از شرایط عینی و امکانات موجود بحد کمال برای ساختمان سوسیالیسم استفاده کنند. این پروسه تمام شئون اجتماعی را دربرمیگیرد و در تمام جوانب زندگی افراد تاثیر میبخشد. ایجاد جامعه سوسیالیستی پیوسته مساوی تازه و غالباً بخرنچی را مطرح میسازد که حل آنها مستلزم برخورد خلاق است. تصمیمات سیاسی احزاب کمونیست حاکم، قطعنامهها و برنامههای آنان پایه ای برای فعالیت میلیون ها نفر در کشورهای آنان قرار میگیرد و در مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی تاثیر میبخشد.

پروسه انقلابی کمونی جهان صحت حکم لنین را درباره اینکه همراه با افزایش قدرت سوسیالیسم آهنگ تکامل اجتماعی تسریع میگردد با وضوح کامل تایید میکند. کشورهای سوسیالیستی که با صفوف فشرده پیرامون اتحاد شوروی گرد آمده اند در پیرویش روی مداوم و باثبات خود که طبق برنامه و در جهت نیل به هدف انجام میگیرد و با فعالیت مشترک خود در زمینه سیاست خارجی در مبارزه علیه امپریالیسم و در راه تامین صلح تا شریقاتع اعمال میکنند. سیستم جهانی سوسیالیستی که نیروی عمده جریان های انقلابی بزرگ عصر ما یعنی جنبش جهانی کارگری و جنبش آزاد بیختر ملی خلقی ها است با نیروی جاذبه خود نمونه الهام بخشی را برای دگرگونی هستی اجتماعی بر مبنای نوین به جامعه انسانی عرضه میدارد.

تمام احزاب برادر در زمینه سیاست و فعالیت عملی خود از نقطه نظر منافع بین المللی مشترک مسئولیت خطیری بعهده دارند. ننگر هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان هنگام تعیین هدف ها و طرق ادامه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته در جمهوری دموکراتیک آلمان بر همین اساس عمل کرد. ما گام های کمونی و آتی خود در راه ساختمان سوسیالیسم، تحکیم هر چه

بیشتر حکومتکارگران و دهقانان ، تقویت اتحاد با اتحاد شوروی و هم پیوندی (انتگراسیون) استوارتر کشور خود را با جامعه کشورهای سوسیالیستی یکی از عناصر اساسی پروسه انقلابی جهان و در عین حال خواست زمان در این زمینه میدانیم .

برنامه سیاسی مصوبه کنگره هشتم حزب ما بر پایه کار بست خلاق آموزش مارکسیسم - لنینیسم با توجه به شرایط مشخص کشورها استوار است . در تنظیم این برنامه از اندیشه‌های کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی که دارای اهمیت تاریخی جهانی است و نیز از نتیجه گیری‌های تئوریک و تجربی عطفی احزاب برادر سایر کشورهای سوسیالیستی و مجموعه جنبش انقلابی جهان فیض گرفته شده است . احکام اصولی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره مسائل ساختمان کمونیسم دارای اهمیت عام هستند و ما نیز این احکام را بروفق شرایط ویژه کشور خود بکار می‌بندیم .

کنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان به‌تفاهت مسائلی که زندگی در برابر ما مطرح می‌سازد پاسخ داد ، وظایف اساسی برنامه پنجساله ۱۹۷۵ - ۱۹۷۱ را معین کرد و ایجاد کلیه مقدمات لازم برای ترفیع بیشتر از پیش سطح زندگی و فرهنگ مردم را هدف خوش اعلانم داشت . کنگره نشان داد که ایجاد جامعه نوین از راه بفرنج و طولانی انجام می‌گیرد .

بهمین جهت تا پایان ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان هنوز زمان معینی در پیش خواهد بود و باید کار بسیار انجام داد تا نیروهای مولده ، مناسبات اجتماعی سوسیالیستی و آگاهی سوسیالیستی افراد به سطح عالیتری که نیل باین هدف ایجاد میکند ارتقاء یابد .

کنگره ما این سخنان لنین را رهنمون قرار داد که مارکسیسم طلب میکند که " . . . در هر لحظه‌ای از تاریخ چگونگی تناسب نیروی طبقات و ویژگی‌های مشخص آن لحظه با نهایت دقت و بر پایه ارزیابی عینی در نظر گرفته شود " و از هر پدیدة نوینی که زندگی عرضه میدارد پیوسته در " زنجیر عمومی حوادث " استفاده بعمل آید . (لنین ، جلد ۳ ، ص ۲۳۶ و ۱۳۲) .

در غیر این صورت همانگونه که تجربه ثابت کرده است نه ارزیابی واقع بینانه حوادث و اوضاع و احوال واقعی ممکن خواهد بود و نه تعیین دقیق و مطمئن وظایف آینده . طرح‌ریزی سیاست‌مدان تا همین پیوند محکم آن با عمل انقلابی و بدون در نظر گرفتن واقعیت اجتماعی بهمانسان که هست ، هرگونه خصلتی میتواند داشته باشد مگر خصلت علی .

چنانکه میدانیم امکان تنظیم آگاهانه پروسه‌های اجتماعی بروفق برنامه‌های مشخص را در تاریخ جهانی برای نخستین بار سوسیالیسم فراهم ساخت و بهمین جهت هم حزب در رهبری سیاسی جامعه باید بر مبنای علی تکیه کند . اگر حزب عوامل قاطع رشد جامعه را بحساب آورد و روابط میان جوانی‌گوناگون زندگی را بدقت در نظر گیرد توانائی آنرا خواهد داشت که نیروی ایجادگر طبقه‌کارگرو تمام زحمتکشان را براه صحیح هدایت نماید و آنرا تمام و کمال بسود خلق بکار برد .

حزب سوسیالیست متحد آلمان در سر اسرفعالیت خود از مارکسیسم - لنینیسم که انقلابی‌ترین و پیشروترین دانش عصر ما است پیروی میکند . استراتژی و تاکتیک حزب ما بر بنیاد جهان بینی طبقه‌کارگر و اندیشه‌های پیروزی آفرین آن ، برای عامل معنوی نیرومند دگرگونی مادی هستی انسانی استوار است . مایه امر استفاده و تکامل اسلوب دیالکتیکی که وجود آنرا

مرهون کلاسیک ها ی مارکسیسم - لنینیسم هستیم توجه فراوان معطوف میداریم . این اسلوب ، تفکرا پرورش میدهد و از برخورد یکجانبه یا ذهنی به پدیده ها و پنداره های پویج معایر بسا واقمیت در زمینه سیاست جلوگیری میکند ، توجه را بمعامل عمد و به گرایش های قاطع رشسد معطوف میدارد و تشخیص آن حلقه ها ی اساسی را که حزب بادست یافتن بر آنها تمام زنجیر تکامل را به پیش میکشد آسان میسازد .

تجربه مبارزه انقلابی موید کامل این حقیقت است که حل خلاق مسائل میرم تراز « ساختن سوسیالیسم فقط با اتکا به مواضع مشترک مارکسیسم - لنینیسم میسر است . این امر البته از اهمیت علوم تخصصی جداگانه که خدمات متمم انجا مهید هند و هیچ چیز نمیتواند جایگزین آنها گردد ، نمی گاهد . ولی فعالیت رهبری حزب در ماهیت خود خصلت سیاسی دارد و باینجهت نمیتوان آنرا صرفا برپایه این یا آن علم تخصصی انجام داد . سیاست عبارتست از وحدت فعالیت ایدئولوژیک - تئوریک و فعالیت عملی - سازمانی حزب در زمینه رهبری تکامل اجتماعی در شرایط سوسیالیسم . سیاست خواستار آنست که هدف های اساسی در هر بخش از جنبش مستدل و قابل توجه باشد و کلیه مقدمات و شرایط ضروری آن مورد تحلیل قرارگیرد و سرانجا برنامه دقیق بعنوان رهنمون عمل تنظیم شود . سیاست حق اولویت دارد زیرا همانگونه که لنین خاطر نشان میسازد " . . . بدون برخورد سیاسی صحیح به کار - این طبقه نمیتواند تسلط خود را حفظ کند و بالنتیجه وظیفه خود را در زمینه تولید نیز نمیتواند انجام دهد " (جلد ۲ ، ص ۲۷۹) .

سوسیالیسم بمثابه ارگانیک اجتماعی هنوز جوان است - از جمله در کشور ما جمهوری دموکراتیک آلمان . با آنکه سوسیالیسم در مبارزه دائمی میان نووکهنه هنوز باید براین یا آن بازمانده دوران گذشته سرمایه داری و بریکسلسله ازدشواری هافائق آید مع الوصف تکامل آن با احراز کامیابی و نیروی کامل انجا میگیرد . کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره های احزاب کمونیست و کارگری سایر کشورهای سوسیالیستی و از جمله کنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان ثابت کردند که کشورهای سوسیالیستی با پراتیک خود در زمینه ساختن سوسیالیسم و کمونیسم نیروی حیاتی جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی را نمودار میسازند . این جهان بینی را نهی به پیروزی بر امپریالیسم و ساختن جهان نوین را برای تمام مبارزان انقلابی روشن میسازد .

کنگره هشتم حزب ما نیز نقش روزافزون طبقه کارگر و حزب مارکسیست - لنینیست آنرا در ساختن سوسیالیسم با وضوح کامل خاطر نشان ساخت . طبقه کارگر که طبقه حاکمه است دولت سوسیالیستی را رهبری میکند و تمام زحمتگشان را متحد میسازد و روابط رفیقانه و دوستانه ای که خصیصه پیشرفت جامعه سوسیالیستی است و این پیشرفت بآن نیاز دارد بآنان برقرار میسازد . ایجاد دولت سوسیالیستی ما و ۲۳ سال موجودیت آن موید کامل حقانیت این حکم است که طبقه کارگر نیروی اجتماعی قاطع را تشکیل میدهد . منافع طبقاتی آن با سوسیالیسم و کمونیسم ، با مالکیت همگانی بر وسائل تولید پیوند ناگسستن دارد . آگاهی سیاسی روزافزون ، تشکیل و انضباط طبقه کارگر با خوشبینی انقلابی و ثبات قدم و اصول عالی اخلاقی آمیخته است . طبقه کارگر به نیروی مارکسیسم - لنینیسم نقشه ببری خود را در زندگی روزمره ایفا میکند و در راه تحقق

هدف های سوسیالیسم و آرمان های کمونیستی کارهای قبرمانانه انجام میدهد .
 ماتحکیم داعی اتحاد طبقه کارگر را با دهقانان عضوشرکت های تعاونی و روشنفکران
 وقشرهای دیگرزحمتکشان یکی ازعناصر بنیادی تکوین جامعه سوسیالیستی میدانیم وباین
 جهت درسیاست خود برای این مسئله جای شایسته تخصیص میدهیم . گرچه باحقانیت کامل
 میتوان گفت که این اتحاد بیانگروحدت معنوی — سیاسی مردم است مع الوصف اگر تافتهائی
 را که هنوز دروضع طبقات وقشرهای اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان درمنافع آنها وجود دارد
 نادیده انگاریم بمنتیجه گیری های نادرست خواهیم رسید . موافقت باپرده پوشی این
 تفاوت ها درحکم پائین آوردن نقش طبقه کارگر و ایجاد این تصورات که گویا سوسیالیسم
 میتواند مسائل مربوط به ترکیب اجتماعی جامعه را همانگونه حل کند که عملاً فقط در شرایط
 کمونیسم میسرخواهد بود .

سیاست حزب ما این هدف راتعمیق میکند که هرگامی درراه تکوین جامعه سوسیالیستی
 رشد یافته بانفاق تمام طبقات وقشرهای اهالی برداشته شود . وجود چند حزب درجمهوری
 دموکراتیک آلمان همکاری رفیقانه آنها با یکدیگر انعکاسی است از اتحاد طبقاتی وسیع بادهقانان
 عضوشرکت های تعاونی وتعام قشرهای دیگرزحمتکشان که طبقه کارگر وحزب آن — حزب
 سوسیالیست متحد آلمان نیروی رهبری کنند آنها را تشکیل میدهند . این طبقات وقشرها که
 با طبقه کارگر پیوند دارند بدینسان امکان می یابند سهم خود را درشکستگی سوسیالیسم اداکنند
 ویا آگاهی هر چه بیشتری درحیات جامعه ما شرکت ورزند .

آنچه که درطرحریزی سیاست مبتنی برپایه علمی همواره برای ما اهمیت اساسی
 داشته ودارد اینستکه سوسیالیسم برفعالیت آگاهانه مردم که طبق برنامه انجام میگردد ،
 استواراست وبه نیروی خلاقیت میلیون ها انسان ایجاد میگردد وباعراض موفقیت تکامل می یابد
 ودرجریان این خلاقیت طبقه کارگر وتعام زحمتکشان فن اداره امورکشورخویش را فرامیگیرند .
 لنین خاطر نشان میساخت که تاریخ انقلاب ها همواره پرمحتوی ترومتنوعترو همه جانبه تر
 وزنده تر "زیرک تر" ازآنستکه بهترین احزاب تصور میکنند . لنین میگوید انقلاب هاره آوردمجموعه
 استعداد های انسانی ، ره آورد آگاهی ، اراده ، شوروشوق ونیروی پندارد همامیلیون
 انسان هستند (جلد ۱ ، ص ۸۱ — ۸۰) . اعتماد عمیق حزب به زحمتکشان ، مشورت
 دائم با آنها ، آمادگی برای دینظرگرفتن عقاید وتذکرات انتقادی وبیشنهاد های آنان برای
 هرسیاست اثریختر اهمیت اصولی دارد وبرای تامین آن باید علیه مظاهرهی احساسی وبی تفاوتی
 فخرفروشی ، بوروکراتیسم وبی احترامی به انسان ها با قاطعیت مبارزه کرد . پرنسپ
 اینستکه بان نیروی همگان وبخاطرهمگان درجمهوری دموکراتیک آلمان جامعه سوسیالیستی
 روزبروزگامتری ایجاد گردد .

عرصه اقتصاد ملک سهمی است برای ارزیابی چگونگی برخورد مارکسیستی — لنینیستی
 به رابطه میان سیاست وعلم . کنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان هدف های اقتصادی
 را برپایه وظائف سیاسی ما یعنی ادامه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته درجمهوری
 دموکراتیک آلمان طرحریزی کرد وضمن اهمیت اساسی مسائل اقتصادی را برای نضج وقوام
 نظام سوسیالیستی تمام وکمال دینظرگرفت . کنگره مشی سیاست اقتصاد را با پیگیری ادامه

داد و در عین حال جوانب مهم گسترش آتی آنرا با دقت و صراحت کامل برجسته ساخت .
 میتوان گفت که نتیجه گیری های اساسی در این زمینه وظیفه اساسی برنامه پنجساله
 ۱۹۷۵ - ۱۹۷۱ منعکس است . این وظیفه عبارتست از ارتقاء بیش از پیش سطح زندگی
 و فرهنگ مردم بر پایه آهنگ سریع افزایش تولید سوسیالیستی ، بالا بردن کارائی ، تسریع
 پیشرفت علمی و فنّی و افزایش بازده کار . مرز مشخصی که در این راه باید بآن دست یافت در
 رهنمود های مصوبه کنگره درباره برنامه پنجساله معین شده و مقرر گردیده است که بازده کار
 ۳۷ - ۳۵ درصد و درآمد واقعی اهالی ۲۳ - ۲۱ درصد افزایش یابد .

این وظیفه از استراتژی سیاسی ناشی میشود و شیوه انجام آن با دقت علمی معین
 شده است . حزب ما سطح رشد کنونی و منابع اقتصاد کشور را هشیارانه و واقعی ارزیابی کرد
 و با توجه بآن امکانات واقعی و گام های ضروری را برای سالهای آینده مشخص ساخت .

در این زمینه مسئله اساسی عبارت بود از درک عمیق قوانین عینی اقتصاد سوسیالیسم
 و چگونگی شرایط تاثیر آنها در مرحله کنونی ساختمان جامعه نوین در جمهوری دموکراتیک
 آلمان . ارتقاء سطح زندگی مردم و تامین کارائی هر چه بیشتر اقتصاد ملی مستقل از این قوانین
 و پانادیده انگاشتن آنها غیر ممکن خواهد بود . توجه همه جانبه باین قوانین و استفاده صحیح
 و ماهرانه از آنها در کشور ما نیز صحت خود را بمثابه یگانه راه نیل به نتایج اقتصادی عالی و پایدار
 ثابت کرد . این یک حکم مسلم و یک حقیقت مارکسیستی - لنینیستی است که هیچگاه نباید
 فراموش گردد . مرزی که یک سیاست علمی را از برخورد های ذهنی در زمینه اقتصاد جدا
 میکند از همینجا میگذرد . البته تمایل به ارضاء نیازمندیهای مهم جامعه با سرعتی بیش از آنچه
 که ارزیابی های دقیق اجازه میدهند و نیز تمایل به برانداختن برتری دشمن در زمینه بازده کار
 قابل درک است . ولی اگر این تعویض ارزیابی واقعیت با تمایلات ذهنی در تصمیمات مشخص
 موثر واقع شود نتیجه ای که از آن بدست خواهد آمد بجای تسریع آهنگ رشد تضییع آن خواهد
 بود . ذهنیت در مسائل اقتصادی همیشه خیلی گران تمام شده است .

ولی برخورد های صرفا پراگماتیستی و در بند نفع آنی بودن نیز در کلیه مسائل مهم
 مربوط به رشد اقتصاد سوسیالیستی حتماه شکست خواهد انجامید . هدف سیاست اقتصادی
 نباید کامیابی های کوتاه مدت و محدود باشد . تامین اعتلاء اقتصادی در از مدت و اثبات که در
 آن هر کامیابی زمینه را برای کامیابی بعدی فراهم میسازد و نیروهای ذاتی سوسیالیسم و برتری های
 آنرا با اثربخشی روز افزون بکار میاندازد - فقط از عهد ه سیاستی ساخته است که بر پایه شناخت
 قوانین عینی محرك پیشرفت اجتماعی استوار باشد . حصول این مقصود تنها در بر تریوتیک اشباع
 از تئوری اقتصاد میسر خواهد بود .

تجربه ما در این عرصه گواه بر ضرورت درک تئوریک مجموعه قوانین عینی اقتصاد با توجه
 به رابطه میان آنها و پژوهش چگونگی اصل جامع تاثیر این قوانین و استفاده از آنها در سیاست
 اقتصاد است . حزب سوسیالیست متحد آلمان در عین هماهنگی کامل با احزاب برادر اروپویژه
 با الهام از کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی از قانون اساسی اقتصاد سوسیالیسم
 که از نظر رابطه میان قوانین عینی اقتصاد و نقش قاطع دارد نتیجه گیری های هدایت کننده بعمل
 آورده است . بروقی این قانون ، اقتصاد سوسیالیستی تابع رفاه خلق است . حزب ما در کنگره

هشتم خود تصریح کرد که برقراری رابطه قانونمندان میان تولید و نیازمندیهای مردم همراه با ادامه رشد جامعه سوسیالیستی و افزایش منابع اقتصادی آن بمرزبان روزافزون جنبه مستقیم پیدا خواهد کرد . با توجه باین مسئله بود که وظیفه اساسی برنامه پنجساله کنونی تعیین شد . ضمناً ما از همان آغاز با صراحت اعلام کردیم که در این مورد سخن برسریکرزهنمود موقت ناشی از ملاحظات تاکتیکی نیست بلکه این امر یک سمتگیری استراتژیک مبتنی بر پایه های تئوریک عمیق است . این وظیفه اساسی اهمیت اصولی نیازمندی های زحمتکشان را در اقتصاد سوسیالیستی برجسته میکند و این نیازمندی ها را مبداء اساسی برای رهبری اقتصاد و برنامه ریزی می شمارد . این امر طبعاً در تمام شئون فعالیت اقتصادی تا ثیرات عمیق اعمال میکند .

بدینسان سبب قانون رشد موزون و مبتنی بر برنامه ی اقتصاد ملی اهمیت فراوان کسب میکند . از آنجا که در حال حاضر در عرصه های مهم علم و اقتصاد و تکنیک روند های (پروسه های) بسیار پیوسته و دستخوش تغییر خواهد بود تحقق پذیرد . بهمین جهت رشد موزون و مبتنی بر برنامه اقتصاد ملی باید پیش از پیش مورد توجه قرار گیرد زیرا بسبب این رشد پرشتاب حتی بی اعتنائی موقت به توقعات و خواسته های رشد ممکنست ناها همگی های شدید در تناسب میان رشته های اقتصاد پیدا آورد و بدینسان پیشرفت ها همگام مجموعه اقتصاد را مختل سازد . حزب ما بجه نتایج اقتصاد ی نیکوئی رسیده است . ولی با صراحت اعلام کرده است که مثلاً عقب ماندگی در تولید نیرو و تحویل مصالح لازم موجب ناها همگی های در تناسب میان رشته ها گردیده که بر انداختن آن زمان معینی وقت خواهد گرفت . ناگفته نماند که این قبیل پدیده ها انعکاس خود را بصورت کم بهاداردن باین قانون عینی مهم اقتصادی ، در نشریات تئوریک جمهوری دموکراتیک آلمان آشکار ساخت .

کنگره هشتم حزب ما برای توجیه علمی همه جانبه هدف های اقتصاد ی نیاز همیست فراوان قائل شد . تحت تاثیر آن در تمام حزب تمایل به استفاده باز هم بهتر از آثار مارکس ، انگلس و لینن و انطباق آنها با شرایط زمان حاضر مشهود گشت . تمایل به دقت و عمق بیشتر در کارهای تئوریک و برخورد علمی سازنده به مسائل پراتیک سوسیالیستی ، پیوسته بیشتر میشود . کنفرانسی که کمیته مرکزی با شرکت دانشمندان علوم اجتماعی در آکنبرسار جاری تشکیل داد انگیزه نیرومندی برای تقویت این جریان پیدا آورد .

در جریان ساختمان سوسیالیسم رشد یافته برتری های این فزاوول صورت بند ی اجتماعی کمونیستی بحد کمال نمودار میگردد و مقدمات لازم برای گذار به فاز دوم فراهم میشود . ولی ایمن امر استفاده از بخش تر و وسیع تر قوانین عینی سوسیالیسم را ایجاب میکند . بنابراین رسوخ عمیق تر رکنه قانونمندی های عینی و روشن ساختن هر چه بهتر بر نسبیپ تاثیر آنها مستلزم زینسندگی معنوی پر نیرو و ترفعالیت تئوریک مجدانه و پژوهشها و مباحثات علمی ژرف است .

پراتیک اقتصاد ی و شناخت تئوریک در آیند نیز در ارتباط نزدیک باید یک تکامل خواهند یافت . در سالهای گذشته ساختمان سیستم اقتصاد ی سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان نه تنها مناسبات مشخص اقتصاد ی تغییر کرد بلکه پیشرفت در زمینه دیک علمی چونگی خواست ها و گرایش های تکامل این مناسبات نیز ادامه یافت و این امر در قرارهای کنگره هشتم حزب ما

منعکس گردد . ضمناً بیان علمیت سیاست و نیروی خلاق مردم پیوند زنده وجود دارد . هر قدر سیاست با وقت بیشتری منافع زحمتکشان را در نظر بگیرد و این منافع را بهتر تأمین کند و افراد نیز این سیاست را بهتر درک کنند سهل ابتکار توده ها زورمند تر میشود .

حزب ما به پیروسه های عینی در عرصه نیروهای مولده یعنی پیروسه های که " انقلاب علمی و فنی " مفهوم عمومی آنها را در بر میگیرد توجه فراوان معطوف میدارد . بطوریکه میدانیم این پیروسه ها با پیشرفت سریع کار اجتماعی شده همراه هستند . با اینجهت وجود مالکیت اجتماعی بروسائل تولید و برنامه ریزی رشد سراسر جامعه که بر بنیاد این مالکیت استوار است برتری های فراوانی برای سوسیالیسم در زمینه استفاده از این نیروهای جدید تأمین میکند . مهمترین عرصه تعرض سوسیالیسم در مسابقه اقتصادی با امپریالیسم همینجاست . ولی طبیعی است که این برتری های تاریخی جامعه نوین بخودی خود در عمل تحقق نمی پذیرد ، بلکه برعکس باید مساعی تئوریک و پراتیک عظیم بکار برد تا انقلاب علمی و فنی هرچه بهتر با برتری های سوسیالیسم درآمیزد . مشی قاطع حزب ما نیز همین است .

ت
علم که بیش از پیش به نیروی مولده بلاواسطه تبدیل میشود امکانات لازم را برای تغییرات انقلابی در تولید محصولات و در اسلوب های این تولید فراهم میسازد . این تخییرات برای اثر بیشتر تر ساختن اقتصادی اهمیت عظیم دارند . از سوی دیگر این امر وحدت میان جوانب کمی و کیفی پیشرفت علمی و فنی را منتفی نمیسازد . بهبود و تکمیل پیشرفت های عادی که تاکنون در زمینه های علمی و فنی بدست آمده نیز اهمیت خود را حفظ میکند . به هیچیک از این جوانب نباید کم بهاداده شود . با اینجهت گنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان مقرر داشته است که اتمام امکانات افزایش بازده کار برای امر اساسی تشدید کارآیی تولید اجتماعی استفاده بعمل آید . جمهوری دموکراتیک آلمان عجلتاً در آغاز راه انقلاب علمی و فنی است . ما برآنیم که جمهوری ما برنامه بزرگ دامنه دار و طرحهای مربوط به انقلاب علمی و فنی را فقط با تفاق اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برادرمیتواند انجام دهد .

توسعه بعدی دامنه همکاری اقتصاد با جامعه کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول با نیروی اساسی آن - اتحاد شوروی از بسیاری جهات مسئله اساسی کار تئوریک و پراتیک آتی ما را تشکیل میدهد . ما هم پیوندی اقتصادی سوسیالیستی کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی را نموداری از پیروسه عینی میدانیم . تقویت این همکاری در ارتقاء سطح زندگی مردم ما نیز تاثیر بسیار خواهد داشت . این جریان با وظیفه اساسی برنامه پنجساله ما ارتباط کاملاً مستقیم دارد .

حزب سوسیالیست متحد آلمان البته با این نکته واقف است که سیاست درازمدت هر هم پیوندی که در بیست و پنجمین اجلاس شورای تعاون اقتصادی بصورت " برنامه جامع " تدوین گردیده است در هرچه عمیقتر قوانینی را که پایه این پیروسه ها را تشکیل میدهدند ایجاد میکند . این امر تنها به اثر بخشی قوانین اقتصادی در صحنه وسیع بین المللی محدود نمیشود بلکه بنظرمانکنه دیگری هم که با آن ارتباط محکم دارد دارای اهمیت گمتر نیست بدینمعنی که تاثیر روزافزون بسط دامنه هم پیوندی برای پیروسه های درونی جامعه ما نیز محسوس خواهد بود . جامعه سوسیالیستی رشد یافته جمهوری دموکراتیک آلمان که اکنون در دست ایجاد است بخشی

از جامعه پیوسته در حال تحکیم کشورهای سوسیالیستی است و این امر در جوانب گوناگون پیشرفت آن تاثیر قاطع اعمال میکند . از اینجا خواسته های تازه ای برای پژوهش های تئوریک ناشی میگردد . ما برای طرحریزی علمی سیاست گنجینه بزرگ ، از تجارب و دانش جنبش جهانی کمونیستی را در اختیار داریم . حزب سوسیالیست متحد آلمان هیدچگاه خود را از این منبع معنوی سرشار جدا نکرده است زیرا این جدائی بمعنای طمسه زدن به خویش است . واقعیت سوسیالیستی جمهوری ما از آموزش کلاسیک ها ن مارکسیسم لنینیسم ، از تجربه اتحاد شوروی که پیشاهنگ جامعه بشری در راه حرکت بسوی آینده است و از تجربه بسیاری از احزابی که با ما پیوند های دوستی دارند - فیض میگیرد . در نتیجه همین همکاری ثمربخش است که ما توانسته ایم مراحل های خلاق منطبق با شرایط مشخص ساختمان سوسیالیسم در کشور خود پیدا کنیم و سهم خود را نیز در گنجینه تئوریک وارد سازیم . هم پیوندی سوسیالیستی در زمینه پراتیک ساختمان جامعه نوین اتحاد روز بروز محکمتری بوجود میآورد . حزب ما این امر را انگیزه ای برای عطف توجه باز هم بیشتر به تجربه و شناخت علمی احزاب برادر توسعه بیشتر همکاری در زمینه تئوری تلقی میکند . سطح علمی برنامه ریزی اقتصاد ملی و رهبری امور آن برای تحقق موفقیت آمیز توانیسن اقتصادی سوسیالیسم اهمیت بسیار دارد . هر مرحله ای از تکامل پراتیک اقتصاد را تکمیل بیشتر فعالیت علمی هدایتکننده را ایجاب میکند . کنگره هشتم حزب ما این وظیفه را نیز با دقت بررسی کرد و ضرورت طرحریزی برنامه کاملاً مستدل و مبتنی بر تناسب های واقعی را در جای اول قرار داد . برنامه ریزی کیفیت علمی مجموعه اسلوب کار را همچون کانونی در خود منعکس میسازد . کیفیت برنامه ریزی در تمام جوانب فعالیت اقتصادی و ویژه در شتای پیشرفت اقتصادی و نیز همبازان زیادی در اقتصاد زحمتکشان به اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه تائیرمی بخشد . اکنون در زمینه بسیاری از مسائل مربوط به برنامه ریزی اقتصادی کارهای مجدانه انجام میگردد . البته این مسائل از بسیاری جهات با رهبری و برنامه ریزی در داخل خود موسسه و با معلومات علمی کارهای رهبری پیوند متقابل دارند . حزب ما باین مسائل نیز توجه جدی معطوف میدارد . رشته ها علمی ریاضی اقتصادی و سبیرنتیک و پژوهش های فنی نیز نقش مهمی دارند . این رشته ها البته نمیتوانند و نباید جایگزین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم شوند . اقتصاد سیاسی سوسیالیسم پایه تئوریک سیاست اقتصادی است . حزب ما بعلل موجه علیه تاملاتی هم که گاه در برخی از انتشارات برای استفاده بیشتر از اندازه اوزاره های بروز میگردد که فاقد مفهوم علمی روشن بودند و از رشته های علمی اختصاصی معاصر اقتباس میشدند ، به مبارزه برخاست . آنچه که در این رشته ها بران ما لازم استو میتواند مورد پشتیبانی ما قرار گیرد پژوهش های علمی عمیق و جدی و از نظر اقتصادی ثمربخش است .

ضمناً خصلت نظام اجتماعی سوسیالیستی نه تنها در چگونگی هدف ها ن اجتماعی بلکه در تعیین وظایف و شیوه ها ن انجام این وظایف نیز که ما بکمک رشته های علمی جدید برای کمت به تحقیق آنها میکوشیم تاثیر عمیق اعطای میکند . خطا سه اکثر آمارها و کمیت های فنی بدون در نظر گرفتن چگونگی رابطه انسان ها با تکنیک و بدون توجه باین واقعیت که آنها بمشابه صاحبان وسائل تولید عمل میکنند مورد پژوهش های علمی اقتصادی قرار گیرد . تمام این رشته ها ن علمی در طرحریزی مستقل زمینه تصمیمات و مراحل های شرکتی پیورزند که با خصلت نظام

سوسیالیستی مطابقت دارند . اقتباس کردن از تئوریسین های انحصارات و مدبران شرکت های سرمایه داری می تواند فقط به کار زبان برساند . سود مندی کار تئوریک در عین حال باید این باشد که به تقویت ابتکار توده ها بنحوا شریک کند . ما در عین توجه دقیق به پدیده نوین ، اسلوب ها و شیوه های راه هم که صحت آنها در جریان مسابقه سوسیالیستی آزموده شده است ، زیاد ندی بریم .

در کنگره هشتم حزب خاور نشان شد که ملائکه ما در تعیین میزان اثر بخشی و کارائی سیستم اقتصادی سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان آنست که این اثر بخشی چه اندازه به امر بسیج میلیون ها زحمتکش بر پایه اصول دموکراتیک نظام اجتماعی ما ، بقوامین شاخص های عالیتر کار ، به تقویت آگاهی سوسیالیستی ، به بهبود دائم شرایط کار زندگی ، به ایجاد انگیزه برای بالا بردن سطح کار آزمودگی سیاسی ، اقتصادی و حرفه ای و به شرکت جدی تر و اثر بخش تر در رهبری و برنامه ریزی اقتصادی کمک میکند .

شایان توجه است که بر اساس شرایط عینی سوسیالیسم نقش عامل ذهنی در تمام شئون زندگی اجتماعی پیوسته بالا می رود و باینجهت منطقی است که حزب به امر ارتقاء سطح آگاهی سوسیالیستی افراد توجه فراوان معطوف میدارد و کار ایدئولوژیک را وظیفه همه فعالیست رهبری کنند خود می شمارد . ماتام اعضای حزب را با روح مبین پرستی سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری مبتنی بر عشق و علاقه به اتحاد شوروی که عصر نوینی در پیشرفت جامعه انسانی آغاز نهاد ، با روح اتحاد استوار با سایر کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی و طبقه کارگر جهان و همبستگی با ملت مبارزان آزادی ملی تربیت میکنیم . صراحت و استوار ایدئولوژیک ، اطمینان به پیروزی آرمان والای ما یعنی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ، شور و شوق در کار و روح بیگار - چنین است خصائل و سجایائی که اعضای حزب در پرتو آن در کلیه افراد دیگر جامعه کشور ما تاثیر می بخشند . این خصائل تاثیر خود را در کار خود آنان نیز بمیزان روز افزون نمودار می سازد .

در دوران ما مبارزه میان سوسیالیسم و امپریالیسم بویژه در عرصه ایدئولوژیک حدت یافته است . در این عرصه نمیتوان برای کسانی که می پندارند در این مبارزه میتوان موضع بی تفاوتی اتخاذ کرد ، گذشت قائل شد . حزب ما تعزیر ایدئولوژیک را شرط اساسی ارتقاء سطح آگاهی سوسیالیستی زحمتکشان و تحکیم دائم موضع ابقاتی آنان و تجویز آنها برای مقابله بانفوذ ایدئولوژی بورژوازی و از جمله ایدئولوژی سوسیالیسم دموکراسی و نیز شرط مهم کامیابی های بعدی در ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته در جمهوری دموکراتیک آلمان میدانند . حزب برای تبلیغ و ترویج جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و برای کار تئوریک اهمیت عظیم قائل است . چنانکه میدانیم بورژوازی امپریالیستی آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم را پیوسته بعنوان سلاح اساسی سیاسی و ایدئولوژیک خود بکار می برد . تمام شقوق ایدئولوژی ارتجاعی و از جمله سوسیالیسم دموکراتیک و رزیونیسم - آشکارا یا در پریده - محتوی آنتی کمونیستی دارند . سخنان لنین درباره اینکه " مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیسم ارتباط مستقیم نداشته باشد با جمله پردازان پوچ است و با فریبگری " (جلد ۳۰ ، ص ۱۵۷ - ۱۵۶) ، اهمیت خود را برای زمان تمام و کمال حفظ کرده است . ماجریان سیاسی - ایدئولوژیک ما تقویم

را که از نادر اصولی با مارکسیسم - لنینیسم و مشی مشترک جنبش جهانی کمونیستی، خدمت میورزد
 بشد متحکوم میکنیم . رهبری چنین باپلنفرم مائوئیسم علیه کشورهای سوسیالیستی و نیروی عمده
 آنها اتحاد شوروی و نیز علیه تمام جنبش جهانی کمونیستی سیاسی نگار میبرد که ارزشی نیستیم
 خدمت طلبانه ، از هژمونیسیم و آنتی سویتیسیم اشباع است . با اینجهت مبارزه با مائوئیسم برای
 تحکیم وحدت تمام نیروهای انقلابی در مبارزه ضد امپریالیستی ضروری است .

حزب ما با تشریح دانش مارکسیستی - لنینیستی که بزبان ساده انجا میگیرد
 میگوید تا نه تنها اعضای اصلی و آزمایشی حزب ما بلکه تمام طبقه کارگر و دهقانان عضو شرکتها ی
 تعاونی، روشنفکران و پیش از همه جوانان قوانین تکامل جامعه را درک کنند و عمل خود را با این
 قوانین هماهنگ سازند . زیرا آگاهی سوسیالیستی زحمتکشان بنیاد فعالیت خلاق آنان را
 تشکیل میدهد . یکی از نمودارهای توجه و علاقه روزافزون به مسأله ایدئولوژیک اینست که در
 تعلیمات حزبی حزب سوسیالیست متحد آلمان که با ورمناظم انجا میگیرد و چندین پیش بکمنگ
 دوره تعلیماتی دوساله (۱۱۷۱ - ۱۷۲) بآن ادامه داده شد تقریباً سی میلیون و ۳۵۰ هزار
 عضو حزب و ۳۵۰۰۰ تن از افراد غیر حزبی شرکت کردند . این افراد با فرا گرفتن تئوری مارکسیستی
 لنینیستی استراتژی و تاکتیک، مصوبه کنگره هشتم حزب را در زمینه تحکیم پیش از پیش جمهوری
 دموکراتیک آلمان و نیز پروسه انقلابی جهانی عصر ما را که به نیروی ارتش توانای مبارزان راه ترقی
 جامعه انسانی و در پر توپشتیبانی کشورهای سوسیالیستی پیوسته به پیش میرود - بر پایه عمیق
 درک میکنند .

علم سیاست در ارتباط محکم و ناگسستی با یکدیگر در حجاب و آینه های جامعه
 سوسیالیستی تأثیر می بخشد . شناخت تئوریک که شیوه کار حزب طبقه کارگر است و در قرار
 های کنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان انعکاس یافته است در جریان پراتیک انقلابی
 به واقعیت بدن میگردد و در خدمت خلق و تأمین نیکی خستی آن قرار میگیرد .

اتحاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی

تسولا راگویچوا

عضو هیروی سیاسی کمیته مرکزی
حزب کمونیست بلغارستان

در رنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره دهم حزب کمونیست بلغارستان و در رنگره های اخیر سایر احزاب برادرسائل اساسی مربوط به تکامل وضع بین المللی مورد توجه فراوان قرار گرفت و این تنها بعلمت پیوند محکم میان تکامل درونی کشورهای سوسیالیستی و وضع جهان نیست بلکه علت دیگری هم دارد، بدین معنی که در شرایط کنونی مسائل مهم فراوانی در زمینة عمیق پروسه انقلاب جهانی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم وجود دارد که حل آنها مستقیماً در عرصه مناسبات بین المللی انجام میگیرد.

بهمین جهت به مسائلی که به اتحاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی و بسه تنظیم استراتژی و تاکتیک کشورهای سوسیالیستی و مجموعه نیروهای انقلابی در این زمینه مربوط میشود — توجه بیشتری باید معطوف داشت.

۱

مینای هدف و لژیونیک حل علمی این مسائل تئوری مارکسیست — لنینیستی مبارزه طبقاتی است. این تئوری نه تنها در چارچوب یک کشور بلکه در مقیاس جهانی نیز رهنمون عمل انقلابی است. بدیهیست که انعکاس قوانین عام مبارزه طبقاتی در مناسبات بین المللی یعنی در عرصه بالنسبه مستقل و بسیار رفرتج زندگی اجتماعی بشیوه خاص خود انجام میگیرد. همه اسلوب های سازمانی و عملی مبارزه طبقاتی را که در درون کشور بکار میروند نمیتوان همیشه در صحنه بین المللی بکار برد.

پیش از اکتبر سال ۱۹۱۲ مناسبات بین المللی علی القاعده عرصه رقابت شد و طبقات استثمارگر بود که ملل کشورهای خود را غالباً به جنگ های بسیار خونین میکشاندند. چگونگی محتوی اساسی و گرایشهای عمده مناسبات بین المللی را در درجه اول چگونگی تضاد های موجود میان دول امپریالیستی معین میکردند. پیروزی اکتبر سر آغاز تحول اساسی در سراسر سیستم مناسبات بین المللی بود. از هنگام تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی محور تضاد های سیاست جهانی

از عرصه مناسبان میان دول امپریالیستی به عرصه مناسبان میان تو سیستم اجتماعی - اقتصادی متناقض انتقال یافت . لنین خاطر نشان ساخت که با پیدایش دولت سوسیالیستی شوروی تمام " . . . رویداد های سیاست جهانی ناگزیر در محول یک محور یعنی مبارزه بورژوازی - جهانی علیه جمهورن شوروی روسیه در میزند که الزاماً از یکسوی جنبش های شوروی کارگران پیشرو تمام کشورها و از سوی دیگر تمام جنبش های آزاد بیخشم ملی مستعمرات و ملل ستمدیده را . . . پیرامون خود گرد میآورد . . . " (جلد ۱ ، ص ۱۶۳) ، (ترجمه فارسی - جلد ۲ ، قسمت ۲ ، ص ۵۶۰ .

پرازید ایشر سیستم جهانی سوسیالیسم پیشرفت اجتماعی میزان عظیمی به چگونگی مبارزه تاریخی میان سوسیالیسم جهانی وارد و گاه امپریالیستی که ایالات متحده امریکا بر راس آن قرار دارد - وابسته شده و این همان تضاد اساسی عصر کنونی و عامل تعیین کننده چگونگی محتوی عمده مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی است . در این مبارزه اتحاد شوروی که از نظر اقتصادی و نظامی نیرومند ترین کشور سیستم سوسیالیستی است - بسبب نقش واقعی و اعتبار معنوی و سیاسی عظیم خود همچنان کانون جاذبه تمام نیروهای ضد امپریالیستی را تشکیل میدهد . در عین حال اتحاد شوروی آماج شدید ترین حملات طبقاتی امپریالیسم و ارتجاع است . درک صحیح تضاد اساسی دوران کنونی و ارزیابی همه جانبه و کاملاً عینی چگونگی تناسب نیروها شرط لازم بر خورد طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی به مناسبات بین المللی است .

صفت مشخصه سیاست کمونیستها اکنون نیز مانند گذشته همان خصلت انترناسیونالیستی آنست . کمونیستها وفاداری به انترناسیونالیسم و پیروی از سیاست بین المللی پاسخگو توقعات انترناسیونالیستی را یکی از معیارها ن عمده بر خورد طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی میدانند . اصولاً علیه ایورتونیست های راست و " چپ " که میکوشند قدر اهمیت انترناسیونالیسم پرولتری را یائین آورد و ناسیونالیسم را جایگزین آن سازند و در میان نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی تفرقه اندازند با قاطعیت مبارزه میکنند . ما کمونیستهای بلغارستان بر آنیم که پشتیبانی از سوسیالیسم واقعا موجود و پیش از همه پشتیبانی از اتحاد شوروی همچنان مهمترین اصل برخورد طبقاتی واقعا پرولتری به سیاست جهانی است . در برنامه حزب کمونیست بلغارستان مصوبه در همین کنگره آن گفته میشود : " تعریفی که گوهرگی دیتروف در اواسط سالهای سی ام قرن کنونی درباره چگونگی برخورد به حزب کمونیست اتحاد شوروی و کشور اتحاد شوروی بیان داشته و آنرا سند محک انترناسیونالیسم پرولتری و معیار خصلت انقلابی اصیل جنبش های سیاسی و احزاب و شخصیت های سیاسی نامیده است امروز قوت و اهمیت بیشتر کسب میکند . "

هنگام اتخاذ موضع طبقاتی پرولتری در سیاست جهانی باید هر آنچه که در واقعیت امر وجود دارد ملائعتل قرار گیرد نه آنچه که دلخواه ما است . بهمین جهت واقع بینی و علمیت عمیق که لازمه حتمی ارزیابی طبقاتی رویداد های سیاست بین المللی است مهمترین اصل فعالیت دولت سوسیالیستی را در زمینه سیاست خارجی تشکیل میدهد . آنچه که در شرایط کنونی بویژه تحمل ناپذیر است برخورد های ارادی (ولونتاریسم) و ذهنی (سوبژکتیویسم) ، ناتوانی در سنجش دقیق امکانات موجود و عدم پیشبینی عواقب اساسی این یا آن اقدام در زمینه

سیاست خارجی است . به نیروی امپریالیسم جهانی که در برابر ما قرار دارد باید نه پروانه کم بها داده شود .

ارد و گاه سوسیالیستی امروز با قدرت اقتصاد و نظامی خود مسئولیت عظیمی در قبال سرنوشت صلح و در زمینه پیشگیری جنگ جهانی موشکی هسته ای بعهده دارد . کمونیست ها هنگام حل تمام مسائل پیش از هر چیز به ایجاد بهترین شرایط برای انقلاب سوسیالیستی و ساختن سوسیالیسم میاندیشند ، در عین حال در صحنه بین المللی از منافع اساسی تمام نیروهای ضد امپریالیستی و تمام جامعه ترقیخواه بشری دفاع میکنند .

کمونیست ها در عین توجه به ویژگی مناسبات بین المللی و وظائف و خواسته های ویژه ای که در برابر سیاست خارجی هر کشور قرار دارد جدا کردن سیاست خارجی از سیاست داخلی و بطریق اولی قراردادن اولی را در نقطه مقابل دومی مجاز نمیدانند و در این زمینه از احکام لنین درباره وحدت پیوند میان سیاست خارجی و داخلی پیروی میکنند .

چنانکه میدانیم بورژوازی تنها به استثمار طبقه کارگر کشور خویش اکتفا نمیروزد و اگر شرایط با او اجازه دهد میکوشد با ملت های دیگر نیز مانند طبقات استثمارشونده کشور خود رفتار کند و اصل تسلط و تبعیت را در عرصه مناسبات بین المللی نیز تعمیم دهد . ولی طبقه کارگر پس از استقرار قدرت سیاسی خود در این کشور و در جریان ساختن سوسیالیسم تمام مساعدی خود را برای برانداختن عرف و عادات استثمار و محور و رابط تسلط و تبعیت از عرصه مناسبات بین المللی بکار میبرد و در همین زمینه است که خصلت طبقاتی پرولتری دولت سوسیالیستی نمودار میگردد .

مهمترین عرصه مبارزه سیاسی طبقه کارگر و حزب کمونیست عرصه مناسبات بین المللی است . در همین عرصه است که رهنمود اساسی لنین را باید تمام و کمال بکار بست یعنی قاطعیت در حفظ اصول اساسی و عبارت دیگر پیگیری در تعقیب هدف عمد و استراتژیک راکه پیروزی سوسیالیسم است با نرمش مارکسیستی در زمینه تاکتیک درآمیخت .

توجه به اصول عام مارکسیسم - لنینیسم درباره چگونگی اجرای مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی و کار بست خلاق این اصول در هر مورد مشخص و شقیه پیروزی سوسیالیسم بر امپریالیسم است . کمترین عدول از برخورد طبقاتی پرولتری به امر طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی زیان فاحش میسراند .

۲

گفتیم که جنبه عمد مبارزه طبقاتی در عرصه مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی و دول امپریالیستی قرار دارد . کشورهای سوسیالیستی میکوشند این مناسبات را بر پایه اصول همزیستی مسالمت آمیز که لنین مطرح ساخته است استوار سازند . گاه می پرسند که آیا میان این دو تئز تضاد وجود ندارد ؟ نه هیچ تضادی وجود ندارد . همزیستی مسالمت آمیز شکل خاصی از مبارزه طبقاتی با بورژوازی است که به عرصه مناسبات میان دول انتقال یافته است . سیاست همزیستی مسالمت آمیز با منافع طبقه کارگر و در آخرین تحلیل با منافع تمام جامعه بشری مطابقت کامل دارد زیرا امتناع از این سیاست خطر جنگ جهانی هسته ای را در بر دارد .

بدیهیست که همزیستی مسالمت آمیز معنایش هیچگونه آشتی میان منافع پرولتاریا

بورژوازی یا فروکتر مبارزه میان کشورهای وابسته و امپریالیسم نیست و نمیتواند باشد. همه اینها برای هر فرد مارکسیست - لنینیست جزو حقایق ابتدائی است و لزومی به شرح و بسط ندارد اما در اینجا مسئله دیگری مطرح است. مارکسیست - لنینیست ها همزیستی مصالحت آمیز را تنها به نفعی جنگ جهانی از عرصه سیاست منحصر نمیدانند و در عین حال طرفدار مناسبات شریکشن میان کشورهای دو سیستم متضاد و توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی با آنها نیز هستند. معنای این سخن آنست که طبقه کارگری که دولت خود را بوجود آورده است هنگام برقراری تمارهای ناگزیر همه جانبه با کشورهای سرمایه داری باید همانگونه که لنین خاطر نشان ساخته است بر فن دشوار مانور سیاسی تسلط کامل داشته باشد - از جمله برای فن که " . . . در برابر بورژوازی بین المللی به گذشت سیاسی تن درند هد . . . مگر آنکه دروغ آن این بورژوازی را به گذشت های کم و بیشر همقدروهم ارزو دارد . . . " (جلد ۴۵ ، ص ۱۴۲) .

لنین خاطر نشان میساخت که در مبارزه سیاسی - مصالحه نه تنها ممکن بلکه در شرایط معین ضروریست. لنین در این زمینه مینویسد: " جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی بین المللی، جنگی که صدارد شوارتر، طولانی تر و بیفرنجتر از سختترین جنگهای معمولی میان دولتهاست و در عین حال از همان پیشرا متناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقت) میان دشمنان و سازش و مصالحه با متحدین محتمل (و لوموقت، نا پایدار، متزلزل و مشروط) - مگر چنین کاری بی نهایت مضحک نیست؟ " (جلد ۴۱، ص ۵۴) .

لنین در عین حال گوشزد میکند که هرگونه مصالحه برای تکامل انقلاب سود مند نیست و پروولتاریا در هر موردی به مصالحه تن در نمیدهد .

کمونیست ها در مورد مجاز بودن مصالحه ملائک های عینی را رهنمون قرار میدهند . مصالحه انقلابی در صورتی مجاز است که اولاً تناسب نیروهای صحنه جهانی را بسود پروولتاریا تغییر دهد و یادست کم تناسب موجود را حفظ کند و ثانیاً هدف های نهائی مبارزه طبقه کارگر را تحت الشعاع قرار ندهد . آن مصالحه با دشمن طبقاتی که موضع او را تحکیم بخشد و در بیرون آمدن از وضع دشوار با کمک کند و از آنهم بدتر بزیان سایر نیروهای ضد امپریالیستی انجام گیرد در نظر مارکسیست - لنینیست ها بگلی مرد و است .

لنین بانی و پیشوای نخستین دولت سوسیالیستی نمونه های مصالحه انقلابی را به عرض داشت و نشان داد که چگونه میتوان از تضاد ها میان امپریالیستها برای تحکیم مواضع پروولتاریای جهانی استفاده کرد . نمونه کلاسیک این مصالحه قرارداد مشهور پاپال در سال ۱۹۲۲ است که روابط سیاسی میان آلمان و جمهوری روسیه شوروی را احیا کرد و بدینسان شدید ترین صریت را برسیاست امپریالیستی که میکوشید روسیه شوروی را منفرد سازد، وارد آورد . نیستی در شرایط کنونی تحلیل و توجه صحیح به تاثیر نیروهاست که در مناسبات میان دول امپریا گرایتر به تمرکز یا گزیر از مرکز دارند نیز دارای اهمیت فراوان است . وجود ناتو و بازار مشترک و غیره انعکاسی است از گرایش دول امپریالیستی به اتحاد و تنظیم استراتژی سیاسی مشترک در فعال نیروهای انقلابی جهان . این گرایش تنها ناشی از تشدید پروسه بین المللی شدن تولید و خواستهای عینی انقلاب علمی و فنی نیست بلکه ناشی از تشدید روز افزون نبرد تاریخی میان دو سیستم جهانی نیز هست .

از سوی دیگر زندگی نشان می‌دهد که در اردوگاه امپریالیستی رقابت‌مبارزه نه تنها فروکش نمی‌کند بلکه پیوسته شدت می‌پذیرد و بدینسان امکان استفاده از تضادها میان دول امپریالیستی برای تقویت مواضع بین‌المللی نیروهای انقلابی محفوظ میماند . بدیهیت که در تبدیل این امکان به واقعیت عامل ذهنی یعنی سیاست اصولی و قابل انعطاف کشورهای سوسیالیستی نیز مؤثر است .

کشورهای سوسیالیستی به پیروی از وصایای لنینی باشندتی بیشتر از پیش در راه صلح و امنیت بین‌المللی و توسعه همکاری اقتصادی و آزادی و استقلال ملل مبارزه می‌کنند و بران دفع هرگونه عمل تجاوزانه هرکجا که بروز کند اقدامات مؤثر عمل می‌آورند . این کشورها مراتب همبستگی خود را با ملل آسیای جنوب شرقی که علیه تجاوز آمریکا مبارزه می‌کنند و بی‌وزنه با خلق قهرمانان ویتنام ایراز می‌دارند و به مبارزه عادلانه ملل کشورهای عربی علیه متجاوزان اسرائیلی که مورد پشتیبانی آمریکا هستند یاری می‌رسانند . این سیاست اصولی در برنامه صلح کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی مورد تأیید کامل قرار گرفته و کنگره دهم حزب ما از آن کاملاً پشتیبانی کرده است .

یکی از مسائل اساسی تحکیم صلح جهانی و کاهش و خاتمیتین‌المللی در دوران ما تا همین امنیت اروپا بر پایه شناسائی رسمی مرزهای موجود و واقعیت‌های سیاسی ناشی از دو مین جنگ جهانی است . به همین جهت کشورهای عضو پیمان ورشو ابتکار بسیار مهمی از خود نشان دادند و برای تشکیل کنفرانس سراسر اروپا بمنظور بررسی مسائل صلح و امنیت و همکاری پیشگام شدند این ابتکار مورد پشتیبانی محافل اجتماعی وسیع جهان قرار گرفت .

مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای نوپیدا در حال رشد و مللی که علیه استعمارکننده‌نود در راه استقلال ملی خود مبارزه می‌کنند بخش مهمی از مناسبات طبقاتی را در صحنه بین‌المللی تشکیل می‌دهد . اکثریت مطلق این گروه از کشورها از نظر اقتصادی هنوز در حیطه اقتصاد جهان سرمایه‌داری باقی مانده‌اند ولی کشورهای در حال رشد در آن جای خاصی دارند زیرا سیاست خارجی بسیاری از آنها جنبه ضد امپریالیستی آشکار دارد . به همین جهت سیاست طبقاتی کشورهای سوسیالیستی نیز در قبال این کشورها به اصول همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای پیرو نظام‌های اجتماعی گوناگون محدود نمی‌گردد بدین معنی که کشورهای سوسیالیستی از مبارزه‌اتان در راه استقلال سیاسی و اقتصادی پشتیبانی معنوی و مادی فعال بعمل می‌آورند . مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای نواستقلال ضد امپریالیستی در ماهیت خود نوعی از اتحاد طبقاتی میان طبقه کارگر بوده و دولت رسیده و نیروهای ضد امپریالیستی کشورهای آزاد شده ایست که اکثریت قریب به تمام اهالی آنها از قشرهای غیر پرولتاریز حتمت‌کنان تشکیل می‌شود .

اشکان مشخص این اتحاد بسیار متنوع است و چگونگی آنها ، هم به خصالت نیروهای سیاسی حاکم کشورهای در حال رشد و هم به میزان امکانات مادی کشورهای سوسیالیستی در این یا آن دوران تاریخی مشخص و هم به عوامل دیگر وابسته است . احزاب برادر برای توسعه همکاری با کشورهای که راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیتر گرفته‌اند اهمیت خاصی قائلند . یکی از مهم‌ترین شرایط کامیابی چنین راه عبارتست از اتحاد محکم ملل این کشورها با سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه کارگر جهانی .

روشن است که مناسبات کشورهای سوسیالیستی با بسیاری از کشورهای در حال رشد

از دشواری ها و تضاد هایی که پایه های عینی معینی دارند فارغ نیست . زمینه رنگارنگ و موزائیک استروکتور طبقاتی کشورهای در حال رشد ، فقدان طبقه کارگر رشد یافته ، طبیعت غیر یروالتی احزاب حاکم بر این کشورها و غیره تاثیر خود را اعمال میکند . این تضاد ها در جریان همکاری همه جانبه و همراه با پیشروی این کشورها در راه رشد اقتصادی و اجتماعی بر طرف خواهد شد . ولی در مورد دشواری هایی که در نتیجه تشدید گرایش های آنتی کمونیستی در برخی از کشورهای در حال رشد پدید میگردد وضع بر منوال دیگر است . تجربه تاریخی بطور مقلع نشان میدهد که آنتی کمونیسم هم به امر مشترک مبارزه ضد امپریالیستی وهم به منافع ملی این کشورهای زیان جدی میرساند و جلوی پیشرفت آنها را میگیرد . باینجهت دولت های سوسیالیستی سیاست تضعیف و تضییق نیروهای کمونیستی و سایر نیروهای ترقیخواه را در برده هر شعاری که انجام گیرد بشدت محکوم میکنند .

۳

افزایش نقش عامل بین المللی در حیات اجتماعی ، حدت مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی و تحکیم مواضع سوسیالیسم طبیعا موجب تشدید توجه تئورسین ها و سیاستمداران بورژوا به مسائل سیاسی بین المللی میگردد . در میان تئوری های گوناگونی که آنها در این زمینه وضع کرده اند نظریه معروف " در ابر قدرت " که بدعوی آنها سرنوشت جهان را بدست خود دارند در سالهای اخیر شهرت خاصی کسب کرده است .

اینکه ملقبین بورژوازی در نظریات اجتماعی - سیاسی خود تضاد اساسی طبقاتی دوران کنونی را نفی میکنند و تفاوت اصولی میان هدفهای سیاسی کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی را در پرده نگاه میدارند - هیچ تعجیب ندارد . آنچه تعجب آواراست اینستکه چنین نظریاتی را کسانی بپیمان میکشند که خود را مارکسیست - لنینیست تمام عیار معرفی میکنند . در مقاله پیشین مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " خاطر نشان شده است که مطبوعات پکن بشدت تبلیغ میکنند که جهان امروز عرصه مبارزه میان " دولت ابر قدرت " اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا است که " بروی هم چنگ میزنند و در عین حال باید یکدیگر را در بند و بست میشوند " تا جهان را میان خود تقسیم کنند و تسلط خود را بر بقیه کشورها که بزعم آنان در " منطقه بینابین " واقعند ، برقرار سازند .

ظاهرا برای آنکه باین نظریه که از زراد خانه بورژوازی به عاریت گرفته شده است صیغه انقلابی داده شود ، آنها با تزی دربار وجود " در امپریالیسم " تکمیل کرده اند . ولی سازندگان این افسانه بدینسان نشان داده اند که چه اندازه از اصول مارکسیستی - لنینیستی برخوردار طبقاتی به مناسبات بین المللی عدوی ورزیده اند . برآستی هم این مطلب که مطبوعات پکن مبارزه میان دو سیستم متناقض ، مبارزه ای را که سیر تکامل جهانی بر مدار آن میگردد " بروی هم چنگ زن " و " بند و بست " میان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا می مانند و کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی و سازمان دفاعی پیمان ورشو و بلوک تجاوزکار ناتورا در یک کفه میگذارند و میکوشند نسبت به هدف های ضد امپریالیستی سیاست خارجی اتحاد شوروی عدم اعتماد بوجود آورند - چه توضیح دیگری میتواند داشته باشد ؟ آنچه که بویژه موجب شگفتی است وقاحت و بی پرنسیپی این مطبوعات است که اتحاد شوروی یعنی کشوری را که ملل کشورهای

سوسیالیستی و از جمله خلق چین و نیز تمام نیروهای ضد امپریالیستی از چگونگی کمکهای پیشانیه اثر بخوبی آگاهند - به داشتن تمایلات " سوسیال امپریالیستی " متهم میکنند . همانگونه که رفیق ژیکوف در رنگره دوم حزب کمونیست بلغارستان خاطر نشان ساخت " امروز جهان هیچ فرد بیفرضی نیست که باین حقیقت واقف نباشد که اگر جامعه بشری در آتش جنگ جهانی جدید نمیسوزد ، اگر امپریالیسم نمیتواند اراده خود را بر کشورهای ازبند رسته تحمیل کند و اگر کشورهای سوسیالیستی با احراز کامیابی به ساختمان نیلای زندگی نوین مشغولند - همه اینها به برکت اتحاد شوروی و یمن همت این جهان پهلوان سرخ است که با تمام نیرو در یک ششم پهنه گیتی قد علم کرده و به سائقه سرشت صلحد و ست خود با ساختن برادرانه برای بیاری به هر ملتی که در راه آزادی و استقلال و تامین زندگی بهتر بیکار میکند ، آماده است . "

شایان توجه است که مبلغین نظریه " دوا بر قدرت " و " دوا امپریالیسم " در گرما گرم کارزار ضد شوروی خود در داخل کشور و در صحنه بین المللی ، به تماره های سیاسی دامنه دار با ایالات متحده امریکا پرداختند . چنانکه میدانیم ریچارد نیکسون بدعوت رهبران جمهوری توده ای چین بزودی با آنها خواهد رفت .

کمونیست های بلغارستان همیشه با سیاست امریکا در زمینه تحریم جمهوری توده ای چین و عدم شناسائی آن در صحنه بین المللی مخالف بوده اند و اگر توسعه مناسبات امریکا و چین به کاهش و خامت بین المللی کمک میکرد و منافع کشورهای دیگرها هنگی داشت و به امر صلح کمک میکرد میبایست فقط بآن تنهت گفته میشد . تماس هایی با چنین خلعت میان کشورهای متعلق به سیستم های اجتماعی متناقض مورد پشتیبانی کامل ما است . میدانیم که مثلا موضع گیری اصولی و واقع بینانه اتحاد شوروی در مذاکرات با امریکا پیرامون یکسلسله از مسائل برای اتحاد تداپیستی مهمی که به بهبود وضع سیاسی جهان کمک میکند چه اهمیت عظیمی دارد .

ولی انتخاب لحظه برای نزدیکی امریکا و چین نمیتوانست ما و سایر کسان دیگر را متعجب نسازد و هشدارند هد . از یکسو محافظ حاکم امریکا تنها پس از آنکه روش خصمانه سیاست چین در قبایل اتحاد شوروی کاملا روشن شد تغییر مناسبات خود را با چین آغاز کردند . از سوی دیگر نزدیکی امریکا و چین با بحران عمیق سیاست خارجی تجاوزکارانه امریکا مصادف گردید و این هنگامی بود که بحران در نتیجه اوج جنبش اعتراضی نسبت به جنگ در هند و چین و پیشنهاد های جدید صلح جمهوری دموکراتیک ویتنام و دولت انقلابی موقت جمهوری ویتنام جنوبی که ضمن آنها راه روشن نیل به صلح نشان داد میشود - حدت یافته بود . روزنامه ویتنامی " نیان زان " نوشت : " سیاست نیکسون به وضع فجیعی دچار شده است . نیکسون را به تنگنا میکشاند . تمام امریکا و سراسر جهان با آواز بلند طلب میکنند : به جنگ تجاوزکارانه در ویتنام پایان دهید و تمام سربازان امریکائی را به خانه هایشان بازگردانید ! نیکسون در چنین وضع دشواری بایست و تاب به چاره جوئی برخاست . ولی راضوی در پیش گرفت " .

دیدار تقریب زامداران امریکا و چین مورد تفسیر وسیع مطبوعات جهان است . روزنامه نگاران بورژوا و علاقمندی خاص نیکسون را به سفر چین خاطر نشان میسازند . روزنامه فرانکفورت آلمانی " ارگان بورژوازی بزرگ آلمان غربی نوشت : " رئیس جمهوری امریکا احتمالا درست هنگامی به یکن خواهد رفت که کارزار انتخاباتی عملا در امریکا آغاز میگردد . کمونیست های چینی

در آنتهنگام در امر انتخابات به نیکسون کمک خواهند کرد . مخابر مخصوص روزنامه پارسیسی " فیگارو " ضمن اشاره به دعوت‌های بیشتر از پیش روزنامه نگاران ، سیاستمداران و ورزشکاران امریکائی به جین ازواشنگتن خبر داد که : " در اینجا وضعی پدید آمده که گوئی سمیای جهان ناگهان در گرگون شده و انگار دیگر جنگی در ویتنام وجود ندارد و بره‌های سیاه آسمان سوزن از میان رفته اند . در صفحات اول تمام روزنامه ها يك عنوان جلوه‌گری میکند : " جیتی هابا چهره‌های خندان به پیشواز امریکائی ها می‌آیند " . همه اینها البته عجیب مینماید زیرا در پیرزمانی بود که امریکائی ها روزهای را که در جهان از آنها بادسته های گل پیشواز میکردند - از یاد برده بودند : آنگاه میبایست وضعی پیش آید که پیشواهای پرورد و شعف پیشین را در کشورها توسعه درون بیاد آنها آورند " .

مرجع‌ترین محافل امریکا این امید و انتظا را خود را پنهان نمیدارند که توسعه تماسهای امریکا و چین منقشه‌های آنها در زمینه تخریب مابنی وحدت جبهه جهانی ضد امپریالیستی - و در درجه اول وحدت کشورهای سیستم سوسیالیستی و تغییر تناسب نیروها بزیان سوسیالیسم جهانی کمک کند . آنها سفرا آینده پرزیدنت نیکسون را به یکن یکنوع مانور سیاسی تلقی میکنند که هدف آن " انداختن چین سرخ و روسیه سرخ بجان یکدیگر است " .

زندگی نشان خواهد داد که نیروهای ارتجاعی تا چه اندازه خواهند توانست از مناسبات امریکا و چین برای پیشبرد هدف های خود استفاده کنند . نقش مهم را در این زمینه طبیعتا چگونگی موضعگیری رهبران چین بازی خواهد کرد .

اخیرا رهبری جمهوری توده ای چین اعلام کرده است که از پیشنهادهای جمهوری دموکراتیک چین و دولت انقلابی موقت جمهوری ویتنام جنوبی در باره طرق پایان دادن به جنگ در هند و پشتیبانی خواهد کرد و با امریکا اجازه نخواهد داد سیاست خود را در مورد تایوان و غیره به خلق چین تحمیل کند . بنظر ما محافل اجتماعی جهان حق دارند از رهبران جمهوری توده ای چین بخواهند که صحت اعلامیه‌های خود را در باره تصمیم کمک به امر صلح و مقابله با سیاست تجاوزکارانه امریکا در آسیا و مناطق دیگر جهان سرانجام با اقدامات عملی ثابت کنند .

در مورد حزب کمونیست بلغارستان باید گفت که نظریات حزب ما در باره سیاست رهبری کنونی جمهوری توده ای چین و در باره توسعه مناسبات میان بلغارستان و چین بر همه معلوم است . همانگونه که در کنگره دهم حزب کمونیست بلغارستان خاطر نشان شده است حزب خود و ملت ما برای عادی کردن مناسبات دولتی با جمهوری توده ای چین علیرغم اختلاف نظرهای جدی آید ولوژیک و سیاسی ، مساعی خود را میذول میدارد . ما با قاطعیت تمام هواداران اتحاد تمام کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی بر بنیاد اصولی مارکسیسم - لنینیسم هستیم . در عین حال حزب ما در آید نیز مبارزه خود را علیه هرگونه تشیت و تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف کشورهای ناسیونالیسم و آنتی سوسیالیسم و علیه هرگونه تشیت و تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف کشورهای سوسیالیستی و تضعیف جبهه ضد امپریالیستی باشد تمام ادامه خواهد داد . باینجهت حزب ما بطور قاطع علیه اپورتونیست های " چپ " که میکوشند تئوری بی پایه و از نظر سیاسی مضری را به جنبش انقلابی تحمیل کنند که در آن مبارزه میان دو سیستم جهانی مبارزه میان " شهر جهانی " و " ده جهانی " ، میان ملل " غنی " و " فقیر " نامید میشود ، مبارزه کرده و خواهد کرد .

در این او اختثوری دیگری همده شده است که فکرتشکیل " بلوک مستقل کشورهای خرد ومتوسط " راستقل ازخصلت طبقاتی آنان موعظه میکند . پایه این تئوری نیز همان رد اصولی طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی تحلیل مناسیات میان دولتها وتعویض این اصول بامعیاریها دیگری نظیر ابعاد کشورهای ، نزدیکی جغرافیائی آنها بیکدیگر ، منافع محدود وعملاناسیونالیستی این یا آن گروه از کشورهای واقع در منطقه معین وغیره است .

هواداران این تئوری اعلامیدارند که هدف آنها لغارتست ازبالا بردن اعتبار کشورهای کوچک در عرصه سیاست جهانی زیرا بزعم آنان دول بزرگ صرفنظر از ماهیت طبقاتی خویش استقلال این کشورها را پایمال میکنند . ماکونیست های بلغارستان که نمایندگان یک کشور کوچک هستیم این دعوی را رد میکنیم . نمیتوان باین نکته توجه نداشت که زورگوئی وامرو نهی وتحمیل اراده دولت های بزرگ به دول کوچک بمنظور بهره کشی از منایع آنان - از خاصیت ذاتی مناسیات بین المللی در جهان سرمایه داری است و با طبیعت سوسیالیسم که مناسیات بین المللی طراز نوین برقرار ساخته است تضاد عمیق دارد .

ما بر آنیم که اعتبار کشورهای سوسیالیستی را اقدامات واقعی و عملی آن در زمینه رشد اقتصاد وفروهنگ وترقیع سطح زندگی مردم مهین میکند . این اعتبار در پرتوی سیاست مشخص ضد امپریالیستی در صحنه بین المللی وسمت گیری روشن در جهت اتحاد بانیروهای مترقی عصر حاضریدست میآید .

حزب ما ومردم بلغارستان در این زمینه انتخاب خود را کرده اند . بنیاد خلل ناپذیر سیاست خارجی جمهوری توده ای بلغارستان را دوستی وهمکاری با اتحاد شوروی وتامم کشورهای اردوگاه سوسیالیستی تشکیل میدهد . در همان حال ما برای بهبود مناسیات باتمام کشورهای دیگر وان جمله توسعه روابط محکم با کشورهای همسایه خود در بالکان وتبدیل شبه جزیره بالکان به منطقه صلح پایدار مساعی فراوان بکار میبریم . در این مسئله نیز حزب ومردما اصول پرخورد طبقاتی پرولتری رارهنمون خود قرار میدهند .



کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ موضع مارکسیست - لنینیست هارا درقبال وظائف اساسی مبارزه طبقاتی وتشکیل اتحاد های طبقاتی بدقت مشخص کرده است : " ملل کشورهای سوسیالیستی ، پرولترها ، نیروهای دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری ، ملل ازبند رسته ودریندستم برای یکارمشترک علیه امپریالیسم ، در راه صلح ، استقلال ملی ، پیشرفت اجتماعی ، دموکراسی وسوسیالیسم متحد شوید ! " .

امروز بیشتر از هر زمان دیگر لازم است که فعالیت واحد های گوناگون جنبش رانقلابی جهان وپیشاهنگ این جنبش یعنی احزاب مارکسیست - لنینیست اعم از احزاب حاکم واحزابی که هنوز به حکومت نرسیده اند بر پایه تلفیق مبین پرستی حقیقی وانترناسیونالیسم استوار باشد واین واحدها در سیاست داخلی و وظائف انترناسیونالیستی خود را برای مبارزه ضد امپریالیستی درمد نظر داشته باشند .

مهمترین شرط کامیابی مجموعه جبهه ضد امپریالیستی عبارتست از تحکیم هسته آن یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی . بتدریج که این سیستم راه رشد می یابد نیروی آن فزونی می یابد پیشگویی وخشوارانه لنین درباره ناگزیر تبدیل تدریجی دیکتاتوری پرولتاریا از نیروی ملی به نیروی بین المللی قادر به اعمال تاثیر قاطع بر سراسر سیاست جهانی تحقق می پذیرد . روشن است که در این زمینه تحکیم وحدت کشورهای سوسیالیستی اهمیت بسیار دارد .

تامین این امر با رفع موانع وتضادهائی همراه است که هم جنبه عینی دارند وهم ذهنی . بسیاری از آنها از نابرابری ترازهای رشد اقتصادی کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم و ویژگی های استروکتورا اجتماعی و درجات متفاوت رشد سوسیالیستی وخصائص ملی وغیره ناشی میشود .

حد شمارزه طبقاتی در صحنه بین المللی تاثیر معینی می بخشد بدین معنی که دول امپریالیستی در این شرایط میکوشند از برتری های خود در زمینه اقتصاد وبازرگانی جهانی استفاده کنند و بویژه دامنه فعالیت تخریبی ایدئولوژیک - روانی خود را بسط دهند .

مجموعه این عوامل مسئله مبارزه در راه تحکیم وحدت کشورهای سیستم جهانی سوسیالیستی را چه در زمینه اقتصادی وجه سیاسی ونظامی بهمهمترین وظیفه طبقاتی بدل میسازد وبکار بستن شیوه ها واشکالی را برای تحکیم این وحدت ایجاد میکند که با مرحله جدید نضج مناسبات اجتماعی درون کشور ومناسبات بین المللی وبا خصلت وضع کنونی جهان و ویژگی های تشدید مبارزه دوسیستم جهانی در شرایط انقلاب علمی وفنی مطابقت داشته باشد .

اجرا برنامه جامع مصوبه بیستوپنجمین دوره اجلاسیه شورای تعاون اقتصادی درباره تعمیق وتکمیل همکاری وتوسعه هم پیوندی (انتگراسیون) اقتصادی سوسیالیستی کشورهای عضو این شورا اهمیت درجه اول کسب میکند .

طرحریزی وانجام چنین اقدامات مهمی در زمینه تکمیل مکانیسم همکاری اقتصادی و سیاسی کشورهای سوسیالیستی به تحکیم سوسیالیسم جهانی بمثابه نیروی پیشاهنگ مبارزه ضد امپریالیستی وبالنسبه به تحکیم مجموعه جبهه مبارزان ضد امپریالیسم وهواداران دگرگونی سوسیالیستی جامعه کمک موثر خواهد کرد .

درباره خصلت تضاد های جهان معاصر

ژرژ کونیو

رئیس انستیتوی "موریس تورز"

حوادث پس از کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹، صحت خط مشی عمومی متخذه از طرف این کنفرانس و نیز صحت تجزیه و تحلیل آنرا از جریان های اساسی مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی به ثبوت رساند. جامعه بشری در دوران نبرد های طبقاتی بسر میبرد که همانگونه که کنفرانس جهانی نشان داد، از پستی آن مبارزات تازه ای میان نیروهای ترقیخواه و ارتجاع در میگیرد که میتواند به تحولات اجتماعی بنیادی منجر گردد. خلق ها هرگز مانند امروزه مبارزه ای که در سراسر جهان بخاطر صلح و امنیت و پیشرفت اجتماعی گسترش یافته، روی نیآورده بودند. و نیز در گذشته هیچوقت برای تأمین منافع حیاتی خلق ها و حل معضلات سیاسی و اجتماعی آنان باندازه امروز امکانات امید بخش بوجود نیامده بود.

مبارزه دوسیستم جهانی

نبرد عظیم دوسیستم جهانی سوسیالیسم و سرمایه داری، شکل عمده بروز تضاد های دوران کنونی است. سیستم جهانی سوسیالیسم راهبر جنبش انقلابی در سراسر جهان است و نیروی قاطع مبارزه ضد امپریالیستی را تشکیل میدهد.

پنجسالی که با سال ۱۹۷۰ پایان یافت، قدرت اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را شدیداً افزایش داد و همراه با بالارفتن سطح زندگی مردم بنیاد سیاسی جامعه سوسیالیستی را تحکیم بخشید. بولتنی که از طرف کمیسیون اقتصادی اروپا (سازمان ملل متحد) انتشار مییابد، در پانزدهمین سال ۱۹۷۱ نوشت: "کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی مجموعاً در سال ۱۹۷۰ تولید ملی خود را بیش از ۷۰ درصد افزایش دادند، در حالیکه این افزایش در سال ۱۹۶۹ فقط ۵ درصد بود... در اتحاد شوروی تولید مادی در سال ۱۹۷۰ بمیزان قابل ملاحظه ای بیش از برنامه پیش بینی شده افزایش یافت... آهنگ سریع افزایش سالانه تولید ملی از خصوصیات سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۶ بود... تقریباً تمام این کشورها در این سالها توانستند محصولات خود را بمیزان قابل ملاحظه ای بیش از پنج سال ماقبل افزایش دهند..."

در تمام این کشورها (فقط در باره رومانی اطلاعات لازم در دست نیست) میزان مصارف خصوصی و عمومی سریعتر از پنج سال گذشته افزایش یافت . . . میزان افزایش درآمد سرانه مردم و دستمزدها واقعی زحمتکشان در اکثر این کشورها سریعتر از پنجسال گذشته بود . . . از ارزیابی عمومی پنجسال اخیر میتوان باین نتیجه رسید : آهنگ رشد اقتصاد ، کارآئی تولید و رفاه مادی مردم بمیزان زیاد بیش از دوران پنجساله قبلی بود .

بعلمت این نقل قول طولانی از نشریه ای که نسبت به کشورهای سوسیالیستی حسن نظر هم ندارد ، از خوانندگان پوزش میخواهم . ولی حتی این نشریه نیز آهنگ سریع و پایدار رشد کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و پیش از همه اتحاد شوروی را تایید میکند .

در باره وضع آینده باید گفت که تصمیمات بیست و چهارمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره افزایش تولید صنعتی بمیزان ۴۶ - ۴۲ درصد و ارتقاء بیسابقه سطح زندگی زحمتکشان ، دورنمای درخشانی پدید میآورد که موجب تحسین و اعجاب سراسر جهان را فراهم آورده است . مثلاً مجله " اتود " ، نشریه ژرژوئیت های فرانسه در مقاله ای که هرگز از روی حسن نیت نوشته نشده ، ناگزیر اعتراف میکند : " باآنکه ارتقاء سطح زندگی همیشه یکی از اهداف اساسی برنامه ریزی شوروی را تشکیل میداد ، ولی این مسئله هیچوقت باندازه امروز مورد توجه قرار نگرفته بود . " روزنامه " اکو " ، ارگان کارفرمایان بزرگ فرانسه که در پاریس نشر مییابد در یکی از شماره های خود در ماه فوریه ، برنامه پنجساله جدید اتحاد شوروی را بمطابق " وسیله ترفیع سطح زندگی مردم و نیل به بالاترین میزان بازده کار . . . " ارزیابی میکند . این روزنامه در عین حال شورویهیجان و احساس غروری را که در اتحاد شوروی وجود دارد خاطر نشان میسازد .

غرور ، آن کلامی نیست که در این روزها بتوان روحیه رهبران جامعه سرمایه داری را بآن توصیف نمود . رایمون آرن ، جامعه شناس مشهور بورژوازی فرانسه آخرین اثر تحقیقی خود را پنجوی پر معنا " نومی دی در پیشرفت " نامیده است . او میگوید مسئله امکان انسان برای تعیین چگونگی آینده او ، بدون پاسخ مانده است .

اکنون سه سال است که بزرگترین کشورهای سرمایه داری قادر نیستند از بحران ارزی و مالی خارج شوند . همزمانی " پارادکس" تورم و افزایش بیکاری ، رهبران این کشورها را به وحشت انداخته است . همین دیروز بود که " معجزه اقتصادی " را در این یا آن کشور میستودند و با بخت مردمی میشدند که گویا " الگو " های مارکسیستی جامعه سرمایه داری " کهنه " شده و فقط به درد سالهای ۳۰ میخورد . گفته میشد که در سالهای پس از جنگ در نتیجه دخالت وسیعتر و پیگیرتر دولت در امور اقتصاد ، موفق شده اند سرمایه داری را " شفا " بخشد . ولی امروز ؟ مجله معتبر " اکونومی " ، ارگان کارفرمایان فرانسه مینویسد که تمام مکاتب اقتصادی بورژوازی " از ارائه وسائل موثر برای حفظ تعادل در اقتصاد عاجزند " و " اندیشه اقتصادی دوران معاصر " به " حد نهایی " خود رسیده است .

فیلیپ کورتسه ، سرمایه دار متنفذ در ماه مارس نوشت : " ایالات متحده امریکا در سراسر تاریخ خود هرگز در آن واحد با این همه مسائل بفرنج و دشوار روبرو نشده بود . . . " تورم در ایالات متحده امریکا ، جمهوری فدرال آلمان ، ژاپن ، انگلستان ، ایتالیا و فرانسه بیداد میکند . این کشورها در سال ۱۹۷۱ موفق نشدند قیمتها را در سطح سال ۱۹۷۰

حفظ کنند . تمام پیش بینی های محافظ دولتی بی پایه از کار درآمد . اکنون آهنگ افزایش قیمت ها در جمهوری فدرال آلمان ۹ درصد و در فرانسه ۶٫۳ درصد است .
 مجله "یوزین نوول" ، ارگان کارفرمایان فرانسه اخیرا نوشت : " تمام کشورهای بزرگ جهان آزاد (کذا فی الاصل) شديدا دستخوش تورم هستند ، این تورم بحدی عمیق است که برخی از ناظران میپرسند ، آیا سخن بر سر پدیده ای نیست که زماهیت جامعه ما سرچشمه میگيرد " و بنابراین برانداختن آن کاریست غیر ممکن ؟ تنها وسیله ای که مثلا دبیر کل " سازمان همکاری و پیشرفت اقتصادی " پیشنهاد میکند ، عبارتست از محدود کردن تولید و افزایش بیکاری . گوئی وضع فلاکتبار بیکاری و تورم در آمریکا و انگلستان هنوز بیک واقعیت عینی نیست .

سیستم ارزی و مالی سرمایه داری در این روزها دستخوش حادث ترین بحران های پراز جنگ است . با آنکه مارک آلمان غربی از دلار امریکائی پشتیبانی برادرانه میکند و بانک فدرال آلمان غریب بسود آمریکا وارد عمل میشود ، کارشناسان در ورناند بیشتر اروپائی معتقدند که کااستن ارزش دلار ، هر قدر هم این عمل به حیثیت وال - استریت لطمه زند ، امری است ضروری .
 لئونید برنژف در گذر هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان گفت : " حلقه طناب بحران عمومی سیستم سرمایه داری محکمتر و تنگتر میشود . . . و هیچ رفروماتوری هیچ دروئی نیست که بتواند این نقائص و بیماریهای ارگانیک را شفا بخشد " .

کشورهای سرمایه داری میکوشند در برابر ورشکستگی ناگزیر اقتصاد خود و در برابر قدرت روزافزون سوسیالیسم جهانی از طریق تقویت پروسه هم پیوندی اقتصادی (انترگاسیون) راه نجاتی برای خود پیدا کنند . مساعی انگلستان برای ورود به جامعه اقتصادی اروپا ، نمونه آن است . ولی این کار فقط به مدت پدید رقابتي که در عرصه های سیاست و اقتصاد در گرفته منجر خواهد شد . گاه آمریکا مرزهای خود را بروی کالا های صادراتی اروپا و ژاپن می بندد ، گاه کشورهای اروپائی برای تخفیف فشار استثماریکه سرمایه امریکائی بآنها تحمیل میکند ، به اقداماتی دست میپزند . در داخل خود کشورهای " بازار مشترک " فشار اقتصادی و سیاسی جمهوری فدرال آلمان ، مثلا برای فرانسه غیر قابل تحمل میگردد . بسیاری از سرمایه داران فرانسه میترسند که پس از ورود انگلستان ، یکی دیگر از کشورهای ناتو به جامعه اقتصادی اروپا ، " بازار مشترک " در داخل اروپای " آتلانتیک " و یا پیش از آن در اروپای امریکائی مستحیل گردد . در این مورد باید سه عامل را در نظر گرفت : قدرت ایالات متحده امریکا ، پشتیبانی آن از جمهوری فدرال آلمان که نیرومند ترین عضو جامعه اقتصادی اروپاست و سرانجام ، خصالت تا حدودی تماما امریکائی " کمپانیهای بین المللی " ، که پروسه متمرکز در داخل آنها عمیقتر میشود و مواضع تازه تری در اقتصاد اروپای غریب بدست میآورند .

پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی ، به کشورهای سوسیالیستی امکان داد ، حتی در شرایطی که اقدامات گروهها متوسسه دون به همکاری این کشورها لطمه جدی وارد میساخت ، میان خود مناسباتی که در ماهیت خود مناسبات طراز نوین است ، برقرار کنند . در عین حساب رقابت خصیصه مناسبات میان کشورهای سرمایه داری را که صرفا بر مواضع زورمیتی است ، تشکیل میدهد . امریالیسم پیوسته میکوشد در امور کشورهای سوسیالیستی دخالت کند و از پیشرفت

خلق های مستعمرات سابق در راه تحکیم استقلال و ایجاد زندگی نوین جلوگیری بعمل آورد .
 دسائس تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا در آسیای جنوب خاوری جنایاتی ببار آورد کسه
 ایالات متحدہ امریکا را غرق در رنگ و فضاخت نمود . " یادداشت " مشهور مک نامارا ثابت
 میکند که جنگ فیرعادلانه و وحشیانه علیه خلق های ویتنام ، لاوس و کامبوج به بهانه های آشکارا
 ساختگی از طرف واشنگتن صحنہ سازی شده بود . باین دسائس باید تهدید کشورهای عربی
 را از طرف مجاوزی که از امپریالیسم امریکا الہام میگیرد ، اضافه نمود .

سیستم جهانی سوسیالیسم بمثابه آزادکنندہ خلق ها و ضامن استقلال و حق حاکمیت
 آنان عمل میکند ، و امپریالیسم جهانی و پیش از همه امپریالیسم امریکا بمثابه ژاندارم جهانی
 خادم ارتجاع و نیروهای استعمار و اسارت .

سیستم جهانی سوسیالیسم میسراندیشه های بزرگ همزیستی مساومتآمیز و مسابقہ
 مساومتآمیز میان کشورهای دارای نظام اقتصادی و اجتماعی متضاد است و در راه امنیت جمعی
 و همکاری میان هممطلب مبارزه میکند . امپریالیسم همہجا مشعل جنگ می افروزد و حقوق بشر و
 موجودیت انسان را پیوستہ در معرض تهدید قرار میدہد .
 بدیتمان سوسیالیسم جهانی و امپریالیسم جهانی ہمہ جا در برابر یکدیگر ایستادہ اند
 و با ہم در نبردند . این مبارزه مضمون اساسی دوران ماراتشکبیل میدہد . و این نبردی است
 میان نیروهای گذشته و آیندہ .

تضاد های درونی جامعہ سرمایہ داری

تضاد های درونی در تمام کشورهای سرمایہ داری بیش از پیش شدنی یابد . طبقہ کارگر
 برای دفاع از منافع و حقوق حیاتی زحمتکشان و علیه خودکامگی انحصارات و سیاست ضد خلقی
 ارتجاع امپریالیستی مبارزه فعال میکند . سال ۱۹۷۱ با عمیقتر شدن تضاد میان کار و سرمایہ
 آغاز شد ، معدنگران و آهن گدازان فرانسه ، آهن گدازان فنلاند ، کارمندان پست انگلستان
 آموزگاران ایالات متحدہ امریکا و کلمبیا اعتصاب کردند . اعتصابات بزرگ رشته های کاملی از صنایع
 انگلستان و ژاپن و فرانسه و اسپانیا و آرژانتین و بلژیک و ایالات متحدہ امریکا را فلج کرد و این امر
 مشخصہ محیط اجتماعی این کشورها بود . روزنامہ " فیگارو " باندوہ تمام مینویسد :
 " اعتصاب بہ بدیدہ ای عادی در مناسبات کارگری بدل شده است " .

نہ اعمال فشار خشونت آمیز ، نہ تلاش های سرمایہ داری برای اشاعہ اندیشه
 " پیوند دادن " کارگران با سیستم سرمایہ داری و وحدت کار و سرمایہ ، ہمراہ با تبلیغ تصورات واهی
 درباره جامعہ " سترگ " و " نوین " و " مابعد صنعتی " در داخل صفوف طبقہ کارگر هیچکدام
 نمیتواند تضاد میان کار و سرمایہ را تضعیف کند . اجتماعی شدن روز افزون تولید (استفاده از
 تودہ های بزرگ زحمتکشان ، و استتگی متقابل تکنولوژیک ، راسیونالیزاسیون ، توسعه بازار
 وغیرہ) بیش از پیش باشکل سرمایہ داری تولید تضاد پیدا میکند .

افزایش تعداد زحمتکشان شاغل در رشته هایی که از لحاظ تکنیک پیشرفته تر هستند و
 تمرکز شدید تولید از مشخصات آن است ، بمعنای تمرکز طبقہ کارگر در رشته های کلیدی اقتصاد
 سرمایہ دار و ایلا رفتن نقش سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این طبقہ است .

تصادمات رود رروی طبقه کارگریا سرمایه داری انحصاری دولتی که در بهار سال ۱۹۶۸ در فرانسه و در پاییز سال ۱۹۶۹ در ایتالیا روی داد ، مرحله تازه و واحد تری در مبارزه طبقاتی بوجود آورد . کارگران بیشتر از پیش زیر پرچم اتحاد و همبستگی طبقاتی وارد مبارزه میشوند . اعتصابات اروپا و اعتصاب در موسسات " جنرال الکتریک " (امریکا) که ۱۳ اتحادیه باخط مشی های مختلف در آن شرکت کردند ، حاکی بر این امر است . سطح آگاهی طبقاتی کارگران بالا میرود و برای متحد کردن تمام نیروهای ضد امپریالیست و پیش از همه زحمتکشان درجه یک واحد ، باعزمی را سخ ترکوش بعمل میآید .

مهندسان و تکنیسین ها و کارمندان اداری که عد آنان پیوسته افزایش می یابد ، عمیقاً ناراضی هستند ، این قشرها پی برده اند (ولو به طور مبهم) که آنها نیز دستخوش استثمارند و با اینجهت علیه سرمایه داری به مبارزه میپردازند . آنان مایل نیستند که در قبال ماشین اقتصادی به " پیچ و مهره " های فاقد حقوق مبدل شوند و میخواهند در موسسات واخذ تصمیم درسطوح مختلف ، نقش موثری داشته باشند .

در میان کارمندان و نمایندگان روشنفکران به عده " پرولتاریای اداری " بیش از پیش افزوده میشود . آنان بدون در نظر گرفتن سطح دستمزدها ، تعلق خود را به گروه کارکنان مزد و ربا شدتی هرچه بیشتر احساس میکنند .

تعداد دانشجویانی که از میان قشرهای متوسط و خرده بورژوازی برخاسته اند ، افزایش می یابد و این دانشجویان ناراضی و بحران معنوی این بخش جامعه را منعکس میسازند . روستاییان خرده یا در چاریم و عدم اطمینان هستند . مالکان بزرگ سرمایه داری این روستاییان را از قسطه زمینی که دارند ، بیرون میکنند ، تمام سیاست جامعه اقتصادی اروپا متوجه بیرون زدن روستاییان خرده یا از ده و پرولتاریزه کردن آنهاست .

پیشه وران و فروشندگان خرده یا علیه فشارهای مالیاتی که دولت خادم انحصارات آنها تحمیل میکند و علیه رقابت اختناق آور موسسات بزرگ بازرگانی اعتراض میکنند .

البته در زمان حال بخش قابل ملاحظه ای از خرده بورژوازی یا فریب تبلیغات انحصارات را خرده اند و یا دچار تردیدند . ولی مارکسیست - لنینیست ها باید نه فقط فعالیت سیاسی و نظریات این یا آن قشر مردم را در گذشته و حال در نظر بگیرند ، بلکه باید چگونگی تحول آنها در آینده نیز پیش بینی نمایند . مارکسیست - لنینیست ها باید گرایش های عده و تکامل اجتماعی را تعیین کنند و باید بتوانند در میان کسانی که امروز از همبستگی با طبقه کارگر امتناع میورزند ، متحدین آینده آنها را تشخیص دهند . بسیاری از تولید کنندگان کوچک هنوز هم برآنند که اشتباهات رهبران دولتی ، بدی کارسازمانی در مبادله و بازاریوسپاست غلط در زمینه قیمت ها - علل بد بختی آنها را تشکیل میدهد . کمونیست ها باین تولید کنندگان نشان میدهند که اینگونه تجزیه و تحلیل آنها سطحی است و علت مصیبت و بد بختی آنها چگونگی خود نظام تولیدی و سیاست انحصارهاست .

تمام قشرهای مترقی جامعه با دستگاه دولتی مدافع منافع سرمایه داری انحصاری ، تصادم پیدا میکنند . ایجاد پیوند نزدیک میان مطالبات اقتصادی و سیاسی خصلت ویژه مبارزه در مرحله کنونی است . مرکز ثقل این مبارزه بیشتر از پیش به عرصه تصادمات سیاسی با سرمایه داری انحصاری دولتی انتقال مییابد . مبارزات عدیده تمام گروههای زحمتکشان ، برای متحد کردن

نیروهای دموکراتیک در اطراف طبقه کارگر و در بسیاری از کشورهای در اطراف احزاب کمونیست شرایط لازم فراهم می‌آورد .

احزاب کمونیست در راه وحدت عمل طبقه کارگر و اتحاد تمام قشرهای ضد امپریالیست جامعه مجدانه مبارزه میکنند . در فرانسه و ایتالیا و ژاپن یعنی در سه کشور از ۲۱ کشور بزرگ سرمایه داری احزاب کمونیست توده ای وجود دارد که مبارزات توده های وسیع مردم را رهبری میکنند . انتخابات سال ۱۹۷۱ در این کشورها و همچنین در سایر کشورهای موید پیروزی کمونیست ها و مجموعه نیروهای چپ بود .

در باره تاثير متقابل تضاد اساسی در جهان

تضاد های درونی کشورهای سرمایه داری

تضاد های درونی خاص هر يك از کشورهای سرمایه داری ، اکثریت قاطع نیروهای ضد انحصار را ، لا اقل بالقوه ، علیه الیگارش بر میانگیزد و با نبود سیستم جهانی در می آمیزد . هر پیروزی در درگاه زحمتکشان و نیروهای دموکراتیک در هر کشور جداگانه ، به پیشرفت اندیشه های سوسیالیستی در مقیاس جهانی و مبارزه کامیابانه سوسیالیسم علیه نیروهای ضد انقلاب سوسیالیستی یاری میرساند . از سوی دیگر هر پیروزی سیستم جهانی سوسیالیسم ، عامل نیرومند است که گسترش جنبش دموکراتیک و کارگری کمک میکند و مواضع زحمتکشان را در کشورهای سرمایه داری تحکیم بخشد . در برابر دشمن مشترک ، وحدت بینکارجویانه ضرور میگردد .

طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری برای مبارزه موفقیت آمیز در مقیاس ملی ویا منطقه ای به ضرورت وحدت جنبش جهانی آزاد بخش ضد امپریالیستی که سیستم سوسیالیستی تکیه گاه آنست پی میبرد . کارگران فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی چگونگی تسلط کمپانی های امریکائی را بر اقتصاد ملی خود و دعای امپریالیسم امریکارا برای سيطرة بر جهان مشاهده میکنند .

طبقه کارگر ضمن سرنوشت آتی ملت خویش بود و طبقه ایست عمیقاً میهن پرست . و به همین جهت طبقه کارگر در همبستگی جهانی پرولتری دارای مواضع ضد امپریالیستی است .

انحصارات جهان وطن میگویند بر ادیان نترناسیونالیستی طبقه کارگر را برهم زنند و میان زحمتکشان نسبت به سوسیالیسم واقعا موجود بی اعتمادی و بی تفاوتی بوجود آورند . انسان آنتی سوسیالیسم را که یکی از اشکال آنتی کمونیسم و افزار سیاسی واید نولوزیک اساسی امپریالیسم است ، بهروسیله ای تشویق میکنند .

بزرگوازی میخواهد طبقه کارگر هر کشور را منفرد کند و آنرا در مرزهای ملی خود محدود سازد تا سپس راحت تر بتواند به سرکوب آن بپردازد . سرمایه داری میخواهد باد و گردن طبقه کارگر از آرمانهای والای کمونیسم ، این طبقه را از لحاظ معنوی خلع سلاح کند . آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم بزرگترین حربه استراتژی سیاسی و روانی انحصارها برای بیورش به سطح زندگی و شرایط کار کارگران است .

امپریالیست ها پایهای محدود شدن امکاناتشان برای حمله مستقیم به سوسیالیسم ، بیش از پیش به تخریب ایدئولوژیک و سیاسی علیه نیروهای انقلابی در دوران معاصر متوسل میشوند .

و این کار نه فقط علیه خلق های کشورهای سوسیالیستی ، بلکه همچنین علیه طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری و متحدین آن انجام میگیرد . تمام سؤا ل تبلیغات بورژوازی بکار افتاده است تا به تود ه های مرد متلقین کند که مثلا صحبت بر سر نبرد دوسیستم اجتماعی - اقتصادی نیست ، بلکه بر سر مبارزه دو " ابر قدرت " نظامی یعنی دو کشور مدعی سلطه جهانی است . ایدئولوژی های مزد ور حتی میکوشند امکان " همگرایی " و " ترکیبی " از سرمایه داری و سوسیالیسم را اثبات کنند " . هدف نهائی این تبلیغات آنست که این نبرد را از محتوی طبقاتی آن تهی کنند و زحمتکشان جهان سرمایه داری را گمراه سازند .

همان سیاستمدارانی که اصبا هم پیوندی اقتصادی را در اروپای غربی می ستایند و بعلا ت آنکه این " اندیشه اروپائی " در قلوب زحمتکشان " واکنش ضعیف" دارد ، بیدریغ اشک میریزند ، همینکه صحبت به اروپای شرقی میرسد ، فوراً لحن کلام را تغییر میدهند و به هواداری از انزوای ملی میپردازند و ناسیونالیسم را موعظه میکنند .

کارگران فرانسه با این قبیل " کمونیسم ملی " بخوبی آشنا هستند . بلندگوسیان بورژوازی در همان سال ۱۹۳۹ نیز که دولتهای سرمایه داری فشار خود را بر زحمتکشان که انترناسیونالیسم خلل ناپذیر پرولتری و وفاداری خود را به وحدت و همبستگی جنبش جهانی کمونیستی آشکار میساختند ، چنین نظریه ای را توصیه میکردند .

یاوه سرایانی که در فرانسه جیره بگیر امپریالیسم هستند ، سوسیالیسمی را که در اتحاد شوروی بنا شده ، بدون اندک دغدغه خاطر " تخیل صرف " مینامند . آنان اتحاد شوروی را به لجن میکشند تا کارگران فرانسه را از آن دور کنند . ولی ۱۰ فائون درکنگره ۱۹ حزب کمونیست فرانسه ضمن پاسخ کوبنده به " استدلالات " گارودی رویزیونیست گفت : امتناع از همبستگی با حزب کمونیست اتحاد شوروی بمعنای " جدا کردن جنبش انقلابی فرانسه از نیروی عمده سوسیالیسم جهانی و بدین طریق برانداختن امکان گذار کشور ما به سوسیالیسم است " .

وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و تحکیم آن ، در عوامل قاطعی هستند که ارتجاع جهانی را تضعیف میکند . در چگونگی تناسب نیروهای طبقه کارگر و سرمایه داری در هر یک از کشورهای سرمایه داری تأثیر می بخشند .

کمونیست های کشورهای سرمایه داری میدانند که تضاد های طبقاتی در مقیاس ملی و تضاد عمده میان سوسیالیسم و سرمایه داری در مقیاس جهانی ، دارای پیوند نزدیک و متقابل هستند . آنان برای یک لحظه هم فراموش نمیکند که سیستم جهانی سوسیالیسم عامل نیرومندی است که پروسه پیشرفت تاریخی را تسریع میکند . در جریان این پیشرفت است که خلق های گوناگون سرمایه داری به سوسیالیسم تحقق می بخشند .

نقش جنبش آزاد پیخش

جنبش آزاد پیخش ملی خلق های آسیا و آفریقا و امریکای لاتین مقام مهمی در پروسه انقلابی جهان دارد . جنبش آزاد پیخش ملی و پیش از همه کشورهای نواستقلایی که راه غیر سرمایه داری برگزیده اند ، امپریالیسم را تحت فشار روزافزون قرار داده اند .

خلقهای کشورهای درحال رشد به‌عنوان برابری روزافزون خود که ناشی از تسلط امپریالیسم است، پی میبرند و پیش از پیش راه رشد غیر سرمایه داری در پیش میگیرند. مناسبات محافظ حاکمه کشورهای رشد یافته سرمایه داری با کشورهای درحال رشد برخورد خواهی و دورویی مبتنی است. میزان باصلاح کمک به کشورهای نواستقلال حتی يك درصد محصول ناخالص ملی اکثر کشورهای رشد یافته سرمایه داری را تشکیل نمیدهد و امپریالیست‌ها حتی این هزینه‌ها را نیز از راه غارت منابع طبیعی کشورهای درحال رشد در مقیاس جهانی، به‌میزانی به‌مراتب بیشتر جبران میکنند. همه میدانیم که ایالات متحده امریکا در برابر هر کوششی که برای بهبود وضع بازار مواد خام بعمل میآید، شدیداً ملامت میبرد از آن. برخی مولفین امریکائی کشور خود را "ولینعمت و ژاندارم جهانی" مینامند. درباره وظیفه ژاندارمی امریکا نمیتوان تردید داشت، ولی سخن درباره ولینعمتی آن یا واه ای بیش نیست.

کشورهای امپریالیستی بیشتر از پیش کشورهای درحال رشد را به وامداران خویش بدل میکنند. میزان بدهی کشورهای درحال رشد به کشورهای امپریالیستی پس از سال ۱۹۵۶ دو برابر شد و از ۶۱ میلیارد دلار به ۱۳۳ میلیارد دلار افزایش یافت. فقط کشورهای تولیدکننده نفت در شرایط مساعد تری قرار دارند. این کشورها در نتیجه یک نبرد بزرگ اقتصادی و در پرتو وحدت خود و پشتیبانی غیر مستقیم کشورهای سوسیالیستی توانستند کشورهای سرمایه داری اروپا و ژاپن را به پرداخت تقریباً ۱ میلیارد دلار اضافی در ۵ سال اخیر وادارند.

باید اضافه کرد که توری که اکنون در تمام کشورهای رشد یافته سرمایه داری حکم فرماست به افزایش قیمت کالاها و وارداتی کشورهای درحال رشد منجر میشود. در عین حال درآمد این کشورها از صادرات افزایش نییافته است. بنابراین شرایط مبادله برای این کشورها بیش از پیش بدتر میشود.

در پایان اکتبر سال ۱۹۷۰، یکسلسله از کشورهای عضو سازمان ملل متحد به تنظیم "استراتژی" ده سال آینده پرداختند که مطابق آن برای صد و برخی کالا از کشورهای درحال رشد امتیازات گمرکی پیش‌بینی شده است. ولی این مسئله ایست که فقط در نتیجه تحولات انقلابی عمیق در خود این کشورها میتوان آنرا حل کرد.

مجله "اکنونی" در ماه فوریه نوشت: "قدرت‌کشورهای صنعتی (بخوان: سرمایه‌دار) در آفریقا و امریکا لاتین در معرض تردید قرار گرفته است" این مجله سپس اضافه میکند: "بیشتر کشورهای جهان سوم در راه انقلاب و علیه کلیه صور مظاهر امپریالیسم و نژادپرستی و استعمار نوین مبارزه میکنند... این کشورها برای ایجاد تحول در جهان، تغیر استروکتور مناسبات بین‌المللی، برانداختن استعمار نوین که بیماری‌های گذشته را ابدی میسازد و آینده را برهم میزند، می‌خواهند به نیروی سیاسی کاملاً بزرگی بدل شوند". نوسازی جهان - اینست آن چیزیکه خلق‌های آسیا و آفریقا و امریکا لاتین بآن رومیآورند.

یکسلسله از کشورها اکنون در راه رشد غیر سرمایه داری گام نهاده و جامعه سوسیالیستی را بمثابة دورنمایی برای خود برگزیده‌اند. این کشورها به‌مطی کردن دارائیهای انحصارات امپریالیستی پرداخته و بخش دولتی را پایه دموکراسی انقلابی قرار داده‌اند. چنین تحولی در بسیاری از کشورهای عربی و درگینه و سومالی و تانزانیا و برمه مشاهده میشود. در عین حال

بسیاری از کشورهای مجدان به حل مسئله ارضی پرداخته اند . بسیاری از مستعمرات سابق علی‌رغم دشواریهایی که نباید آن کم بهاداد ، بنحوی فعال به ایجاد تحولات اجتماعی متری پرداخته اند . پس از سال ۱۹۶۹ خلق های سومالی و شیلی و پرونیز در راه پیشرفت گام نهادند و به جریان عظیم ضد امپریالیستی پیوستند .

پیرونیهای هند و سیلان و نیجریه نیز میتوانند مایه مباحث توده های مردم باشد . هند و سیلان و زامبیا و سایر کشورهای درجهت محدود کردن سرمایه های خصوصی خارجی اقداماتی به عمل آورده اند .

البته ، در جریان این مبارزه بفرنج ، شکست های دردناک نیز ناگزیر است . نمونه آن حوادث ماه ژوئیه در سودان و ترور ضد انقلابی در آن ، بیدادگری در حق رهبران حزب کمونیست این کشور و کشتار بیرحمانه بهترین فرزندان طبقه کارگر و خلق سودان است . محجوب و رفقا پیش به شهادت رسیدند . ولی تاریخ نشان میدهد که هر قدر هم انقلابیون و هواداران سوسیالیستی تحت پیگرد خشونت آمیز قرار گیرند ، هیچکس قادر نخواهد بود این جنبش را از پیشروی بازدارد .

در امریکای لاتین نیز تحولات عمیق انجا میگیرد . پیروزی ائتلاف وحدت خلق در انتخابات شیلی ، دولتی را سرکار آورد که توانست با پشتیبانی توده ها از تورم و افزایش هزینه زندگی جلوگیری ، بانکهای بزرگ و معادن مس را که ثروت عمدتاً کثرت ، ملی کند و به اصلاحات ارضی و مصادره مالکیت های بزرگ بپردازد . شیلی در راه سوسیالیسم گام مینهد . دولت پرو نیز علیه تضییقات انحصارات امریکائی مبارزه میکند . در ونزوئلا " جبهه ملی خلق " و در اوروگوئه " جبهه وسیع " تشکیل شده است . این جنبش ها بیرون آوردن ثروت های ملی کشور های خود را از چنگ سرمایه های خارجی هدف خود قرار داده اند . مقاومت در برابر سیطره امریکا در اکوادور شدت می یابد . بازار مشترک کشورهای امریکای مرکزی نیز که قرقگاه سرمایه های بزرگ امریکائی است دستخوش بحران است .

طی سالهای طولانی ، دلائل فراوانی گرد آمده است که نشان میدهد نبرد سیستم جهانی سوسیالیسم علیه امپریالیسم پشتیبانی موثری است برای مبارزه کشورهای در حال رشد علیه استعمار نوین . سیاست اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد یکی از این دلائل است . اتحاد شوروی یکی از مبتکرین منشور سازمان ملل متحد درباره تامین استقلال کشورهای و خلق های مستعمره بود و در تدوین منشور سازمان ملل درباره برانداختن تمام اشکال تبعیض نژادی شرکت فعال داشت و بارها به سازمان ملل متحد پیشنهاد نمود که درباره جمهوری آفریقای جنوبی که از سیاست نژادی بیرونی میکنند ، شدیدترین مجازات ها را در نظر بگیرد . و سرانجام اتحاد شوروی بود که در نوامبر سال ۱۹۶۵ علیه اعلام باصطلاح " استقلال " رود زیا از طرف اقلیت نژاد پرست آن ، به مخالفت پرداخت .

اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی دوستان و متحدین وفادار خلق های آسیا آفریقا و امریکای لاتین هستند . این کشورها همیشه آماده کمک و پشتیبانی از مبارزه این خلق ها در راه استقلال اقتصادی و سیاسی آنها هستند . خلق های بسیاری از کشورهای با کمک اتحاد شوروی دهها موسسه بزرگ ایجاد کرده اند ، بر این امر کاملاً واقفند . همکاریهای اقتصادی

سیاسی اتحاد شوروی و کشورهای آزاد شده بر پایه اصول عدالت و برابری حقوق گسترش مییابد . مردم تمام جهان می بینند که کشورهای رشد یافته سرمایه داری و پیش از همه ایالات متحده امریکا از یکسو و کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی از سوی دیگر نسبت به کشورهای در حال رشد و پر خور و کاملاً متضاد دارند . کشورهای رشد یافته سرمایه داری از پیشرفت کشورهای در حال رشد در راه آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی جلوگیری میکنند ولی کشورهای سوسیالیستی باین امر یاری میرسانند . بهمین جهت خلق های کشورهای در حال رشد هرگونه کوشش را که برای همتراز کردن تمام کشورهای صنعتی رشد یافته یعنی کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری بعمل میآید بمثابة توهین به کشورهای سوسیالیستی و ستایش استثمار امریالیستی ، طرد میکنند . این خلق ها همچین " ثوری " مآفوتسه دون را درباره " شهر " جهانی که گویا در برابر " ده " جهانی ایستاده است ، نفی میکنند . سرانجام خلق های کشورهای در حال رشد دعای مبلغین ثوری تقسیم جهان به کشورهای " غنی " و " فقیر " و " ملل " و " ثروتمند " و " پرولتر " را طرد میکنند . روستائیان کشورهای نواستقلال باین امر می میرند که دشمنان و نیز دوستان دروغین آنها برای ادامه تسلط و استثمار خود میخواهند آنها را از متحدین طبیعی خویش یعنی طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی و طبقه کارگر تمام کشورها جدا سازند . همکاری نزدیک و همبستگی تمام عوامل سازنده تکامل تاریخ جهانی (سیستم جهانی سوسیالیسم ، جنبش جهانی کارگری ، جنبش آزادیبخش ملی) در آخرین تحلیل راه حل سریع تضاد عمده جهان یعنی تضاد میان انقلاب و امپریالیسم راعمین خواهند کرد .

درباره شیوه های حل تضادها

هرسه تضاد مذکور رفوق تضاد های آشفتی ناپذیر هستند . سیر تکامل تاریخ که این سه تضاد منشاء آن است ، نمیتواند موزون و متناسب و هماهنگ باشد . تضاد عمده فقط در نتیجه نبرد آشکار حل خواهد شد . امپریالیسم سرکوب و نابود خواهد گردید . ولی مسئله اشکال مبارزه رگز باین پایان نمی یابد . فقط شیوه برخورد مارکسیستی - لنینیستی است که تجزیه و تحلیل درست و راه حل صحیح این تضاد را بر پایه برخورد دیالکتیکی و غیر متافیزیکی و غیر دکامتیک به پدیده ها میسر میسازد . حل تضاد ها نه بر پایه اندیشه های غیر تجربی این یا آن رجل (لنین چنین برخوردی را رمانتیسیم می نامد) ، بلکه بر حسب شرایط عینی انجام میگیرد .

مثلاً بالا رفتن روز افزون قدرت و اعتبار سیستم سوسیالیستی و آیدولوژی سوسیالیستی که عمیقاً بشردوستانه و در ماهیت خود دشمن جنگ است ، مشخصه واقعیت عینی جهان کنونی را تشکیل میدهد و امکان تعیین چگونگی راه حل تضاد آشفتی ناپذیر میان سوسیالیسم و سرمایه داری نیز از همین جانشی میشود .

مبارزه دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری ، امروزه به شکل تضاد مسلحانده ، بلکه بشکل همزیستی مسالمت آمیز و مسابقه اقتصاد انجام میگیرد و این امر نتیجه قدرت سوسیالیسم است .

اکنون با آنکه جامعه بشری در هشت جنگهای موضعی را که امپریالیسم برافروخته ، بر روی پوست و گوشت خود احساس میکند ، ولی بیش از ۴ سال است که با جنگ جهانی روبرو نشده است و این کامیابی تاریخی را بدون سیستم سوسیالیستی و پیش از همه اتحاد شوروی است .

فقدان و خامت شدید بین المللی کار مسموم کردن از دهان توده ها را با شوونیسم بورژوازی د شوارکرد و موجبات گسترش مبارزات طبقاتی در کشورهای سرمایه داری را که مسئله د موکراسی و پیشرفت اجتماعی در آنها همیشه توجه قوه های مردم را بخود جلب میکرد ، فراهم ساخت . در عین حال سیاست همزیستی مسالمت آمیز به کامیابی های سوسیالیسم واقعا موجود که دلیل مشخص برتری سوسیالیسم بر سرمایه داری است ، بمیزان زیاد کم نمود . همزیستی مسالمتی آمیز مبارزه انقلابی مکمل هم هستند . پیروزیهایی که سوسیالیسم واقعا موجود در شرایط همزیستی مسالمت آمیز بدست آورد ، انگیزه ایست برای مبارزه انقلابی .

برای آزادی اجتماعی توده های تحت ستم سرمایه داری ، راههای از پیش تعیین شد هوالگو وجود ندارد . توده ها از امکانات متغیر واقعیت عینی استفاده میکنند . قانع کننده ترین دلیل آن ، تجربه مبارزه توده های مردم در شیلی است . مگر در نتیجه اتحاد و اقدامات قاطع نبود که توده های مردم شیلی توانستند از راه قانون اساسی دولتی را بوجود آورند که علیرغم تمام دشواریها ، کشور را در راه سوسیالیسم هدایت میکند ؟

احزاب کمونیست بسیاری از کشورهای رشد یافته سرمایه داری امکان گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم را در برنامه های خود قید کرده اند . و این امریست طبیعی . پروسه سریع نضج شرایط عینی لازم برای ایجاد اتحاد های وسیع ضد انحصاری و بالنتیجه برای منفرد کردن سیاسی و معنوی الیگارش ، از خصائص مشخصه این قبیل کشورهاست . بعلاوه انتخاب راه مسالمت آمیز با توجه به اعتبار و اقتدار سیستم سوسیالیستی ، افزایش نفوذ آن در جهان و توانائی آن برای جلوگیری از صدور ضد انقلاب بوسیله امپریالیسم ، انجام میدهد .

خلاصه ، تجزیه و تحلیل واقعیات نشان میدهد که در مرحله کنونی مبارزه طبقاتی در جهان سرمایه داری ، برای طبقه کارگر و متحدین آن امکانات عینی برای پیشروی افزایش می یابد . در دژهای سرمایه داری جنبش د موکراتیک کارگری و توده ای در حال گسترش است . شکساف میان انحصارها و توده های وسیع مردم عمیقتر میشود .

تفصیلات حاصله در اقتصاد ، قشرهای اجتماعی غیر پرولتری را به طبقه کارگر بسیار نزدیک میکند . بطوریکه ژرژ مارش ، معاون د بیرکل حزب کمونیست فرانسه د نوزدهمین کنگره حزب خاطر نشان کرد ، انقلاب علمی و فنی این پروسه را تشدید میکند . انقلاب علمی و فنی " یکی از علل عمده تشدید تضاد های درونی سرمایه داری " است . تضاد میان پیشرفت تکنیک و عقب ماندگی بنیان های اجتماعی پیش از پیش آشکارتر میگردد .

در دوران ما تضاد میان امپریالیسم که د موکراسی را نفی میکند و توده ها که در راه د موکراسی میکوشند ، تشدید میشود . اعتلاء مبارزه بخاطر د موکراسی ، اعتراض قاطع علیه تمام اشکال ستم اجتماعی و ملی و علیه خصلت ضد انسانی سرمایه داری و گسترش بیسابقه دامنه مسازرات

ت
ضد امپریالیستی جوانان - همگی پدید هائی هستند که مانند تمرکز سرمایه و خود کامگی انحصارا
و اتحاد آنها باد ولت مشخصه سرمایه داری کنونی را تشکیل میدهند .

زندگی نقشه‌های ضد کمونیست‌ها را که بر تفرقه افکنی در میان نیروهای چپ مبتنی است ،
عقیم میگذارد . در فرانسه ، نزدیکی میان حزب کمونیست و حزب سوسیالیست ، مورد تأیید محافل
وسیع و از جمله سوسیالیست های عادی قرار میگیرد . زحمتکشان انتظار دارند که این دو حزب
برای انجام رفرمهای ضد انحصاری عمیقی که در شرایط تشدید فعالیت توده ها میتواند راه را به
سوی سوسیالیسم هموار سازد ، برنامه عمل مشترکی تصویب نمایند . مطالباتی که در باره ملی
کردن دموکراتیک رشته های انحصاری صنایع وسط - حقوق زحمتکشان و سازمانهای آنها در مقیاس
کارخانه ورشته صنعتی و در سراسر کشور ، مطرح میشود ، از خصوصیات مبارزه جنبش کارگری متشکل
در شرایط امروزی است .

بدینسان ، مضمون نظام ضد انحصاری و دموکراتیک ، نظامی که بر دموکراسی پیشرو
مبتنی بوده و به سوسیالیسم منجر میشود ، نمایان میگردد .

اگرچه تنوع اشکال گذار به سوسیالیسم یک ضرورت عینی است که بر حسب شرایط مکان
و زمان تعیین میشود ، ولی خصلت جهانشمول مضمون اساسی تحولات انقلابی یعنی گذار
به سوسیالیسم از راه تصرف قدرت دولتی بدست طبقه کارگر و اجتماعی کردن مالکیت و وسائل تولید
بقوت خود باقی است . این امر هیچگونه وجه مشترکی با زاماداران دولت " سوسیالیستی " نوع
دولت لیبرالیست ها که میکوشد امور سرمایه داران را بهتر از خود سرمایه داران اداره کند ،
ندارد . در این مورد میتوان به نمونه دولت سوئد نیز استناد ورزید : پس از دهها سال " رهبری
سوسیالیستی " ، ٩٥ درصد وسائل اساسی تولید این کشور به خانواده و ناننگر و سایر
ثروتمندان کلان تعلق دارد .

البته ، اشکال نوین گذار به سوسیالیسم را نیز نباید مطلق کرد . لنین میآموزد که
مارکسیست ها بر حسب مقتضیات اوضاع و احوال برای استفاده از تمام شیوه ها و تمام اشکال مبارزه
باید آمادگی داشته باشند .

تضادهای آشتی پذیر در جامعه سوسیالیستی

در جامعه سوسیالیستی نیز تضاد وجود دارد . دیالکتیک میآموزد که وجود تضادها
و تاثیر آنها ، منشاء هرگونه حرکت و تکامل است . این حکم ، هم در باره جامعه وهم در باره
طبیعت صادق است . تضادها در جامعه پیش از همه موجبات گذار از یک صورت بندی اجتماعی -
اقتصادی به صورت بندی دیگر فراهم میآورند . در اینجا بطور مشخص سخن بر سر تضاد های
آشتی ناپذیری است که مبارزه طبقات را منکسر میسازد . در جامعه سوسیالیستی نیز تضادها
منشاء و نیروی محرکه تکامل هستند . منتها در این جامعه ، تضادها آشتی ناپذیر نیستند ، زیرا
تکامل اجتماعی در این جامعه بر مبارزه طبقاتی مبتنی نیست ، بلکه بر پایه های اجتماعی - اقتصاد
کاملا نوینی که از طبقات و قشرهای اجتماعی دست تشکیل یافته ، مبتنی است . در جامعه
سوسیالیستی ، تضادها همراه با پیشرفت جامعه در مراحل تکاملی آن بوجود میآیند .
اجاد هر چیز نو و مترقی تر که علیرغم کهنه و منسوخ انجام میگردد ، یک وضع تضاد می پدید

میآورد . در عین حال هدف انتقاد از کهنه و منسوخ ، تکامل بخشیدن بآن چیز است که قبلا بدست آمده است . مارکس میگوید ، دیالکتیک " همیشه چیزی را از خارج تحمیل نمیکند و در ماهیت خود خصلت انتقادی و انقلابی دارد " . تکامل سوسیالیسم یک پروسه دیالکتیکی است که در جریان آن تضاد هائی هم پدید میآید . حل این تضادها وظیفه حزب و طبقه کارگر و مردم است . این تضادها پدید آمده ای غیرعادی در جریان ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم نیستند بلکه ماهیتا خصلت عینی دارند و اشتباهات ذهنی نیز منشاء آنها را تشکیل نمیدهد . حل این تضادها بخیر لا ینفک؛ مبارزه در راه پیشرفت اجتماعی است .

تضاد میان تولید و مصرف را مورد بررسی قرار دهیم . در جامعه سرمایه داری که یک طبقه نیروی کار خود را به طبقه دیگر میفروشد و قانون سود در آن حکمفرما است این تضاد خصلت آشتی ناپذیر دارد . تاریخ ، این تضاد را در جریان مبارزه طبقاتی حل میکند . دستمزد و مصرف طبقه کارگر پایانی آنکه این طبقه با مبارزه خود به کاستن از میزان سود سرمایه داری موفق میشود ، افزایش می یابد . تضاد میان تولید و مصرف در شرایط سوسیالیسم نیز باقی میماند ولی خصلت آشتی ناپذیر خود را از دست میدهد . زیرا در سوسیالیسم هدف تولید اجتماعی ، تولید سود سرمایه داری نیست ، بلکه ارضاء نیازمندیهای زحمتکشان و ایجاد شرایط برای تکامل همه جانبه شخصیت زحمتکشان هدف است .

علت باقی ماندن این تضاد ، آنست که جامعه در هر لحظه معین میزان محدودی از منابع در اختیار دارد . افزایش سهمی که از این منابع برای مصرف تخصیص یافته امکان آنهاست یعنی رشد نیروهای موند را محدود میکند و برعکس . این تضاد همچنین برای آن باقی است که رشد تولید سوسیالیستی پیوسته نیازمندیهای جدید بوجود میآورد . حال بعنوان مثال به بینیم حل این تضاد در اتحاد شوروی چگونه انجام میگردد و از فاصله میان مصرف و تولید چگونه گاسته میشود ؟ حل این تضاد در شوروی نه در نتیجه مبارزه طبقاتی ، بلکه در نتیجه تحقق سیاست حزب کمونیست و دولت (همه مردم) که تا مین آهنگ سریع رشد درآمد ملی را وظیفه خود قرار داده اند ، انجام میگردد . رشد و تحکیم اقتصاد سوسیالیستی در جهتت سوق داده میشود که بدون آنکه به کار آنهاست لطمه وارد آید ، توسعه مستمر تولید محصولات مصرفی نیز تا مین گردد . وظائف برنامه ها بر پایه تعیین علمی نیازمندیهای جامعه و ارزیابی عینی منابع و ذخائر تولید مشخص میگردد . رهبری جامعه در کشور سوسیالیستی بر پایه پیش بینی و اطلاعات علمی انجام میگردد .

در شرایط اتحاد شوروی که در آن مالکیت اجتماعی پروسای تولید وجود دارد ، حل تضادها بمعنای انتخاب " الگوی " جدید نیست ، بلکه بمعنای تأمین پیروزیهای جدید در راهی است که انقلاب اکثریت گشوده و بمعنای تقویت پیگیرگرایشهای عمومی در رشد و تکامل سوسیالیستی است .

بر همین پایه میتوان باین سؤال پاسخ داد که چگونه باید تمام اعضاء جامعه شوروی را به افراد بدل کرد که از رشد همه جانبه و معلوما تعالی برخوردار باشند و بیروق قوانین اخلاقی نوین زندگی کنند و دارای آگاهی سیاسی عالی باشند . کاملا روشن است که رسیدن باین هدف را نمیتوان از راه مقابلت آلمان های فرهنگی طبقه کارگر با نظام اجتماعی موجود تا مین

نمود ، زیرا این نظام همراه با برانداختن استثمار ، بیگانگی انسان را نسبت به دستاورد های مادی و فرهنگی نیز برمیاندازد . برعکس ، تأمین این هدف در نتیجه تجهیز تمام منابع جدید نظام موجود برای مبارزه با بازمانده های فرهنگی ومعنوی و اخلاقی سرمایه داری (یاغلیه نفوذ جهان سرمایه داری از محیط خارج) وبه سخن دیگر در نتیجه مبارزه نوباکهنه میسر خواهد بود . جامعه نوین وزندگی دموکراتیک در شرایط سوسیالیسم خواستار آن است که تمام زحمتکشان افرادی دارای رشد همه جانبه باشند ، درحالیکه برای جامعه فرتوت سرمایه داری زحمتکشانی فاقد هرگونه نیازمندیهای فرهنگی لازم است .

" بولتن سوسیالیستی " ، ارگان خبری حزب سوسیالیست فرانسه ضمن اعتراف به برخی دستاورد های خلق های شوروی مدعی میشود که در اتحاد شوروی " مشی عمده مشی محافظه کارانه است " ولی این دعوی یکی نادرست است . عمده در شوروی عبارتست از : مبارزه با محافظه کاری ، کارخلاق ، مبارزه نوباکهنه ، مبارزه حزب کمونیست بخاطر استفاده ماهرانه از برتری های عینی عظیم نظام نوین .

در سوسیالیسم تضاد باقی میماند ، ولی خصلت آشتی ناپذیری آن برمی افتد . همانگونه که آکادمیسین پ . فدوسیف خاطر نشان میسازد ، در تکامل اجتماعی همیشه میان نوباکهنه ، میان رشد یابنده ومیرنده ، میان عوامل مثبت ومنفی تضاد پدید میآید . این تضاد ارگانیسم زنده ورشد یابنده است .

حل این نوع تضاد های آشتی پذیر پیشرفت مداوم جامعه سوسیالیستی را تأمین میکند وبالنسجه برای حل تضاد آشتی ناپذیر عمده که سوسیالیسم را در مقیاس جهانی در برآی سرمایه داری قرار میدهد ، شرایط مساعد فراهم میآورد .

درباره تحریف های ریزیونیستی

دبالکتیک تکامل جامعه

تمام مساعی ریزیونیستها وطبعات تبلیغات بورژوائی متوجه آنست که تفاوت میان تضاد های آشتی ناپذیر وتضاد های آشتی پذیر را لوذ کنند وتضاد های امبرالیسم را بمثابه تضاد های آشتی پذیری جلوه دهند که میتوان در شرایط صلح وهماهنگی طبقاتی آنرا حل نمود . آنان از سوی دیگر میکوشند تضاد های سوسیالیسم را بمثابه تضاد های آشتی ناپذیر ناشی از مبارزه طبقاتی که کاررا به تغییر خود سیستم منجر میسازد ، وانمود سازند . عناصر راست وجب رومد عیند که گویا طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نیروی کار خود را به طبقه دیگری میفروشند ! ولی این عناصر نمیتوانند مشخصات این طبقه را بطور عینی نشان دهند وتنهاوقعت وجود آنرا اثبات کنند . آنان به جامعه سوسیالیستی واقعا موجود برجسب " تکنیوکراتیک " میزنند ، مفهوم ملی کردن وسائل تولید را که بوسیله رولناریا انجا مگرفته تحریف میکنند وهمراه با بورژوائی علیه پیشنهاد های مضر وچه از طرف احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری در باره ملی کردن انحصارها بمخالفت میپردازند .

خلاصه آنکه ، اتهامات افرادی نظیر بورنهم ، جیلاس وگلبرایت دارای هدفهای

کاملاً مغرضانه است . منظر آنها اینست که کارگران کشورهای سرمایه داری را از طرح این مسئله که مالکیت وسائل تولید به چه کسی باید تعلق گیرد ، بازدارند .

کارگران کشورهای سرمایه داری به انگیزه های پنهانی تمام حیلله‌گرهای روبزبونست‌ها بیشتر از پیش بی میبندند و در تکمیل و تکمیل که وحدتی که میان حاکمیت سیاسی زحمتکشان ، مالکیت اجتماعی بروی تولید و کارآزاد از استثمار وجود دارد — ماهیت سوسیالیسم واقعا موجود را تشکیل میدهد و دولت شوروی برای رهائی زحمتکشان شرایط لازم فراهم میآورد .

دشمنان لنینیسم در سالهای اخیر درباره انقلاب علمی وفنی به استنتاجات ذهنی می پردازند . آنان این حکم معمول را مطرح میکنند که گویا انقلاب سوسیالیستی مفهومی است که پنهان شده و قطب های آشتی ناپذیر تضاد میان کار و سرمایه را میتوان با هم آشتی داد و پیشرفت خروشان علم و تکنیک در دوران ما نه فقط در عرض نیروهای مولده ، بلکه حتی در مناسبات تولیدی جامعه سرمایه داری نیز تغییرات جدی بوجود میآورد . با اینجهت برانداختن مالکیت خصوصی بروی وسائل تولید گویا " مفهوم " خود را از دست میدهد . آنها مدعیند که امروز انقلاب واقعی فقط در نتیجه تغییراتی که در علم و تکنیک پدید میآید و باعث تضعیف تضاد های اجتماعی میگردد ، میسر است . بگفته آنان مضمون دوران ما و تضاد عمده آنرا مبارزه میان سوسیالیسم و امپریالیسم تعیین نمیکند ، بلکه انقلاب علمی وفنی تعیین کننده آنست . این حکم ایدئالیستی که ماهیت اجتماعی تحولات انقلابی را نفی میکند و " خلاقیت " " فکری " روح " و " فرهنگ " را جانشین آن میسازد ، با نظریات روزه گاردی مرتد نیز خویشاوندی دارد .

در واقع انقلاب علمی وفنی ریشه های تضاد طبقاتی جهان سرمایه داری را در دوران معاصر تضعیف نمیکند ، بلکه برعکس آنرا تقویت میکند و جنبه مبرهنه های اجتماعی را گسترش میدهد . انقلاب علمی وفنی ماهیت مناسبات تولیدی را در کشورهای سرمایه داری تغییر نمیدهد و نمیتواند جانشین انقلاب اجتماعی گردد . از آنجاکه انقلاب علمی وفنی در شرایط سرمایه داری کاملاً تابع قانون سود میگردد و به تشدید استثمار منجر میگردد ، فقط میتواند مبارزه طبقاتی را تشدید کند . طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری در محراب انقلاب علمی وفنی قربانی میشود . طبقه کارگر برای آنکه در این انقلاب نقش عمده و فعال داشته باشد و انرا رهبری کند و از آن برای تحقق هدفهای خود استفاده کند ، باید زمام حکومت را بدست گیرد .

بنا بر این ، برخلاف ادعای اپورتونیست های راست ، انقلاب علمی وفنی هرگز خصلت آشتی ناپذیری تضاد میان کار و سرمایه را از بین نمی برد .

عناصر چپ رون نیز با عناصر راست همصدا شده اند . میگویند که بهبود وضع مادی کارگران به " استحاله بورژوازی " آن منجر میشود و باعث میگردد که طبقه کارگر نقش رهبری کننده خود را از دست بدهد . موافق این حکم ، انقلابیون دوران معاصر را فقط در میان روستائیان " جهان سوم " ویا در میان عناصر واقع در " حاشیه " جامعه و بیوزنه در میان دانشجویان که هنوز رسیست سرمایه داری " مستحیل " نشده اند ، میتوان جستجو کرد .

گسترش دامنه نبرد های طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری بی پایگی این قبیله " تئوریا " را آشکار میسازد . تجربه نشان میدهد که سطح آگاهی انقلابی ضد سرمایه داری طبقه کارگر نه فقط پائین نمی آید ، بلکه بالا میروند . زحمتکشان حتی بهبود شرایط زندگی خود را بدرستی

نتیجه مبارزه طبقاتی میدانند و این امر الهام بخش آنان برای نبردهای تازه است. حوائج جدید، مضمون مبارزه طبقه کارگر را به سطح عالمتری ارتقاء میدهد. طبقه کارگر مسائل مربوط به حقوق و حاکمیت و حیثیت حرفه‌ای خود را با نیروی پیشرویش مطرح میسازد.

روزبویونیست‌های راست و "چپ" در جامعه سرمایه داری و نظامی انقلابی از دست داد و از واقعیت و مسیر واقعی مبارزه طبقاتی دور شده‌اند. همین سالها پیش ثابت کرد که نمودار این قبیل روحیات خرده بورژوازی "هم نومیذی اپورتونیست است و هم دست از جهان شستن تروریست". تمام اپورتونیست‌های رنگارنگ اهمیت نقش رهبری طبقه کارگر را نفی میکنند و میکوشند نقش پشاهانگ احزاب کمونیست را عقیم‌گردانند و بی‌ورنگی از مبارزه طبقاتی روی بر میگردانند. این حکم هم درباره عناصر چپ و هم درباره عناصر راست صادق است. در فرانسه حتی مضبوطات هواخواه عناصر چپ و معتقدند که این عناصر همراه با عناصر راست تا درجه معین نه فقط به مشتری واحد "خدمت میکنند"، بلکه مانند همان راست‌ها به فرهنگ و بخش‌های نامرئی جامعه "مسائل اخلاق و پیش از همه به مسائل... سکس" میرسد از مبارزه سوسیالیست امتناع میورزند و عبارات دیگر زیر پرده لفاظی درباره "ماوراء انقلاب"، میدان واقعی مبارزه انقلابی را ترک میکنند.

لیبرال‌های راست و آمارشیست‌های "چپ" بنام بشر دوستی کاذب، از آزادی شخصیت و "انقلاب اخلاقی" دم‌سوزند و پیشنهاد میکنند که این کارها پیش از انقلاب اجتماعی عملی گردد. میان این نظریات و تعویض انقلاب واقعی با "انقلاب در روح و شعور" یعنی فرم فکر یک‌گام بیشتر فاصله نیست. این عناصر تضادهای آشفتنی ناپذیر را مسکوت میگردانند و دروغ و پیشنهاد میکنند: به اصلاح اندیشه و اخلاق بپردازید (و در این زمینه همان اکسیر قدیمی خرده بورژوازی را عرضه میدارند) تا نظام بورژوازی کاملاً تحمل پذیر گردد.

عناصر چپ روحی زمانیکه درباره احراز قدرت دولتی سخن میگویند، انقلاب اجتماعی را در نظر ندارند. مثلاً آنان در فرانسه بجای تصرف قدرت دولتی شعار قدرت کاذب محدود و موضعی را به مفهوم پرود ونیستی و آنارکوب سندیکالیستی آن مطرح میسازد (" قدرت کارگری" در موسسات، " قدرت دانشجویان" در مدارس عالی، " قدرت روزنامه نگاران" در مضبوطات و غیره) و در عین حال مسئله مالکیت خصوصی بروسای تولید و تسلط بورژوازی بزرگ بردولت را اصلاً مطرح نمیکند.

افشاء تمام صور مظاهر روزبویونیسم هدف مهم مبارزه آیدئولوژیک را تشکیل میدهد. ولی کمونیست‌ها برای حل موفقیت آمیز این مسئله، باید کارخلاق خود را در عرصه تئوری تشدید کنند و تکامل حیات اجتماعی، تجارب نوین مبارزه انقلابی در جهان سرمایه داری و در کشورهای در حال رشد و همچنین تجارب کشورهای را که به ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم پرداخته‌اند، در نظر بگیرند. در عین حال پیروان علم و تکنیک و مجموعه

د ستاورد های تمدن کنونی را نباید از نظر دور داشت . مارکسیست — لنینیست ها ضمن حفظ وفاداری به اصول ایدئولوژیک خود هر آنچه را که به فتنای تئوری مارکسیسم و تقویت مبارزه ما کمک میکند فرامیگیرند و در آینده نیز در این زمینه نقش نوآور خواهند داشت . این امر وثیقه ای خواهد بود برای آنکه آنها مسائل جدید را به سود طبقه کارگر و مردم حل کنند .

تعرض صلح

یان پراژسکی

ماه‌های اخیر بایکسلسله رویداد های مهم بین‌المللی مشخص شده است که در وهله اول ناشی از ابتکار اتحاد شوروی در عرضه سیاست خارجی است. میان اتحاد شوروی و مصر، اتحاد شوروی و هند، قرارداد های دوستی و همکاری امضاء شد. میان رهبران شوروی و روسای دولت‌های کانادا و جمهوری فدرال آلمان، شاه افغانستان و نخست وزیر هند، که به مسکوسفر کرده بودند، ملاقات و مذاکره صورت گرفت. بازدید های رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت شوروی از یکسلسله کشورهای اروپا و آسیا و آفریقا به مسئله تحکیم روابط دو جانبه و حل مسائل مهم بین‌المللی اختصاص داشت.

دوره دیگری از مذاکرات اتحاد شوروی و آمریکا درباره متوقف کردن مسابقه تسلیحات هسته ای بنحوسودمند انجام گرفت.

تاثیر مثبت قراردادهای که در مسکو و ورشو با جمهوری فدرال آلمان در سال گذشته منعقد شد با وضوح هرچه بیشتر در مناسبات بین‌المللی محسوس میگردد. این قراردادها راه را برای چرخش قطعی بسوی صلح و همکاری در اروپا هموار ساختند. امضاء موافقت‌نامه چهار جانبه درباره برلن غربی بزرگترین اقدام سیاسی بود.

مفسران، مجموعه این فعالیت‌ها را در عرضه سیاست خارجی، مشابه "تعرض صلح" اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی ارزیابی میکنند. با این ارزیابی میتوان موافق بود. اصطلاح "تعرض صلح" این حسن را دارد که پیگیری کشورهای سوسیالیستی را در پیروی از سیاست صلح‌جویانه و ابتکار رومسختی در این سیاست را برای کاستن از شدت و خامت در اروپا و تأمین همکاری مبتنی بر منافع متقابل کشورهای متعلق به سیستم های اجتماعی مختلف نشان میدهد.

در عین حال نباید چگونگی تبلیغات بورژوازی را درباره انگیزه های این سیاست از نظر رد داشت. این تبلیغات که در بهترین حالت عدم درک این سیاست را آشکار میگرداند غالباً به تحریف و جعل میپردازد.

درباره انگیزه‌ها و هدف‌ها ازمندی پیش در مطبوعات بورژوازی مد شده است که اقدامات اتحاد شوروی را در عرضه سیاست خارجی "پاسخی" به "دیپلماسی پینگ پونگ" و مغالزه پکن با آمریکا و سایر کشورهای غرب جلوه میدهند. این نظریه از جمله در سلسله مقالاتی که ج. رستون، مفسر مشهور امریکائی در

جریان " سفر طولانی " خود از واشنگتن تا توکیو و پکن و لندن منتشر نمود ، بنحوی پیگیر تبلیغ میشود . یکسلسله از ارکان های مطبوعاتی بورژوازی نیز اغلب مدعی میشوند که گویا اتحاد شوروی فقط از آنجهت که از وضع مرزهای خود در آسیا نگران است ، خواستار صلح و همکاری در اروپا شده است . عده ای میکوشند حتی قرارداد های دوستی و همکاری اتحاد شوروی را با مسروهند و ستان نیز با چنین معیاری ارزیابی کنند . در حالیکه این اسناد مهم فقط همین مناسباتی هستند که از دیرباز وجود آمده و جنبه محرمانه نهند داشته اند . طرح اندیشه تشکیل کنفرانس سراسری اروپا در باره مسائل همکاری و امنیت از طرف کشورهای سوسیالیستی و همچنین حل مسئله برلن غربی نیز اغلب از همین زاویه دید عجیب بررسی میشود .

دستگاه تبلیغات بورژوازی ادعای خود را در باره خصلت باصطلاح " گذرای " سیاست صلح جویانه اتحاد شوروی همه روزه تکرار میکند تا بدینوسیله نسبت باین سیاست بی اعتمادی بوجود آورد و در باره هدف سیاست خارجی سوسیالیسم تردید ایجاد کند . در باره اینگونه پندار بافی ها میتوان گفت که بی پایگی آنها خود باعث درهم ریختن آنها میشود . از اظهاراتی که در مسکو انجام گرفت ، دیده میشود که در آنجا البته ناگزیرند سیاست ضد شوروی کنونی پکن را در نظر بگیرند . ولی اگر بخواهیم علت سیاست صلح جویانه اتحاد شوروی را در این امر جستجو کنیم ، نادرست خواهد بود . زیرا سیاست صلح جویانه اتحاد شوروی نه امروزه نه دیروز بلکه پیش از تیم قرن پیش از همان زمان پیدا شد اتحاد شوروی ، پایه گذاری شده است . و اما در باره اقدامات دیپلماتیک اخیر اتحاد شوروی باید گفت که هرگز که اندکی صداقت داشته باشد ، باسانی میتواند تشخیص دهد که اندیشه این اقدامات زمانی بوجود آمده بود که هیچکس چیزی در باره " دیپلماسی پوئنگ " نشنیده بود و رئیس جمجم — وری ایالات متحده آمریکا حتی خواب آنرا نمی دید که روزی بتواند میهمان عالیقدر پکن باشد . مثلاً در مورد پیشنهاد های اساسی در باره مسئله تحکیم امنیت اروپا باید گفت که این پیشنهاد ها بوسیله کشورهای سوسیالیستی در اسنادی نظیر منشور بوخارست (۱۹۶۶) و اعلامیه بوداپست (۱۹۶۹) مطرح شده بودند . احزاب کمونیست و کارگری قاره اروپا در کنفرانس کارلوی واری در سال ۱۹۶۷ نیز در باره این مسئله اظهار نظر کرده بودند و سرانجام برنامه وسیع مبارزه در راه امنیت جمعی در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ تنظیم گردید .

بدینسان ادعای تبلیغات بورژوازی حتی از نظر تقدم و تاخر وقوع حوادث نیز قابل توجه نیست . " تعرض صلح " کنونی دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی خصلت اصولی دارد و بر پایه برنامه مشخص استوار است . ابتکارات سیاسی اخیر نه جنبه ناگهانی دارد و نه ناشی از ملاحظاتیست و ماضی روزمره است . این ابتکارات تماما از رهنمود های اساسی احزاب کمونیست و وفاداری آنان به اصول لنینی همزیستی مسالمت آمیز ناشی میشود . بسیاری از اقدامات در زمینه سیاست خارجی که با چنین واکنش وسیع در جهان روبرو شد ، باقرارهای کنگره های اخیر احزاب کشورهای سوسیالیستی و ویژه ۲۴ مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ارتباط مستقیم دارد . چنانکه میدانیم در کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه معمل مشخص در باره تحکیم صلح اعلام گردید که مورد تأیید تمام محافل اجتماعی

ترقیخواه قرار گرفت . اکنون میتوان دید که چگونه این برنامه با پشتکار و پیگیری تحقق می یابد . در یکی از مواد این برنامه بخصوص مبارزه برای ایجاد " تحول اساسی در جهت تخفیف و خامت و تامین صلح " در قاره اروپا پیش بینی شده است .

سایر ابتکارات اخیر نیز برای همین منظور است . از آن جمله است ، مثلا پیشنهاد اتحاد شوروی در باره دعوت کنفرانس جهانی برای بررسی همه جانبه مسائل خلع سلاح . ولی در میان مفسران بورژوازی کسانی یافت میشوند که میگویند حتی این ابتکار مهم را ناشی از نوعی " ملاحظه تاکتیکی کرملین " جلوه دهند . بسیار خوب ، ولی باین مفسران باید یاد آور شد که اتحاد شوروی از همان نخستین روزهای تاسیس خود از چنین تاکتیکی پیروی کرده است ، زیرا در اینجا یکی از هدف های اساسی سیاست خارجی لنینی دولت شوروی مطرح است . چگونگی وضع یابنده جهان و اینکه آیا کار به تخفیف و خامت منجر خواهد شد و یا برعکس . تدارکات نظامی با سرعت روز افزون ادامه خواهد یافت و خطر جنگ جدید تشدید خواهد شد . بجز آن زیاد ی به حل مسئله خلع سلاح وابسته خواهد بود . کمونیستها انگیزه های مساعی خود را برای انجام اقدامات واقعی در جهت خلع سلاح هرگز پنهان نکرده اند . انگیزه آنها علاوه بر تمایل به تامین صلح برای تمام جامعه بشری ، کوشش برای کاستن از فشار هزینه های نظامی نیز هست . کشورهای که بساختن سوسیالیسم پرداخته اند ، وسائلی را که اکنون ناگزیر در راه تحکیم قدرت دفاعی ، تولید اسلحه و نگاهداری ارتش مصرف کنند ، بسهولت خواهند توانست در راه های معقول تری بکار برند .

اینکه بخصوص جامعه کشورهای سوسیالیستی پیشقدم شده و اقدامات قاطع جدیدی برای تامین صلح سلاح انجام داده اند بدون شك از طرف تمام خلق ها و کشورهای صلحدوست بنحوی شایسته ارزیابی خواهند شد . با هیچ استنادی به ناگامی های گذشته در این زمینه و با قیاس های سطحی تاریخی بهیچوجه نمیتوان سودمندی و وقوع بودن دعوت کنفرانس جهانی خلع سلاح را مورد تردید قرار داد . چنین کنفرانس تقریبا ۴ سال پیش نیز برگزار شد . ولی در آن زمان شرایط اجتماعی و سیاسی جهان بکلی غیر از این بود و نیروهای صلح و سوسیالیسم چنان در اقلیت بودند که نمیتوانستند در این کنفرانس به پیروزی برسند . ولی اکنون اوضاع و احوال جهان و تناسب نیروها بکلی دگرگون شده است . امروز حتی نمایندگان بورژوازی امریالیست نیز توجه دارند که جنگ جهانی جدید ، جهان را به فاجعه تهدید میکند . مجموع این عوامل و درنمای تازه ای در برابر خلع سلاح میگذراید و خلع سلاح را از حالت پندارواهی خارج میکند و به یک مسئله قابل حل بدل میسازد .

چرا اکنون ؟

تغییرات مساعد در اوضاع جهان ما را به پاسخ به سؤال دیگری که گاه بضاعت تعرض صلح کنونی سوسیالیسم مطرح میشود ، نزدیک میکند . اگر انگیزه ها و هدف های دیرین و دائمی ، بنیاد سیاست خارجی سوسیالیسم را تشکیل میدهند ، پس چرا " تعرض " سوسیالیسم بخصوص در این اواخر با نیروی خاصی گسترش یافته است ؟ و چرا این " تعرض " فقط اکنون نتایج بیش از پیش محسوس میدهد ؟

احزاب کمونیست و کارگری در کنفرانس سال ۱۹۶۹ خود خاطرنشان ساختند که " در حال حاضر برای حل مهمترین معضلات عصر ما سود صلح و دموکراسی و سوسیالیسم و برای وارد آوردن ضربات تازه بر امپریالیسم ، شرایط واقعی وجود دارد " . این نتیجه گیری اهمیت استراتژیک داشت و مسائلی پیرا کنفرانس را با مبارزات خستگی ناپذیر برای استفاده هر چه کاملتر از امکانات جدید همراه بوده است .

در عرصه سیاست نیز زمانند طبیعت هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت . سیاست پیگیر مسالمت آمیز کشورهای سوسیالیستی هم اکنون در د ثمرات خود را بار می آورد و از هما هنگی روز افزون سیاست خارجی این کشورها که مبارزه قاطع علیه امپریالیسم را با کوشش در راه حل مشترک مسائل بین المللی مورد اختلاف توأم می سازند نتایج سود مند بدست می آید .

نیازی بگفتن نیست که پیروزیهای سیاست همزیستی مسالمت آمیز ، بدون مساعدی و فداکاری عظیم کمونیستهای سراسر جهان در راه آرمان مشترک غیر ممکن بود . کمونیست ها در صفوف مقدم مبارزات ضد ارتجاع و تجاوز جنگ گام بر میدارند . بهمین جهت است که امروز از این مبارزان دلیر با سیاست گزاری عمیق یاد میشود . آنان پنجسال و ده سال پیش نیز بدون ترس از زیگی و پلایس و ترور ، جسورانه در راه صلح مبارزه میکردند و گاه آزادی خود را بخطر میانداختند و در راه تحقق همان خواستهائی میکوشیدند که اکنون در مواد موافقتنامه های بین المللی قید میشود . مثلاً در آلمان غربی تا همین چندی پیش کمونیستها را بعلت آنکه خواستار عادی کردن مناسبات با جمهوری دموکراتیک آلمان بودند و از یسط روابط با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی هوادار میگردند ، تحت تعقیب قرار میدادند . از این مثال ها فراوان میتوان آورد . سیر تکامل جهانی اکنون بار دیگر حقانیت تاریخی مواضع احزاب کمونیست را به ثبوت میرساند .

واکنش مثبت نمایندگان واقع اندیش اردو گاه بورژوازی نیز گواه برانتخاب صحیح لحظه تعرض مسالمت آمیز کنونی است . محافل حاکمه برخی از کشورهای سرمایه داری و از جمله کشورهای عضو ناتو با وضوح هر چه بیشتری میبندند که سیاست " اتلانٹیک " که بالجاج تمام از تصدیق بازگشت ناپذیر بودن تغییرات حاصله در جهان امتناع داشتند به چمن بستی رسیده است . در میان این محافل فکر تجدید نظر در برخی " دکتترین " های شکست خورده ، کوشش برای از زیر بار امر ونهی ها نا میبرالیسم امریکا و استقرار مناسبات عادی با کشورهای سوسیالیستی بر پایه اصل همزیستی مسالمت آمیز قوت میگردد . ایجاد مکانیسم برای مشاوره منظم میان اتحاد شوروی و فرانسه و با اتحاد شوروی و کانادا واقعیتی است که اهمیت آن خود بخود آشکار است .

البته دولت های سرمایه داری و محافل پشتیبان آنها در مورد مرحله کنونی مذاکرات برای کاهش و خاصتاً اوضاع جهان حسابهای خارج خود را دارند . آنها هنوز امید خود را به امکان تلاشی و تضعیف سوسیالیسم و ناکامی آن در مسابقه مسالمت آمیز دوسیمستم از دست نداده اند . ولی این مطلب دیگری است و کشورهای سوسیالیستی امکان دارند این قبیل حسابها را عقیب گذارند ، چنانکه در گذشته با هاعقیم گذاشتند . بگذارد روزنامه " واشنگتن پست " با تفسیر عبارت بی کلام قصاب مشهور مژد اکرآت کنونی را " ادامه جبهه گیری بوسائل دیگر " بنامد . از نظر منافع حیاتی صلح و پیشرفت و سوسیالیسم این نوع جبهه گیری کشورها برجیبه گیری نظامی آنها رجحان دارد .

شناسائی واقعیت های سیاسی انعقاد موافقتنامه چهارجانبه در باره برلن غربی

در ماه سپتامبر همچون آیینته ای خاص تازه و مهم

وضع بین المللی را متعکس ساخت . برلن غربی طی سالان درازگان توشنخ در اروپا بود . مسائل ناشی از برلن غربی به مناسبات میان چهار دولت بزرگ ، میان دو دولت آلمان و میان دو گروه بندی نظامی و سیاسی عمده - ناتو و پیمان ورشو از نزدیک لطمه میزد .

با اصطلاح "مسئله برلن" طی یک چهارم قرن یکی از دردناک ترین و حادث ترین مسائلی بود که در مابین جنگ جهانی از خود بجای گذارده بود . با آنکه گاه گفته میشود که نباید گسرد گذشته گشت ، ما از این توصیه پیروی نخواهیم کرد . زیرا زمانیکه از گذشته به خاطر ایجاد تشنخ ، بلکه برای ارزیابی صحیح وضع حال یاد میشود ، این امر نمیتواند زیانبخش باشد . واقعیت چنین است که برلن غربی که مبتکرین "جنگ سرد" آشکارا آنرا "شهرجیمه" خود می نامیدند ، بمرکز تحریکات داعی و توطئه های خطرناک علیه جمهوری دموکراتیک آلمان و سایر کشورهای سوسیالیستی ، علیه تمام اروپا و نه فقط اروپا ، بلکه تمام جهان میدل شده بود . با آنکه سازمانگران این اعمال خرابکارانه خود را هوادار "بشردوستی" و مدافع منافع مردم برلن غربی جلوه میدادند ، عملاً با راه پاسرنوشت دومیلیون سکنه برلن غربی بی پروا بازی برداختند و آرامش آنها و امید آنها را به عادی کردن وضع فدای حسابهای سیاسی خود کردند .

سالمها بود که مسئله برلن غربی تقریباً به مانع عمده در راه کاهش تشنخ بین المللی بدل شده بود . مسئله برلن غربی امری بود که سیاستمداران امپریالیستی پیوسته از آن برای حفظ "برودت" "جنگ سرد" استفاده میکردند و مانع برانداختن آن میشدند . نیروهای تجار و کار آشکارا میکوشیدند این وضع را دایماً حفظ کنند . این نیروها در باره امکان حل مسئله برلن غربی تخم بدبینی و بی اعتمادی می افشاندند .

علیرغم تمام پیشگوئی های بدبینانه ، توافقی که اکنون بدست آمده ، گاهی بزرگ در راه کاهش و خاتمه بین المللی در اروپا و سرآسرجهان است . در نتیجه یکسال و نیم مذاکره در باره برلن غربی ، اکنون راه حل متناسب و لذا قابل قبول برای هر دو دولت آلمان پیدا شده است . این راه حل بر شناسائی و احترام بصحت حاکمیت و منافع جمهوری دموکراتیک آلمان - نخستین کشور سوسیالیستی در سرزمین آلمان مبتنی است . این موافقتنامه در عین حال حفظ مناسبات اقتصادی و فرهنگی و سایر روابط عادی موجود میان برلن غربی و جمهوری فدرال آلمان را تضمین میکند .

اهمیت موافقتی که برای تامین منافع مستقیم اهالی برلن غربی حاصل گردیده آشکارا است برای بهبود وضع در این شهر بزرگ اروپائی ، عادی کردن ارتباط آن با جهان خارج بطور کلی و با جمهوری دموکراتیک آلمان که این شهر در داخل آن قرار دارد ، مبنای خوبی ایجاد شده است . خلاصه ، زندگی در برلن غربی سرانجام میتواند وضع عادی پیدا کند و بی اعتمادی و حالت تنب آلودگونی آن برطرف گردد .

ارگانهای مطبوعاتی ارتجاعی و رجال سیاسی مترجع ، برخلاف مخالف وسیع اجتماعی ناراضائی خود را از نتایج حاصله از مذاکرات برلن پنهان نمیدارند . در عین حال چه بسا دولت غربی دو دولت براند تنبیه قبول گذشته های بیشتر از حد متهم میسازند . اظهارات بارون فون گوتنبرگ راجل مشهور سوسیال مسیحی با اواریاد راین نوع طرح سوداگرانه مسئله نمونه وار است . بعقیده

اوجمهوری فدرال آلمان در نتیجه موافقتنامه درباره برلن غربی "باغ میوه را نادانه سیب عوف کرده است". بارون بهیچوجه نمیخواهد در نظر بگیرد که "باغ میوه" موهوم و فقط میوه های ترش "جنگ سرد" داشت که دندانها را کند میکند. ضمناً اگر هم بطور کلی از "عقب نشینی" صحبت رود در این مورد خاص فقط آنرا میتوان فقط عقب نشینی در برابر خواسته های عقل سلیم و در برابر اوضاع و احوال جدید اروپا نامید. شناسایی واقعیت سیاسی موجود ناشی از این است که برلن غربی به جمهوری فدرال آلمان که آنرا اداره نمیکند و در آینده نیز اداره نخواهد کرد، تعلق ندارد و این واقعیت بوسیله چهارادولت نیز تسجیل شده است.

تصمیم درباره برلن غربی پیروزی تمام کسانی است که در تأمین صلح پایدار و ایجاد مناسبات حسن همجواری میان کشورها زینفعند. به "جنگ سرد" در همان محلی که دژ عمده آن بود، ضریب جدی وارد آمده است. ونتایج ملاقات لئونید برژنف، دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و ویلی براندت، صدراعظم جمهوری فدرال آلمان، در کریمه بار دیگر اثباتی نمود. اعلامیه ای که درباره این مذاکرات انتشار یافت محیط جدیدی را که در مناسبات میان این دو کشور و رونقش را که در برابر تحکیم امنیت اروپا پدید آمده است، منعکس میسازد. آن بخش هایی از اعلامیه که امکان و اهمیت فراوان عادی شدن مناسبات میان جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان را بر پایه برابری کامل حقوق، احترام متقابل، استقلال هر یک از این دو کشور خاطر نشان میسازد، حاکی است که ما در آغاز مرحله نوینی از تکامل وضع اروپا قرار داریم. شرکت کنندگان در این ملاقات همچنین ابراز تأیید کردند که وضعی که اکنون در اروپا پدید میآید، برای دعوت کنفرانس سراسری اروپا شرایط مساعد فراهم میآورد. اندیشه ضرورت چنین کنفرانسی که نخستین کنفرانس در قاره قدیم پس از دوین جنگ جهانی است، بنحوی استوار در ذهن مردم اروپا جای گرفته است. ولی تاکنون نیز برخی مخالفان سیاسی اروپای غربی میکوشند چنین وانمود کنند که گویا فقط اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی در دعوت این کنفرانس زینفعند. لذا این مخالفان تصور میکنند که برای شرکت در کنفرانس میتوان تاز کرد، به شان تاز متوسل شد و حتی کوشید در قبال موافقت برای شرکت در کنفرانس سراسری اروپا چیزی بدست آورد.

منطقی است عجیب! پیروی از این منطق در واقع بمعنای تأیید آنست که گویا صلح و امنیت و همکاری فقط برای بخشی از قاره ضرورت دارد و بخش دیگر میتواند بدون آن بسربرد. ولی مردم اروپا بر پایه تجربه تلخ خود به حقیقت اصلی که دیپلماسی شوروی در سالهای ۳۰ مطرح کرده بود، پی برده اند. بموجب این اصل "صلح تفکیک ناپذیر است!" بهمین جهت اکنون در بسیاری از کشورهای اروپا کمیته های برای کمک به تشکیل کنفرانس سراسری اروپا بوجود آمده است. همچنین تعداد دولت هایی که معتقدند تدارک این کنفرانس کاری است که نمیتوان بتأخیر انداخت، افزایش می یابد.

تعرض متقابل دشمنان صلح سوسیالیسم دامنه تعرض مسالمت آمیز خود را نه در خلا، بلکه در شرایط بین المللی بفرنج و متضاد گسترش میدهد. کسانی که بر حفظ و خاتم اوضاع و ادامه "جنگ سرد" تکیه میکنند

هرگز سلاح خود را بر زمین نگذارند . هر جا که ممکن باشد آنان میکوشند برای کند کردن پیرویه کاهش و خامت بین المللی و تحکیم امنیت جهانی و اگر میسر باشد ، حتی قطع این پیرویه بتعرض متقابل پیرواوند . دشمنان صلح و آزادی و استقلال برای رسیدن به هدف های خود ، از اقدام به تحریک و توطئه مستقیم نیز اماندارند .

اکنون که سال روبه پایان است ، اینگونه تعرضات متقابل شدت خاصی یافته است . امپریالیسم امریکا با تجدید حملات هوایی و خشایانه به جمهوری توده ای ویتنام ، به جنسایات تازه دست برد . ژنرال های ناتو ، علیه اندیشه خلع سلاح و اقدامات بعدی در جهت عادی کردن مناسبات میان شرق و غرب اروپا به کارزار تبلیغاتی پرهیاهویی پرداختند . عناصر ارتجاعی و تلافی جود رصحنه سیاسی آلمان غربی گوئی به فرمان واحدی بشدت فعالیت خود افزونند و حملات خود را علیه تصویب قرارداد های جمهوری فدرال آلمان با اتحاد شوروی و لهستان تشدید نمودند . محافظان حاکمه انگلستان میکوشند محیط همکاری بین المللی را مسموم کنند و به کارزار ضد شوروی دامن میزنند . دولت محافظه کاران به شیوه اسلاف سرسخت خود به هنگام حمله به شرکت سهامی یازرگانی ARKOS در لندن و جعل " نامه کمینترن " به مفسده جوئی پرداخته است . جالب آنکه در لندن تقریباً پنهان نمیکنند که هیستری کنونی با کارزار حزب محافظه کار علیه تخفیف و خامت وضع در اروپا و دعوت کنفرانس سراسر اروپا پیوند مستقیم دارد .

در این بازگشت به " جنگ سرد " ، بطور جدی میتوان گفت که هیچ چیز غیر منتظره وجود ندارد . توقع اینکه محافظان تجاوزکار و ارتجاعی امپریالیسم برای جلوگیری از ابتکارات صلحجویانه کشورهای سوسیالیستی و از جمله برای عقیم گذاردن کوششهایی که بمنظور ایجاد سیستم امنیت جمعی در اروپا بعمل میآید ، تلاشهای تازه بکار نبرند ، توقعی است بیهوده . هر اقدامی برای تأمین صلح پایدار ، چه در گذشته و چه در حال ، فقط در حصر بیان مبارزه شدید با نیروهای سیاسی دشمن صلح میسر بوده و هست .

بهمین جهت احزاب کمونیست و کارگری بسیج طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای پشتیبانی فعال از پیرویه کاهش و خامت بین المللی وظیفه خود میدانند .

درباره نیروهای محرکه انقلاب سوسیالیستی

کستاس پافیتیس ، حمید صفری

مقاله ای که دشماره قبل برای علاقمندان به مطالعه تئوری مارکسیسم - لنینیسم درج شد، همکاری سه‌نیروی اساسی انقلابی دوران معاصر اختصاص داشت. (۱) اکنون مسئله بسیار مهم دیگری یعنی نیروهای محرکه انقلاب سوسیالیستی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این مبحث مسائل بفرنج فراوانی وجود دارد که نمی‌توان با آنها یکبار برای همیشه پاسخ داد. احزاب برادر این مسائل را متناسب با شرایط مشخص کشورهای خود حل میکنند. بنیاد استراتژیک و تاکتیک احزاب کمونیست، اصول عام‌تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. در این مقاله فقط بخشی از مسائل مربوط به نیروهای محرکه انقلاب سوسیالیستی، به‌ویژه در کشورهای سرمایه داری رشد یافته که بنظر مقاله، در شرایط کنونی دارای اهمیت مبرم است، بررسی می‌گردد.

۱. پایگاه های اجتماعی جنبش های انقلابی ثلث آخر قرن بیستم بسیار وسیع است. در کشورهای سرمایه داری فعالیت اجتماعی - سیاسی توده‌ها شدت می‌یابد و مساعی آنها برای یافتن راه حل مسائل بفرنج اجتماعی افزایش می‌پذیرد. ولی خصلت و طبل مستقیم مبارزات ضد انحصاری طبقاتی و گروه‌های مختلف اجتماعی یکسان نیست و لذا اهمیت آنها برای مبارزه انقلابی متفاوت است. باینجهت در بررسی نیروهای محرکه انقلاب پیش‌از همه این مسئله مطرح میشود که در مبارزه بخاطر تحولات اجتماعی چه طبقه ای پیشرو است؟ پاسخ باین سؤال از این جهت حائز اهمیت است که اختلاف درک مارکسیستی - لنینیستی نیروهای محرکه انقلاب را با نظریات اپورتونیست‌های راست و "چپ" فوراً مشخص می‌سازد.

تجزیه و تحلیل مارکسیستی - لنینیستی مناسبات اجتماعی - سیاسی و آرایش نیروهای طبقاتی در صحنه جهانی نشان می‌دهد که طبقه کارگر محور اصلی دوران معاصر را تشکیل می‌دهد. باید ایش سیستم جهانی سوسیالیسم که مولود طبقه کارگر جهانی است، نقش و اهمیت طبقه کارگر بیش‌از پیش افزایش یافت. این همان طبقه کارگر است که در پیشاپیش مبارزه در راه آزادی جامعه

(۱) - رجوع شود به شماره ۵ (۵۳) مجله "مسائل بین‌المللی".

بشری از بنده استعمار و تضاد های طبقاتی و ملی و مبارزه بخاطر تحول سوسیالیستی جامعه قرار دارد .
 چرا طبقه کارگر نقش نیروی محرکه عمده انقلاب را ایفا میکند ؟ ما برخی نتیجه گیری های
 مارکس و انگلس و لنین را در باره این مسئله یاد آور میشویم . مارکس و انگلس و لنین فقط به اثبات
 وجود واقعیت استعمار طبقه کارگر و محکوم کردن آن اکتفا نکردند ، بلکه ماهیت استعمار را نیز
 آشکار نمودند و نشان دادند که طبقه کارگر ، برخلاف سایر طبقات ستمگرا ، بدون برانداختن
 هرگونه استثمار انسان از انسان و برانداختن تمام اشکال ستم ، نمیتواند خود را آزاد کند .
 بنیاد گذاران سوسیالیسم علمی پیش بینی میکردند که همیای تکامل سرمایه داری ، نیروی طبقه
 کارگر در جامعه افزایش خواهد یافت و طبقه کارگر تمام زحمتگشان و استثمارشوندگان را برای مبارزه
 انقلابی متحد خواهد کرد و در عین حال پایگاههای اجتماعی سرمایه داری پیوسته محدود خواهد
 شد . مارکس و انگلس و لنین نشان دادند که چه عوامل عینی و ذهنی طبقه کارگر را به نیروی قادر
 به برانداختن سرمایه داری و ساختن جامعه سوسیالیستی بدل میکند .
 لیست
 احکام اساسی آموزش مارکسیسم - لنینیسم در باره هژمونی طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی
 و ساختن جامعه نوین صحت خود را در عمل نشان دادند . انقلاب پیروز مندان اکثر در روسیه
 واقعیت وجود و تکامل موفقیت آمیز سیستم جهانی سوسیالیسم و نقش رهبری پرولتاریا در مبارزه ای که
 اکنون در مقیاس جهانی علیه امپریالیسم و بخاطر دموکراسی و سوسیالیسم انجام میگردد ، صحت
 این احکام را به ثبوت میرساند .

مخالفین کمونیسم ، امروزه عیند که مارکسیست ها تازه ترین تغییرات حاصله در ترکیب
 وضع طبقه کارگر را که گویا نقش انقلابی این طبقه را به هیچ میرساند ، در نظر نمیگیرند . ولی تیسر
 چنین اتهاماتی به مارکسیست ها ، از کار هدف میگردند . زیرا فقط مارکسیست ها بودند که
 توانستند خلصت و عواقب این تغییرات و ملی اجتماعی واقعی آنرا که با دعاوی ایدئولوگ های بورژوازی
 و اپورتونیست ها هیچگونه وجه مشترکی ندارد ، آشکار کنند .

در واقع نیز طی چند ده سال اخیر در ترکیب طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری و در شرایط
 زندگی و مبارزه آن تحت تاثیر یکسانسله عوامل تغییرات جدی پدید آمده است . در میان این
 عوامل ، مبارزه دوسیم جهانی سوسیالیسم و سرمایه داری که در تمام جوانب پیروندهای تکامل
 سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوران معاصر تاثیر عمیق دارد ، مهمترین نقش را داشته است .
 این مبارزه تعیین کننده بسیاری از ویژگیهای تکامل امپریالیسم در مرحله کنونی است .

پیروزیهای اقتصاد علمی و ملی و ملی سیستم جهانی سوسیالیسم ، بر افتادن رژیم های
 استعماری و نیز تعرض جنبش کارگری (که در صفحات بعدی از آن سخن خواهد رفت) سرمایه
 داران را ناگزیر میسازد که برای نجات از انقلاب در مواردی به برخی عقب نشینی های اقتصادی
 و اجتماعی در برابر طبقه کارگر دست زنند و اشکال کمتر خشن و بیشتر استوار شده ای برای استثمار
 و سرکوب طبقه کارگر جستجو کنند .

انقلاب علمی و فنی به تغییرات عمیق در پایگاه تولید و استروکتور اجتماعی سرمایه داری
 معاصر منجر میشود . از آنجا که تغییرات حاصله در ترکیب و وضع طبقه کارگر در نتیجه انقلاب علمی
 و فنی به مهمترین دستاویز برای سوء استفاده ایدئولوگ های بورژوازی و اپورتونیست ها و نیز به
 عرصه مبارزات ایدئولوژیک بدل شده ، با تفصیل بیشتری به بررسی این تغییرات می پردازیم .

در نتیجه تراکم تولید و تمرکز سرمایه که انقلاب علمی و فنی آنرا تسریع کرده ، پروسه پرولتاریزه شدن جامعه سرمایه داری گسترش مییابد . این پروسه قشرهای هر چه وسیعتری از شاغلین کارجمعی و فکری را دربرمیگیرد . هم اکنون نسبت افراد مزد بگیر در ترکیب جمعیت فعال ایالات متحده امریکا به ۹۱٫۳ درصد ، در انگلستان به ۹۰٫۲ درصد ، در جمهوری فدرال آلمان - ۸۰٫۷ درصد ، در فرانسه - ۷۵٫۶ درصد و در ژاپن به ۶۰٫۷ درصد بالغ شده است . در نتیجه عوامل عینی ناشی از انقلاب علمی و فنی سهم کارگران دارای سطح عالی مهارت در میان کارکنان مزد بگیر افزایش می یابد . در آغاز قرن بیستم نسبت کارکنان ماهر و نیم ماهر در مجموع پرولتاریای کشورهای رشد یافته سرمایه داری از دو سوم تجاوز نمیکرد ، ولی اکنون وزن مخصوص این گروههای کارگری تقریباً به نه دهم رسیده است . اکنون همه ساله نه فقط عده طبقه کارگر افزایش می یابد بلکه سطح معلومات عمومی و حرفه ای و سطح رشد فرهنگی و معنوی آن نیز پیوسته بالا می رود . طبقه کارگر در موسسات بزرگ متمرکز می شود . این کیفیات جدید همراه با استواری سیاسی ذاتی این طبقه در دفاع از منافع طبقاتی خود ، اعتبار سیاسی و معنوی این طبقه را در جامعه افزایش میدهد .

سرمایه داری معاصر از امکانات عظیم تولید و علم و تکنیک برای تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان ، افزایش میزان سود انحصارات ، تقویت دستگاه اعمال فشار بر توده های وسیع مردم ، سرکوب جنبشهای انقلابی ، برافروختن جنگ های تجاوزکارانه استفاده میکند . این امر به تشدید تضاد های کهنه و پدید آید . تضاد های نو منجر می شود . نه فقط تضاد میان کار و سرمایه شدنی یابد ، بلکه تضاد میان منافع طبقه کارگر و تمام زحمتکشان از یکسو و الیگارشی مالی از سوی دیگر نیز عمیق تر می شود . جنبه نبرد های طبقاتی بسیار حاد پیوسته گسترش مییابد .

هیچیک از طبقات جامعه سرمایه داری باندازه طبقه کارگر دارای تجربه غنی در مبارزه انقلابی نیست . در خشانترین نمودار آگاهی سیاسی طبقه کارگر بالا رفتن سطح تشکل کارگران و اتحاد بخش های پیکارجوی پرولتاریا و سایر واحدهای زحمتکشان در احزاب کمونیست و کارگری است که علیه امپریالیسم و در راه صلح و پیشرفت اجتماعی مبارزه میکنند . گسترش دامنه اتحاد کارگران در اتحادیه های سندیکائی برای مبارزه علیه تسلط انحصارها و بخاطر تامین منافع حیاتی خود نیز نمایشگر سطح تشکل پرولتاریای کشورهای سرمایه داری است .

دعاوی دیگر ایدئولوگ های بورژوازی و اپورتونیست هانیز در باره اینکه گویا جامعه " پرولترز دائی " (" دپرولتاریزه ") میشود و طبقه کارگر که تعدد آن در پایان قرن فقط ۳-۴ درصد جمعیت کشورهای رشد یافته سرمایه داری را تشکیل خواهد داد ، خصلت انقلابی خود را از دست میدهد بلی می پایه هستند . آنان بکمال این حکم معقول میکوشند ثابت کنند که ابتکار انقلابی - تاریخی از دست طبقه کارگر بدستنیروهای اجتماعی دیگر می افتد . مثلاً ر . گاردوی اصطلاح " ائتلاف تاریخی نوین " مرکب از روشنفکران و قشرهای متوسط را جایگزین مفهوم " طبقه کارگر " میسازد و یاف . مارک - روشنفکران انقلابی " و مارکوزه - قشرها و طبقات با اصطلاح " به جامعه پیوند نخورده " ، یعنی اقلیت های ملی و مهاجران ولومین پرولتاریا و دانشجویان وغیره را بجای " طبقه کارگر " می نشانند . صاحبان این قبیل نظریات فقط ماهیت تغییرات حاصله را تحریف میکنند ، بلکه بی اطلاعی خود را نیز از اصول اساسی آن تئوری که در ردش میکوشند ، آشکار میسازند .

طبقه‌کارگر اکنون حتی از نظر تعداد نیز نیروی بزرگی را تشکیل می‌دهد. ولی مارکسیست‌ها هرگز نیروی طبقه کارگر را بمثابة رهبر انقلاب سوسیالیستی فقط ناشی از تعداد آن ندانسته‌اند. لنین این اصل را کم‌نیروی طبقه‌کارگر معمولاً بمراتب بیشتر از نسبت آن در ترکیب جامعه است، علماً ثابت کرده است.

بعلاوه این ادعا که تعداد طبقه‌کارگر تحت‌تاثیر انقلاب علمی و فنی کاهش می‌یابد، به معنای نادیده گرفتن بفرنجی و تنوع روزافزون ترکیب پرولتاریای معاصر است. فقط تعداد کارگرانی که کاهش می‌یابد، که پیش از همه در رشته‌های قدیمی " سنتی " تولید اشتغال دارند. مارکسیست‌ها نظریه‌ی تخود را درباره طبقه‌کارگر هیچ‌وقت برچگونگی بخش جداگانه‌ای از آن مبتنی نکرده‌اند. مارکسیست‌ها معتقدند که همیای رشد تولید اجتماعی و پیدایش رشته‌های پیش‌های تازه در آن، طبعاً در ترکیب پرولتاریا نیز تغییراتی حاصل می‌شود. اتفاقاً پیدایش واحدهای جدید طبقه‌کارگر که هم به کار جسمی و هم بمیزان روزافزون به کار فکری اشتغال دارند (اگرچه این امر معمولاً در آثار بورژوازی منعکس نمی‌شود) از مهم‌ترین نتایج انقلاب علمی و فنی است. ولی با اینهمه ماهیت پرولتاریا بمثابة طبقه زحمتکشان‌مزینگر فاقد وسائل تولید تغییر نمی‌کند. همان‌طور که ماهیت استثمار سرمایه‌داری که بر تحصیل ارزش اضافی مبتنی است، بدون تغییر می‌ماند.

اپورتونیست‌های " چپ " میکوشند تز خود را درباره اینکه " پرولتاریا " روحیه انقلابی خود را از دست داده است، با دعاوی خویشتن‌ریا " استحاله بورژوازی " آن تقویت کنند. آنها از ارتقاء سطح زندگی برخی از قشرهای کارکنان مزدبگیر در سالهای ۶۰ - ۵۰ بسود دعاوی خود استفاده می‌کنند و علل و مفهوم سیاسی این واقعیت را تحریف می‌کنند. افزایش دستمزدها در واقع نتیجه مبارزه طولانی و سرسخت و متشکله طبقه‌کارگر و تمام زحمتکشان و همچنین نتیجه آنست که امپریالیسم معاصر میکوشد خود را با شرایط جدید نبرد و سیستم متضاد سوسیالیسم سرمایه‌داری در مساز کند. بعلاوه انحصارها خسارات ناشی از عقب نشینی‌های اجباری خود را از طریق افزایش سریعتر حجم سود در قیاس با افزایش دستمزدها یعنی از راه افزایش شدت کار و استثمار تمام زحمتکشان و بکار بردن شیوه‌های ظریف‌تر برای سرعت نیروی‌مادی و معنوی آنان بمیزانی بمراتب بیشتر جبران می‌کنند.

برخی تغییرات وارده در شرایط زندگی پرولتاریا وضع آنرا بمثابة طبقه ستکس تغییر نداده و از شدت تضاد آن با سرمایه‌داری نگاسته است. گسترش دامنه جنبش‌اعتصابی بنحوی مقنع بر این امر دلالت میکند. عده‌کسانی که در تمام کشورهای سرمایه‌داری در مبارزات اعتصابی شرکت کردند، در سال ۱۹۶۵ برابر ۳۶ میلیون نفر بود ولی در سال ۱۹۶۸ به ۵۷ میلیون نفر و در سال ۱۹۷۰ به ۶۴ میلیون نفر رسید. در نیمه اول سال ۱۹۷۱ فقط در کشورهای رشد یافته صنعتی بیش از ۳۰ میلیون نفر اعتصاب کردند. بدیهی است که مبارزه طبقاتی در کشورهای مختلف و ادوار مختلف خصلت وحدت‌گوناگون دارد.

در عین حال نباید برخی نقاط ضعف جنبش کارگری در دوران معاصر را در کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری از نظر دور داشت. اوضاع و احوال داخلی هر یک از این کشورها، شیوه‌های جدید عوام‌فریبی اجتماعی بورژوازی و تبلیغات ضد کمونیستی و غیره بر این جنبش تاثیر می‌بخشد.

بهمین جهت همراه با بالا رفتن سطح پیکار جوی و آگاهي طبقه کارگر، هنوز روحیه هواداری از سرمایه داری و پندارهای رفورمیستی در صفوف آن باقی مانده و در میان برخی از قشرهای طبقه کارگر حتی تقویت می شود. در برخی از واحدهای جنبش کارگری گرایشهای اپورتونیسم راست نیز تشدید شده است. جریان های ماوراء چپ و افراطی هم در حد و معین بسط یافته است. خطای نابخشودنی است اگر نقش عینی جهانی - تاریخی طبقه کارگر بمثابه محرک کن سرمایه داری و سازنده جامعه کمونیستی فارغ از طبقات با میزان واقعی انقلابی بودن این یا آن قشر، این یا آن واحد ملی طبقه کارگر در هر یک از اوضاع و احوال مشخص تاریخی خلط گردد. مارکس این نکته را گوشزد کرده است. ولی رویزیونیست های کنونی با اعلام این که پرولتاریای معاصر "روحیه انقلابی" خود را از دست داده است، همین اشتباه را مرتکب میشوند. این کار بمعنای روی گرداندن از کار بفرنج و دقیق و صبورانه برای ارتقاء سطح آگاهی طبقاتی پرولتاریا در آن کشورها نیست که طبقه کارگر آنها بعلل معین نمیتوانند نقش نیروی پیشرو و پیشاهنگ در حیات جامعه ایفاء کند.

تحکیم مواضع احزاب کمونیست در جنبش کارگری و شکیه ایست برای تحقق رسالت جهانی - تاریخی پرولتاریا. لنین خا طرنشان میکند که فقط سازمان یکپارچه پیکار جوی که با توده های پیوند محکم داشته و بر پایه اصول مرکزیت و موکراتیک ایجاد شده باشد، قادر است طبقه کارگر و زحمتکشان را در مبارزه انقلابی متحد سازد، از منافع آنان دفاع کند و تمام مساعی آنان را در جهتتد ارك زمینه تصرف قدرت حاکمه سوق دهد.

کمونیستها میکوشند توده های کارگرا بمبارزه فعال علیه سرمایه داری جلب کنند. و در اینجا مسئله چگونگی روابط با سوسیال - دموکراسی و با سازمان های از طبقه کارگر که زیر نفوذ سوسیال - دموکراسی هستند، در درجه اول اهمیت قرار میگیرد. کمونیستها برای تأمین وحدت طبقه کارگر که بدون آن پیروزی در مبارزه غیر ممکن است، در جستجوی اشکالی برای همکاری با سوسیالیستها و سوسیال دموکرات ها هستند. در نتیجه ابتکاراتی که کمونیستها در این راه از خود نشان داده اند، در برخی موارد کاسیایی های معین بدست آمده است.

کمونیست ها که در راه اتحاد تمام واحد های پرولتری و سازمان های سیاسی و سندیکائی آن مبارزه میکنند، در عین حال از معتقدات انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی خود عدول نمیکنند و از انتقاد بیدولوی و عمل رفورمیستی و اپورتونیسم راست و "چپ" خود داری نمیپوزند. در سند کفرانس احزاب برادر در سال ۱۹۶۹ گفته میشود: "پیروی از سیاستهای وحدت، امکانا جنبش کارگری را در مبارزه ضد امپریالیستی افزایش میدهد و موجبات جلب آن بخش از پرولتاریا را که تا کنون متشکل نشده و یا بدنهال احزاب بورژوازی میروند، فراهم میسازد".

طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری در سالهای اخیر بمیزان تشکل خود افزوده است. طبقه کارگر روحیه یکپارچگی خود را نمایان میسازد و در راه تحقق آرمان های دموکراتیک و سوسیالیستی متحد بمبارزه میپردازد. این کار امکان میدهد که طبقه کارگر توده های وسیعی را بدنهال خود بکشد و با سر مشق پایداری و جانبازی خود سایر قشرهای زحمتکشان را بسموی خود جلب نماید.

۲. جز طبقه کارگر چه طبقات و قشرهای اجتماعی دیگر در برانداختن نظام سرمایه داری و تحوّل انقلابی جامعه دینفهند؟

احراز قدرت حاکمه و ساختمان سوسیالیسم ، بدون اتحاد محکم طبقه کارگر با قشرهای غیرپرولتری زحمتکشان غیرممکن است . این قشرها در نتیجه وضع اقتصادی و سیاسی خود بطور عینی در انجام تحولات سوسیالیستی زمینچند .

این حکم لنین که دهقانان مهمترین متحد جنبش انقلابی کارگری هستند ، در شرایط کنونی نیز به قوت خود باقی است . با آنکه دهقانان گاه دچار تزلزل میگردند ، ولی تحت رهبری پرولتاریا میتوانند در راه نوسازی سوسیالیستی جامعه فعالانه مبارزه کنند .

قشر بندی طبقاتی دهقانان و ورشکستگی کشاورزان خرد و متوسط در کشورهای سرمایه داری در نتیجه انقلاب علمی و فنی شدت می یابد . در برخی کشورهای عده پرولتاریای کشاورزی در حال افزایش است . روستاییان دسته دسته بشهرها مهاجرت میکنند . در بیست سال اخیر عده کسانی که در کشاورزی اشتغال داشته اند ، تقریباً به نصف رسیده است . وزن مخصوص دهقانان در ترکیب نفوس کشورهای سرمایه داری انحصارهای دولتی کاملاً متفاوت است . در کشورهای نظیر ایالات متحده آمریکا و انگلستان عده شاغلین کشاورزی از ٤ تا ٦ درصد نوسان دارد و حال آنکه در کشورهای مانند فرانسه و ایتالیا و ژاپن روستاییان در حدود یک پنجم جمعیت فعال کشاورزان را تشکیل میدهند . ولی مطلب فقط بر سر تعداد دهقانان و نقش مهم آنان در تولید مادی نیست ، بلکه باین نکته هم باید توجه داشت که دهقانان در مجموع خود همچنان در قید اسارت روز افزون انحصارها قرار دارند .

با اینجهت مبارزه دهقانان زحمتکش مستقیماً علیه انحصارهاست سیاست ضد دهقانی دولت های بورژوازی متوجه است . دهقانان در دفاع از مطالبات خود چه بسا بهمان اشکال و وسایلی که طبقه کارگر از آن استفاده میکنند ، یعنی به اعتصاب و دستسرا سیون و میتینگ متوسل میشوند . چنانکه در بهار سال ١٩٧١ علیه سیاست کشاورزی " بازار مشترک " دمنستراسیون عظیمی از دهقانان در بلژیک برپا شد و شریمازان فرانسه علیه سیاست دولت در زمینه قیمت شراب با اعتراض پرداختند و غیره . دهقانان برای دفاع از حقوق خود راه وحدت عمل با طبقه کارگر را در پیش میگیرند زیرا بیشتر از پیش بی میبرند که مسائل مبرم خود را فقط در پرتو اتحاد با این طبقه و تحت رهبری آن میتوانند حل کنند .

اینک به روشنفکران بحثنامه متحدین طبقه کارگر میپردازیم . اگر در گذشته فقط نمایندگان پیشرو روشنفکران در مبارزه انقلابی علیه سرمایه شرکت میکردند ، اکنون قشرهای بسیار وسیع شاغلین کار فکری باین مبارزه کشیده شده اند . روشنفکران در جریان انقلاب علمی و فنی از قشر نسبتاً محدود به یکی از گستردهترین قشرهای اجتماعی تبدیل شدند که از تمام طبقات و گروه های اجتماعی منشاء میگیرند . کسانی که اکثراً به کار فکری اشتغال دارند ، در کشورهای عده سرمایه داری از ٣ تا ٤ درصد تمام کارکنان را تشکیل میدهند . این واقعیت که بخش اساسی روشنفکران مستقیماً در معرض استثمار سرمایه های بزرگ قرار دارد حائز اهمیت فراوان است و این بمعنای آنست که منافع اجتماعی روشنفکران زحمتکش بیشتر از پیش با منافع طبقه کارگر درمی آمیزد . کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری در سال ١٩٦٩ خاطر نشان ساخت که " اتحاد شاغلین کار فکری و جسمی بمنزله بیشتر از پیش قابل ملاحظه ای در مبارزه در راه صلح و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی ... تبدیل میشود " .

مسلم است که یکسلسله عوامل عینی و ذهنی وجود دارد که نمیگذارد روشنفکران به وضع تازه اجتماعی خود یعنی تبدیل شدن خود بیکي از واحدهای ارتش کارمزدوری، بدرستی پی ببرند. بخصوص در میان روشنفکران چنین روحیه ای رواج دارد که آنان پیشاهنگان و خبگان جامعه اند. بدیگر سخن، تغییر در وضع واقعی روشنفکران همیشه با واکنش آید و ثلوثیستک و اجتماعی - روانی متناسب با آن همراهِضیست.

نباید این واقعیت را نادیده گرفت که اگرچه ترکیب اجتماعی روشنفکران گسترش یافته است مع الوصف از وزن مخصوص تمام نمایندگان طبقات ممتاز در داخل آن کاسته شده و توده اساسی روشنفکران راکسانی تشکیل میدهند که از میان قشرهای باصلاح متوسط شهر و ده برخاسته اند. باآنکه روشنفکران در مبارزه انقلابی بطور فعال شرکت میکنند، ولی علاوه بر دانش و انرژی، خرافات ناشی از محیط اجتماعی خرده بورژوازی و ویژگیهای این محیط را نیز بطور ناگزیر وارد این مبارزه میکنند.

مبارزات بسیار وسیع و پیکار جویانه جوانان و بخصوص دانشجویان یکی از مشخصات قابل توجه مبارزات اجتماعی - سیاسی کنونی در جهان سرمایه داری است. گروههای روزافزونی از نسل جوان که آید و به آنان تعلق دارد، آرمان و امید خود را با ساختن نظام سوسیالیستی پیوند میدهند. آید ثلوثگ ها و سیاستمداران امپریالیستی را این واقعیت که اکنون نه فقط جوانان زحمتکش، بلکه بخشی از جوانان تحصیل کرده قشرهای ثروتمند نیز آشکارا مواضع ضد سرمایه داری اتخاذ میکنند، به هراس انداخته است. کمونیستها اعتلای جنبش جوانان و از جمله جنبش دانشجویی را یکی از عوامل مهم مبارزه مشترک ضد امپریالیستی میدانند. کمونیستها در عین حال اختلافات معین و در مواردی اختلافات جدی سیاسی و آید ثلوثیک خود را با باصلاح جنبش "چپ نو" که بخشی از جوانان اپوزیسیون کشورهای سرمایه داری در آن شرکت دارند پنهان نمیدارند و آنرا لوٹ نمیکند. فقط پیوند ارگانیک و آگاهانه جنبش دانشجویی با مبارزه انقلابی کارگران میتواند پیروزی این مبارزه را تأمین کند. در کنفرانس احزاب برادر در سال ۱۹۶۹ خاطر نشان شده است که کمونیستها اندیشه های سوسیالیسم علمی را در صفوف جنبش دانشجویی اشاعه میدهند و خطر انواع اندیشه های انقلابی کاذب را که میتواند در جوانان موثر افتد، تشریح میکنند و میکوشند بچوانان در پیدا کردن راه درست مبارزه با امپریالیسم و دفاع از منافع آنان یاری رسانند.

وقتی از توسعه پایگه های اجتماعی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و جنبش ضد انحصاری در دوران اخیر صحبت میروند، نمیتوان از تغییرات حاصله در میان زنان که قشروسیعی از زحمتکشان را تشکیل میدهند، یاد نکرد. تعداد زنان شاغل در تولید کنونی سرمایه داری افزایش مییابد. زنان با شدتی بیشتر از پیش خواستار پایان دادن به هرگونه تبعیض در دستمزدها، برابری کامل در حقوق مدنی و اقدامات موثر برای دفاع از آزادی و غیره هستند.

قشرهای قابل ملاحظه ای از مزد هیبون نیز به مبارزه علیه تجاوز امپریالیستی و باخطر صلح و حقوق دموکراتیک جلب میشوند.

در آمیختن تمام این جنبشها با مبارزه طبقه کارگر و تمام زحمتکشان به نیروی انقلابی در آن معاصر میافزاید. بدینسان تحولاتی که در دهساله های اخیر در استروکتوکا اجتماعی کشورهای

سرمایه داری رشد یافته حاصل شده به ایجاد ائتلافات وسیع ضد انحصاری و تحکیم اتحاد طبقه کارگر و دهقانان و روشنفکران زحمتکش و قشرهای متوسط شهر و روستا بطور عینی کمک میکند .
 ۳ . پراتیک جنبش انقلابی نشان میدهد که کامیابی در مبارزه ، هم به استحکام پرولتار یا سایر طبقات و قشرهای استثمارشونده و توجه به تضاد های درونی طبقه سرمایه داری کشور معین وهم به قدرت ارزیابی چگونگی آرایش نیروها در صحنه جهانی و ویژگیهای وضع این یا آن کشور مشخص در مجموعه کشورها و از جمله کشورهای همجوار وابسته است .

لنین میگوید : " پیروزی بردشمن نیرومند تر از خود ، فقط در صورتی ممکن است که حداعلای نیرو بکار برده شود و از هر " شکافی " در میان دشمنان هر اندازه هم که کوچک باشد و از هر گونه تضاد میان منافع بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورهای و نیز از هر امکاتی هر اندازه هم که جزئی باشد برای بدست آوردن متحدین توده ای ، حتی متحد موقت ، مردد ، ناستوار ، نامطمئن و مشروط حتما و بنا نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود . کسی که این مطلب را نفهمیده باشد ، هیچ چیز از مارکسیسم و اصولا از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است و این مطلب بطوریکسان هم در دوران پیش وهم در دوران پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا صادق است "

(مجموعه کامل آثار ، بزبان روسی ، جلد ۴) ، ص ۵۵) (ترجمه فارسی جلد ۲ ، قسمت ۲ ص ۴۷۵ - ۴۷۴) . این رهنمود لنین اکنون نیز اهمیت علمی خود را حفظ کرده است .
 مسئله استفاده از تضاد های موجود میان گروههای مختلف بورژوازی و احزاب مختلف آنرا در نظر بگیریم . در گذشته نیز بورژوازی طبقه ای یکدست و یکپارچه نبود . اکنون در میان بورژوازی فشرندی بیشتری صورت گرفته است ، مبارزات اتحاد تری میان احزاب سیاسی بورژوازی انجام میگیرند ، بر تعداد بحران های دولت بورژوازی افزوده شده است . تضاد میان قشرهای قدر قدرت بالای انحصارات و توده سرمایه داران متوسط و خرد شد تمییز باید . طبقه کارگر و کمونیستها این تضاد ها را در نظر میگیرند و آن گروههایی از طبقات ثروتمند را که منافعیشان ولو بطور موقت با منافع قشر بالای انحصارات تضاد پیدا میکند ، به جنبش دموکراتیک تمام که بخشی از مبارزه کونی در راه سوسیالیسم است ، جلب میکنند .

در یکسلسله از کشورهای رشد یافته سرمایه داری نظامی کردن همجانبه جامععه انجام میگیرد . امپریالیسم آزادی های دموکراتیک را خفه میکند . گرایش در جهت فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی از خصائص ذاتی امپریالیسم است . طبقه کارگر و کمونیست ها در برابر این خطر عظیم ، وهیج ترین قشرهای مردم و از جمله کسانی را که موافق موضعگیری و ایدئولوژی آنها نیستند ، برای مبارزه با امپریالیسم بسیج و متحد میسازند .

جنبش انقلابی جهانی دوران معاصر در شرایط تحکیم مواضع بین المللی سوسیالیسم گسترش مییابد . سیستم جهانی سوسیالیسم به نیروی تمام مبارزان راه صلح و سوسیالیسم می افزاید ، زیرا با تکیه بر قدرت روز افزون اقتصادی و دفاعی خود ، امپریالیسم را به صهار میکشد و امکانات آنرا برای صدور ضد انقلاب محدود میکند ، علیه سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم مبارزه میپردازد ، از آرمان صلح دفاع میکند و از مبارزه انقلابی و آزاد بیخبر خلق ها با تمام وسایل پشتیبانی بعمل میآورد . پیروزیهای خلق های کشورهای سوسیالیستی به زحمتکشان کشورهای سرمایه داری در

مبارزه بخاطر پیشرفت اجتماعی الهامی بخشد . ولی بدیهی است که فقط انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر و توده های وسیع مردم هر یک از این کشورها است که میتواند نظام سرمایه داری را بر اندازد .

جنبش آزاد بیخشم ملی متحد طبقه کارگر جهانی است . البته جنبش آزاد بیخشم ملی و طبقه کارگر وظائف مختلفی را باید انجام دهند ، ولی با اینهمه آنان دشمن مشترکی دارند که امپریالیسم است . کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابقا نیروی ذخیره امپریالیسم بودند . اکنون با تلاشی سیستم استعمار اسارت اقتصادی خلق ها و فارت ثروت های ملی آنان برای سرمایه داری بمراتب دشوارتر شده است . جنبش آزاد بیخشم ملی ضربات بیشتر از پیش محسوس تری به امپریالیسم وارد میسازد و به نیروی مهم انقلابی دوران معاصر بدل شده است .

امپریالیست ها برای مبارزه با سیستم جهانی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخشم ملی در بسیاری موارد در جبهه واحد عمل میکنند . ولی این امر تضاد های میان کشورهای امپریالیستی را که در شرایط پیشرفت شدید علمی و فنی تشدید شده است ، بر طرف نمیسازد . بهمین جهت امروز نیز مانند گذشته این تضاد های بر طرف نشدنی ، منبع نیروی اضافی برای جنبش انقلابی است .

حد شمارزه طبقاتی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری نشان میدهد که اکنون نه فقط شرایط مادی ، بلکه شرایط اجتماعی - سیاسی انقلاب سوسیالیستی نیز نضج بیشتر مییابد . استفاده از این شرایط بمیزان زیاد به توانائی طبقه کارگر در تأمین وحدت صفوف خویش و متحد ساختن ورهبری ائتلاف وسیع تمام نیروهای ضد امپریالیست وابسته است .

دربارهٔ منشاء نظریات سوسیالیستی در کشورهای در حال رشد

ما مقالات مجله شماره که حاوی تحلیل انتقادی جریان‌های ایدئولوژیکی است که اکنون در کشورهای در حال رشد شیوع دارد با علاقه فراوان مطالعه میکنیم (۱). اینک میخواهیم ملاحظاتی خود را درباره برخی از مسائل مطروحه بیان داریم.

آ - بنظر ما تئوریهای سوسیالیست و مومکرات‌های انقلابی معاصر سابقه تاریخی دارند و اسلاف آنها در مومکرات‌های انقلابی در روسیه تزاری (بلینسکی ، چرنیشفسکی ، گرتسن و برولیمووف) و نیز در کشورهای خاوری تحت اسارت امپریالیسم در آغاز قرن بیستم (سون یات سن در چین و دیگران) بوده اند .

ما هنگام بررسی چگونگی پیدایش نظریات سوسیالیستی نوع خرده بورژوازی این حکم را ملاک قرار میدیم ، که " . . . تئوری‌های نارس نیز با مناسبات نارس طبقاتی مطابقت داشته‌اند " (مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۱۹ ، ص ۱۹۴) . منشاء اجتماعی بروز نظریات در مومکرات‌های انقلابی در روسیه و در کشورهای دیگر عبارت بود از تلاشی مناسبات فئودالی ، شدید میارزه طبقاتی ، تغییر تدریجی ترکیب طبقاتی جامعه در نتیجه رشد سرمایه داری و وضع ناستوارتود خرده بورژوازی . لنین برای فعالیت تئوریک و سیاسی در مومکرات‌های انقلابی در دوران گذشته ارزش عالی قائل بود و در همین حال ناپیکیری و متناقض بودن آموزش آنها را نشان میداد . لنین در کتاب " چه باید کرد ؟ " ضمن اشاره به ارثیه مسلکی در مومکرات‌های انقلابی روس آنها را اسلاف حزب پرولتری روسیه نامیده است .

اندیشه‌های لنین درباره نظریات اجتماعی - سیاسی و فلسفی سون یات - سن برای تحلیل امروزه شایان اهمیت بسیار است . لنین قید از هر چیز وی را بیانگر مومکراسی انقلابی و دهقانی میدانست و در مومکرات‌های پیکارجویانه و صادقانه او را که حاوی " . . . همدردی صمیمانه با زحمتکشان و استثمارشوندگان و ایمان به حقانیت آنها و نیروی آنها " بود خاطر نشان میساخت . (لنین ، جلد ۲۱ ، ص ۴۰۱) . لنین عقیده داشت که سون یات - سن بر حسب تعالیات ذهنی خود سوسیالیست است و در همین حال ایدئولوژی ناپیکیرانه خرده بورژوازی و خطاب بودن نظریه او را در مورد اینکه دهقانان نیروی عمده سیاسی هستند ، آشکار ساخت .

(۱) - این مقالات در شماره های ۳ (۵۴) و ۵ (۵۶) مجله " مسائل بین المللی "

درج شده است . (مترجم) .

ماهیت تئوریهای دموکراتهای انقلابی معاصر معلول ویژگیهای زندگی اجتماعی کشور هائی است که قشرهای غیرپرولتری و نیمه پرولتری در آنها تفوق دارند. دموکراتهای انقلابی میکوشند وضع دشوار توده های استثمارشونده را بهبود بخشند، برنامه های رادیکال با روح مبارزه طلبیه امپریالیسم عرضه میدارند و میخواهند از راه رشد سرمایه داری که منشاء عمده بروز ستمرگی و بدبختی هان اجتماعی زحمتکشان است اجتناب ورزند و یا دامنه آنرا محدود کنند. میان دموکراسی انقلابی دوران گذشته و دوران کنونی طبیعتاً تفاوت های اصولی وجود دارد و سبب آنهم قبل از هر چیز وجود کشورهای سوسیالیستی است. سیستم جهلمانی سوسیالیسم که دستاورد عمده جنبش کارگری و کمونیستی است در تکامل نظریات سوسیالیستی هواداران دموکراسی انقلابی کنونی تاثیر عظیم می بخشد. به همین جهت اکنون برای اشاعه تئوریهای سوسیالیستی در کشورهای در حال رشد شرایط کیفی نوبنی فراهم شده است.

در اینجا مسئله مهم مطرح میشود که چگونگی تناسب تاثیر عامل خارجی و عامل داخلی در ایدئولوژی هواداران دموکراسی انقلابی معاصر است. در برخی از مقالات اعلامی برای عامل خارجی رجحان قائل میشوند. با این نظر فقط بطور محدود میتوان موافقت کرد. در واقع نیز تقریباً تمام کشورهاییکه راه رشد غیر سرمایه داری پیش گرفته اند به علت فقدان احزاب مارکسیستی - لنینیستی و سبب پیروی احزاب حاکم ملی و میهن پرست از نظریات ایدئولوژیک التقاطی، نقش عامل خارجی در ایدئولوژی آنها بسیار زیاد است. اما این یک پدیده گذرا است. بنظر ما، عامل داخلی در پیرایه و نقش عمده را ایفا خواهد کرد.

II - تقسیم بندی علمی آن تئوریهای سوسیالیستی که اکنون در کشورهای در حال رشد رواج دارند به درک چگونگی نقش و جای ایدئولوژی دموکراتیک انقلابی، کمک میکند و در این زمینه نیز البته حق کاملاً بجانب نویسندگان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " است. ما میخواهیم پیشنهاد خود را در مورد این تقسیم بندی بیان داریم و ضمناً به مشروط بودن تعلق نظریات بفرنج و دائماً در حال تغییر باین و یا آن گروه واقفیم. به عقیده ما در میان این نظریات میتوان جریان های زیرین را مشخص کرد:

۱ - جریان سنتی که تحت تاثیر عمیق انواع اندیشه های تخیلی قرار دارد و برای وضع ملی خود جنبه استثنائی قائل است و آنرا در درجه اول قرار میدهند. از آن جمله اند: " سوسیالیسم کجمر " در کامبوج، " سوسیالیسم پراگماتیک " در نیجریه، " سوسیالیسم افریقائی " در سنگال و غیره. مبالغه در ویژگیهای ملی و تاریخی و تکیه بر روی ویژگی خصلت روانی و نژادی خلق خود پایه اساسی این جریان را تشکیل میدهد. ایدئولوژیهای این جریان اصالت نظام اقتصادی و برتری های اشکال مالکیت کمون را که از قدیم در کشورهایشان وجود دارد تصریح میکنند و ایسن مالکیت را سرآغاز سوسیالیسم و دهقانان را حامل اصل سوسیالیستی میدانند.

۲ - جریان لیبرال - دموکراتیک که عجالتاً بیشتر در کشورهای در حال رشد آسیا و آفریقا اشاعه دارد. این جریان در تئوریهای خود " جامعه سوسیالیستی رفاه همگانی " را تبلیغ میکند و در عین حال هیچگونه اصلاحات بنیادی اجتماعی - اقتصادی که به برانداختن مالکیت سرمایه داری، نابرابری در دارائی و محو استثمار بیا نجامد، پیشنهاد نمیکند و فقط سهم کردن هر فرد در مالکیت خصوصی و براساس آن تامین " رفاه " را هدف قرار میدهند. ضمناً اندیشه

باصلاح " انقلاب اخلاقی " و اصلاح اخلاق جامعه و یکایک اعضا آن نیز مطرح میگردد .
 به عبارت دیگر ایدئولوژیهای این جریان برنامه اصلاحات اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی -
 تربیتی جامعه بورژوازی را مطرح میکنند و این اصلاحات را دارای درمان تمام دردها
 تلقی میکنند .

نظریات سوسیالیستی نوع فرمیستی و لیبرال - دموکراتیک با وجود ضعف ایدئولوژی
 خود نقش مثبت معینی در زندگی کشورهای در حال رشد بازی میکنند . مبداءیم که در یک
 سلسله از کشورهای آسیا و آفریقا (مثلا ، نروژ و دانمارک) براساس همین نظریات اقدامات
 موفقی انجام میگردد که احزاب کمونیست از آن پشتیبانی میکنند .

این دو جریان سوسیالیستی با تازاب تضاد هستند که میان نیاز عینی مبرم برای انجام
 اصلاحات بنیادی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی برون از چارچوب سرمایه داری از یکسو
 و ناتوانی محافظ حاکمه در گسستن پیوند با اصول مالکیت سرمایه داری ، از سوی دیگر وجود
 دارد .

۳ - سرانجام جریان سوم که قادر بر حل تضاد بالا است ، عبارتست از نظریات انقلابی
 دموکراتیک در باره سوسیالیسم . در این نظریات آرمانهای سوسیالیستی به شکل ملی ویژه ای
 بیان میگردد و برخی جوانب آموزش مارکسیستی - لنینیستی در آنها وجود دارد و ضرورت انقلاب
 اجتماعی و دگرگونی سوسیالیستی جامعه تصریح میشود .

ما تصدیق داریم که نه تقسیم بندی ها شیکه در مقالات مجله " مسائل صلح و
 سوسیالیسم " شده و نه جریان هائی که ما ذکر کردیم مجموعه واقعبینانه و متنوع زندگی ایدئولوژی
 کشورهای آزاد شده را منعکس نمیسازند . علاوه بر این این جریانها هم هرگز قابل عبور و جود
 ندارد . ایدئولوژی انقلابی - دموکراتیک نیز برخی جوانب مهم جریانهای اندیشمندان
 سوسیالیستی را که در بالا ذکر کردیم در بر میگیرد ، از آنجمله است : مبالغه در ویژگیهای خصلت
 ملی و شرایط تاریخی ، تکیه روی جنبه اخلاقی ایدئولوژی ، تلاش برای آشتی دادن تئوری
 سوسیالیستی با مذهب و برخورد غیرطبیقاتی بمسائل ساختمان جامعه نوین . علاوه بر این
 در زمینه جهان بینی نیز میان نمایندگان مختلف جریان دموکراسی انقلابی وجه تمایز هائی وجود
 دارد . مثلا اسناد برنامه ای رهبری برمه با مذهب ارتباط مستقیم ندارد و عرفی و غیرمذهبی
 است ، در حالیکه در یک سلسله از کشورهای دیگر مذهب از دولت جدانگیز است و این امر در
 قوانین و برنامه های احزاب ورژیم های حاکمه منعکس است .

III - برای نشان دادن ماهیت تئوریهای اجتماعی هواداران دموکراسی انقلابی کمونی
 از اسناد برنامه ای شورای انقلابی برمه مثال میآوریم . اعلامیه سیاسی " راه برمه سوسیالیسم "
 آشکارا تحت تاثیر سوسیالیسم علی تنظیم شده است . مهمترین مآخذ این اعلامیه امتناع حزب
 برنامه سوسیالیستی برمه از راه رشد سرمایه داری و انتخاب دورنمای سوسیالیستی است .
 شورای انقلابی با در نظر گرفتن این مطلب که تا هنگامیکه سیستم اقتصادی هلاکت بار است
 فرد از فرد وجود دارد مردم از بدبختیهای اجتماعی رهائی نخواهند یافت ، اعلام میکند که
 تصمیم دارد همراه با خلق برمه بدون انحراف راه سوسیالیسم را در پیش گیرد .
 رهبری انقلابی برمه اعلام داشت که هدفش ایجاد اقتصاد سوسیالیستی است و این

اقتصاد به مفهوم " رشد موزون نیروهای مولده کشور بر بنیاد برنامه " تلقی میکند . رشته های مهم اقتصاد باید به دولت ، شرکت های تعاونی یا اتحادیه های کلکتیو تعلق داشته باشد . در اعلامیه گفته میشود که هر فرد قادر یکبار باید در خورز نیروی خود در ساختمان اقتصاد کشور سهمی ادا کند و ارزش های مادی و فرهنگی که ایجاد میگردد باید بر حسب کمی و کیفیت کار انجام شده تقسیم شود . اعلامیه سیستم پارلمانی بورژوازی مبتنی بر ورور کراسیم را رد میکند و ایجاد دستگاه دولتی دموکراتیک را ضروری میدانند و خاطر نشان میسازد که " پیشا هنگ و نگهبان دولت سوسیالیستی دموکراتیک ، بطور عمده دهقانان و کارگران هستند " و شورای انقلابی " بر اتحاد دهقانان و سایر زحمتکشان که اکثریت عظیم ملت را تشکیل میدهند " تکیه خواهد کرد .

بدین ترتیب رهبران " حزب برنامه سوسیالیستی برمه " در تحلیل قوانین اجتماعی - اقتصادی یک سلسله از احکام ماتریالیسم تاریخی را عکس قرار میدهند و جنگونگی تغییر صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی ، دیالکتیک نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، تضاد اساسی سرمایه داری و خصالت آنتاگونیستی صورت بندی های دوران پیش از سوسیالیسم و نقش توده ها بمثابة نیروی خلاقه اساسی جامعه را نیز بطور عمده از مواضع ماتریالیستی بررسی میکنند . در عین حال اعلامیه را نمیتوان یک سند پیگیر در زمینه سوسیالیسم علمی تلقی کرد .

در آن مختصات جامعه معاصر برمه بیان نشده و از تضاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی که عامل عمده پیشرفت اجتماعی جوامع آنتاگونیستی است سخنی بمیان نیامده است . ملت در مجموع آن نیروی یک پارچه سیاسی تلقی میگردد . با وجودیکه پرولتاریا در برمه نسبتا رشد یافته و دارای سنن مبارزه انقلابی است ، تنظیم کنندگان اعلامیه دهقانان را تکیه گاه عمده اجتماعی رژیم میدانند . تلقی آنها از سوسیالیسم عبارت است از ایجاد جامعه ای که از جهت اقتصادی تامین شده و از لحاظ اخلاقی بهبود یافته باشد تا همه بتوانند در صلح و رفاه زندگی کنند . در اینجا تاثیر " سوسیالیسم اتیک " که " مبدا اخلاقی " غیر طبقاتی را تبلیغ میکند و نیز طریقت مذهبی - اخلاقی که بکناره گیری از عالم واقعی از راه تزکیه نفس و تکامل اخلاقی دعوت میکند آشکارا احساس میشود .

تئوری ها و نظریات مربوط به رشد اجتماعی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در ستخوش تحول بفرنج و متفاد است و این تحول در جهت درک عمیقتر مسائل اجتماعی - سیاسی و فلسفی معاصر انجام میگردد . دموکراتها در انقلابی پیشرو بتدریج از تکیه بر شعارهای تاکتیکی و اصول اقتصادی جدا جدا ای مارکسیسم که بهیچوجه با درک علمی این آموزش برابر نیست فزائس میروند و به مرحله درک آموزش مارکسیستی - لنینیستی بمثابة جهان بینی جامع و یکپارچه گام می نهند . این پروسه آسان نیست ؛ طولانی است و شاید یک دوران تاریخی کامل را در برگیرد .

کج . کیم ، آ . کاو فمان

درباره باصطلاح سوسیالیسم «انسان‌گرا»

و . پری

تئوری‌های سوسیالیسم «انسان‌گرا» (هومانیستی) در میان انواع گوناگون تئوری‌های غیرمارکسیستی جای خاصی دارند. این تئوری‌ها در میان محافل معینی از روشنفکران جهان بورژوازی پدید آمده‌اند. ضمناً تلاش‌هایی بعمل آمده و می‌آید تا این نظریات به کشورهای سوسیالیستی نیز تحمیل گردد. تصادفی نیست که ایدئولوگ‌های امپریالیسم برای فعالیت آنتی‌کمونستی خود از اندیشه‌های سوسیالیسم «انسان‌گرا» استفاده می‌کنند.

تقریباً تمام هواداران سوسیالیسم «انسان‌گرا» - یا طبق اصطلاح دیگری که گاه بآن اطلاق می‌گردد - «سوسیالیسم دارای چهره انسانی» «از مارکس و پیاره‌ای نیز از لنین استمداد می‌طلبند و دعوی دارند که میان و مفسر حقیقی آموزش آنان هستند. شاید بهمین جهت برخی افراد که هواخواه مارکسیسم هستند ولی اطلاع عمیق از آن ندارند غالباً به محتوی واقعی فلسفی و سیاسی آن نظریات پی نمی‌برند.

سوسیالیسم «انسان‌گرا» تئوری بسیار مبهم و درهمی است. بیانگران آن، هم در زمره کسانی هستند که خود را مارکسیست می‌شمارند - اگرچه در واقعیت امر بر مواضع رویزیونیسم متکی هستند - (نظیر فیشر، گارودی، پتکف، کولاکسکی، شیک و دیگران^(۱)) و هم برخی از ایدئولوگ‌های بورژوازی دارای نظریات لیبرالی نظیر فروم و بلوخ.

نظریات فلسفی آنان بسیار رنگین است ولی از نظر جهان بینی یکپارچه نیست و این هم برای جریان‌هایی که خصلت ماتریالیستی مطلقاً واحد مارکسیسم را مردود اعلام می‌کنند و برای تئوری انقلابی انواع «تفسیرها» یا «شقوق» را مجاز می‌شمرند، جنبه طبیعی دارد. هواداران سوسیالیسم «انسان‌گرا» هنگام تعبیر و تفسیر ازشیه تئوریک مارکس و لنینیسم در مورد سوسیالیسم واقعاً موجود بنحوی از انحاء بیگ‌دیگر می‌پیوندند.

(۱) - برخی از جوانب نظریات آنان در صفحات مجله‌ها و جملہ در مقاله «مفهوم فلسفی و نقش اجتماعی - سیاسی رویزیونیسم معاصر» بررسی شده است. (رجوع شود به - «مسائل بین‌المللی»، شماره ۲ (۵۰)، ص ۶۲ - ۶۵).

وجه مشترک اکثریت سوسیالیست های "انسان گرا" اینست که میکوشند مارکس "از سوسو" مرورشده را در نقطه مقابل لنینیسم قرار دهند و مفهوم فلسفی لنینیسم را نیز منکسر شوند . مثلا فیشلر یکی از آخرین کتاب های خود دعوی میکند که مارکسیسم — لنینیسم بمثابة تئوری علمی یکپارچه اصلا وجود ندارد . فقط مارکسیسم هست که آنهم مدت ولژی پژوهش پدیده ها و پروسه های اجتماعی است " باضافه خیالپردازی هایی درباره جامعه بی طبقات که در آن دولت و تسلط بر افراد زوال می پذیرد و فرمانروائی آزادی که هدف فی نفسه آن انسان است آغاز میگردد " . و اما آنچه که به لنینیسم مربوط میشود فیشلر آنرا از آموزش مارکس جدا میکند و میگوید لنینیسم عبارتست از استراتژی " انقلاب در کشور عقب مانده و نظریه ای که بموجب آن حزب کارملا متشکل انقلابیون حرفه ای باید شعور سیاسی میان توده ها ببرد ، اتحاد کارگران را با دهقانان عملی کند و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازد و تحکیم بخشد " . (فیشلر : " انقلاب چیز دیگریست " ، سال ۱۹۷۱ ، ص ۵۱) .

این نظریه بطوریکه می بینیم هیچگونه تازگی و اصلیتی ندارد و فقط از آنجهت در نقل بخشی از آن به تفصیل پرداختیم که فیشلر ب کلام سوسیالیسم " انسان گرا " را بانها پیت روشنی بیان داشته است .

پرنلیننیم از مارکسیسم " جدا " است . خوب بعد چه ؟ آخروسو سیالیست های " انسان گرا " نمیتوانند باین نکته پی نبرند که علیرغم تلاش هایی که بران تحریف لنینیسم بکار می برند مارکسیسم معاصر بدون لنینیسم قابل تصور نیست . آنها برای برون وقت از این تضاد که خود بوجود آورده اند گام بعدی را برمیدارند بدینمعنی که در مفهومی که مارکس برای زندگی اجتماعی قائل است " اصلاحاتی " وارد میکنند و مدعی میشوند که بر " جنبه یکجانبه " مارکسیسم فائق آمده اند . بدینسان مسئله " مرور مجدد " مارکس پدید میآید و نکته اساسی نظریات " حقیقی " مارکس " خیالپردازی " درباره انسان " از خود بیگانه نشده " و " یکپارچه " اعلام میگردد .

آنها آموزش مارکس را از محتوی پررغنا " آن تهی میکنند و آنرا با روح آنتروپولوژیسم فلسفی می آمیزند و تحریف میکنند بدینمعنی که ماهیت مجرد و انتزاعی انسان را در نقطه مقابل شرایط تاریخی مشخص هستی آن قرار میدهند . بر همین اساس مدعیان " ایجاد خصلت انسان گرا " در مارکسیسم احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی را متهم میکنند که برای جوانب اجتماعی و سیاسی انقلاب سوسیالیستی بزبان جوانب " انسانی " آن جنبه مطلق قائل میشوند . هنوز سوسیالیسم " حقیقی " نیست زیرا گویا از مولکراسی جداست و به " مرکزیت بوروکراتیک " و " اتالیسم " (دولت گرایی) و " دیکتاتوری دستگاه دولتی " و غیره بدل شده است . میگویند از خود بیگانه شدن انسان در اینجا نیز مانند سرمایه داری است و حتی در برخی موارد شد بدتر هم میشود (دعوی فروم) .

این نظریات در ماهیت خود با اصول نئوکانتیسم قرابت دارند بدینمعنی که میخواهند ضرورت سوسیالیسم را نه از کرایش های عینی تکامل تولید مادی و مبارزه طبقاتی بلکه از آرمان های تجربی و احتجاجات اخلاقی استنتاج کنند .

بآسانی دید می‌شود که مدعیان " ایجاد خصلت انسان‌گرا " در مارکسیسم با استدلال‌ات تجزیه‌ی خود درباره انسان " یکپارچه " چگونه نظریه‌هنگامیون جوان را احیا می‌کنند و به پیروی از آنان عامل اجتماعی را در نقطه مقابل عامل انسانی (آنتروپولوژیک) قرار می‌دهند. این مطالب هیچ‌گونه ربطی به مارکس ندارد ، زیرا مارکس در همان دوران انتشار " سالنامه آلمانی - فرانسوی " ضمن انتقاد از نظریات گوناگون درباره طرق تکامل جامعه و سپس در " تزهائی درباره فوئرباخ " تصریح کرد که انسان در ماهیت خود مجموعه ایست از مناسبات اجتماعی و تنها با درگرونی ساختن واقعیت است که می‌تواند خود را نیز تغییر دهد . بنابراین انقباض اجتماعی تنها استروکتور های عالی برونی را درگرونی می‌سازد بلکه بنیاد هستی انسان و بالنتیجه خود او را نیز درگرونی می‌سازد . سوسیالیست‌ها ی " انسان‌گرای " امروزی همانند سوسیالیست‌ها ی " حقیقی " در دوره مارکس و انگلس ابتدا ل نظریات آنان را با سخنانی طنزآمیز نشان دادند - می‌پندارند که با افزودن تزهائی ایستی اسلاف خود به احکام مارکس بر " جنبه یکجانبه " مارکسیسم فائق آمده‌اند . ولی در واقعیت امر با این کار تنها آن چیزی را تکرار و تجدید می‌کنند که مارکس دست رد بر آن کوبیده و بدیده تحقیر بر آن نگریسته است .

ولی برای آشکار ساختن گرایش‌های ایدالیستی سوسیالیست‌ها ی " انسان‌گرای " به سیر در تاریخ نیست . این گرایش‌ها در انتشارات آنها کاملاً آشکار است : هم در مجله " پرکسیس " که ناشران آن " فلسفه پراتیک " را بر پایه تفسیرهای ایدالیستی جایگزین موضوع فلسفه ماتریالیستی مارکس کرده‌اند و هم در تلاش‌هایی که بعمل می‌آید تا مارکسیسم را پایه فروید پسم و " فلسفه حیات " پیوند دهند (نظیر فروم) و یا بعضاً صریحاً از کریستیانسیسم (هستی‌گرایی) (گارودی) و یا به " فلسفه امید " بلوخ (فیشر) .

خود مسئله " مرود مجد د " مارکس بر پایه تفسیر خود سرانه آثار اولیه او و قرارداد آن‌ها در نقطه مقابل آثار مارکس و نیز انگلس و ولنین نیز تازگی و اصالتی ندارد . این فکر نه به رویزیونیست‌های معاصر از قماش فیشر تعلق دارد و نه حتی به فروم . افتخار مشکوک " کشف جدید " مارکس از مواضع " انسان‌گرایی " ظاهر به گ . دومان رفرمیست راست بلژیکی تعلق دارد . او این فکر را در اوایل سال‌های ۳۰ قرن کنونی یعنی کمی پرازان انتشار " دستنویس‌های اقتصاد - فلسفی سال ۱۸۴۴ " مارکس بیان داشت .

ولی شاید مدعیان جدید " ایجاد خصلت انسان‌گرا " در مارکس بر همین اصولی تازه و مقنع تری برای توجیه نظریات خود درباره سوسیالیسم عرضه داشته‌اند ؟

برای پاسخ مثبت باین سؤال پایهای وجود ندارد . هواداران سوسیالیسم " انسان‌گرا " مقوله از خود بیگانگی انسان را یکی از مفاهیم اساسی مارکسیسم " از نومور شده " بدل کرده‌اند . ولی در این رهگذر آنها نه تنها نقش این مقوله را در تکوین مارکسیسم و رابطه آنرا با مفاهیم بسیار مهمی که بدون آنها مارکسیسم بمثابة سیستم یکپارچه ای از نظریات علمی (درباره نیروهای مولده و مناسبات تولید) ، تاثیر متقابل زیرینا و ریناد ریگدیگر " ارزش ، ارزش اضافی (غیره) تصور ناپذیر است ، رد نکرده‌اند ، بلکه برای آن تفسیر یکی نادرست بیان داشته‌اند .

چنانکه میدانیم مفهوم مارکسیستی مقوله از خود بیگانگی در درجه اول عبارتست از تجدید

یعنی فعالیت انسان و نتایج این فعالیت به نیروی مستقلی مافوق انسان ، مسلط بر انسان و خصم انسان ، از خود بیگانگی پدیده ایست ناشی از مناسبات ذاتی جامعه سرمایه داری و مبتنی بر تقسیم کار قدیمی و مالکیت خصوصی . مارکر در همان " دستنویس های اقتصادی - فلسفی سال ۱۸۴۴ " روی تحلیل بیگانه شدن کار انسان از انسان تکیه کرده و برانداختن پایه مادی آن یعنی مالکیت سرمایه داری و استثمار را شرط اساسی رها فی اجتماعی انسان دانسته است .

سوسیالیست های " انسان گرا " برخلاف مارکس سلب مالکیت سرمایه داری و اجتماعی کردن سوسیالیستی وسایل تولید را کم اهمیت جلوه میدهند و مدعیند که در کشورهای سوسیالیستی نه تنها از خود بیگانگی سابق برجا ی مانده است بلکه اشکال تازه ای هم از آن پدید می آید که از جنگونگی قدرت سیاسی ناشی میشود . بدینسان ماهیت طبقاتی دولت و تفاوت ماهوی میان حکومت سرمایه داران و حکومت پرولتاریا نادیده انگاشته میشود . سوسیالیست های " انسان گرا " با اعلام اینکه برانداختن کلیه اشکال از خود بیگانگی بدون انحلال قدرت سیاسی غیرممکنست و ویژگی های سوسیالیسم را که فاذاول صورت بندی کمونیستی است با کمونیسم کامل خلط میکنند . انقلاب سوسیالیستی بر اشکال اساسی از خود بیگانگی فائق می آید و کار را ازیندا استثمار می رهند و برای تجلی و شکفتگی هر چه کاملتر استعداد های خلاقه انسان شرایط لازم فراهم میسازد . ولی سوسیالیسم همانگونه که مارکس تصریح کرده است هنوز " لکه های مادر زاد " جامعه ایراکه ازین آن برون آمده است برخود دارد . باینجهت در آن برخی عناصر از خود بیگانگی باقی میماند که برانداختن آن به زمان کمپیش طولانی نیازمند است .

ولی این عناصر بهیچوجه آن بختر هائی را که سوسیالیست های " انسان گرا " می پندارند در بر نمیگیرد و برانداختن آنها هم درجهتی که آنها تصور میکنند انجام نمی پذیرد . مثلا در شرایط سوسیالیسم دولت سوسیالیستی طراز نوین ، سازمان سیاسی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان وجود دارد و تحکیمی باید . ولی این بهیچوجه بمعنا حفظ از خود بیگانگی نیست . برعکس دولت سوسیالیستی سلاح نیرومندی است برای برانداختن تمام اشکال استثمار اجتماعی و نابرابری ، برای حفظ و افزایش دستاوردهای انقلابی زحمتکشان . دولت فقط همراه با انجام وظایف ساختمان کمونیسم است که رفته رفته تحول می یابد و به سازمان خودگردانی کمونیستی جامعه بدل میگردد . تسریع مصنوعی این پروسه موجب اختلال اقتصاد و جوانب دیگر حیات اجتماعی میگردد و دستاوردهای سوسیالیسم را در معرض تهدید قرار میدهد و به بیان دیگر در آخرین تحلیل بجای آنکه کار را به پیش برده قهقرا میراند .

بدینسان دعاوی فلسفی مجعول سوسیالیست های " انسان گرا " چیزی جز متعارفی ترین افتراء بورژواها به سوسیالیسم واقعا موجود و دستاوردهای درخشان آن از کار در نمی آید .

۲

پلاتفورم سیاسی سوسیالیستهای " انسان گرا " از سیستم نظریات فلسفی آنان نیز بیشتر جنبه التقاطی دارد ، شعارها تجریدی و برنامه ساختمان مبهم و درهم است . ولی در این زمینه نیز همقائدها درینکنه با هم وحدت ندارند و آن برخورد شدید انتقادی وجه بسا

صرفاً منقح به پراتیک ساختمان سوسیالیسم است. که کوسیوگ در سال ۱۹۶۸ در مجله هفتگی "لیبرالنی لیستی" چاپ چکوسلواکی نوشت: "دستواری های سوسیالیسم معاصراً دستگیره عجلاتاً قدر نیست از نظراً تئوریک و بطریق اولی از نظراً پراتیک به عقیده تئوریتات تاریخی آزاد بیخبر خود پی برد و شرایط را برای ایفای آن فراهم سازد. . . ."

ولی سوسیالیست های "انسان گرا" برای نفی تجربه بین المللی در زمینه ساختمان سوسیالیسم چه دلالی عرضه می دارند؟ در زاد خانه تئوریک آنان اصطلاح "مدل سوسیالیسم" یکی از جاهای عمده را اشغال کرده است. آنها با تلاش جدی در کاربرد این اصطلاح ظاهر امیدوار بودند که به پاس نوآوری در یکار بستن اصول مدلی سازی علمی در زمینه بررسی پدیده های اجتماعی تاج افتخار بر سرشان زده شود. ولی زندگی بسرعت نشان داد که "مدل سازی" آنها چنانند ازها بظلمت و راست. صحبت آنها بر سر اشکال گذار به سوسیالیسم بر طبق شرایط ملی هر کشور که کسی با آن مخالفتی نداشته است، نیست بلکه بر سر اثبات این تز و بر بیونیستی کهنه است که میگوید هر کشور باید برای خود نوع خاصی از "سوسیالیسم ملی" داشته باشد. چنین برخوردی اصول مارکسیستی ماتریالیسم تاریخی را در زمینه تحلیل صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی بکلن نفی میکند. زیرا مفهوم نظام اجتماعی همانند و کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم بارها تصریح کرده اند حاوی مجموعه مختصات عام یعنی مهمترین مختصات تکرار پذیر سیر تکامل کشورهای گوناگونی است که مرحله تاریخی مشابهی را میگذرانند. بدینسان مفهوم تئوریک نظریات سوسیالیست های "انسان گرا" عبارتست از نفی قوانین عام و تعیین ساختمان سوسیالیسم. ضمناً آنها بخصوص میگویند اهمیت بین المللی ساختمان سوسیالیسم را در اتحاد شوروی ناچیز جلوه دهند.

سوسیالیست های "انسان گرا" با تفاقاً آراء دعوی دارند که "مدل شوروی" محصول شرایط صرفاً روسی است که نمیتواند برای جامعه صنعتی رشد یافته نمونه قرار گیرد ولی بزور تمام کشورهای تحمیل میشود. مثلاً کارودی اهمیت عام تجربه اتحاد شوروی - نخستین کشور بلانی سوسیالیسم را عملاً نفی میکند و به مصلحت سوسیالیستی مالذیت دولتی در کشور شوروی پدیده تردید مینگرد و غیره.

کارودی و سایر اپورتونیستها در این مسئله ارزیابی لنین را در باره اهمیت بین المللی انقلاب اکتبر مورد تجدید نظر کامل قرار میدهند. چنانکه میدانیم لنین با تکیه بر مفهوم علمی سوسیالیسم ناگزیری تکرار برخی از خصائص اساسی نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند را در کشورهای دیگر پیشبینی میکرد و در همین حال با مبالغه دکماتیک در این حقیقت و بسط آن بر خصائص دیگری بجز این خصائص بشد تمخالفتمیورزید. (لنین، جلد ۴، ص ۴ - ۳). لنین ضرورت توجه جدی به ویژگی شکل بروز قوانین اساسی سوسیالیسم را در شرایط ویژه کشورهای گوناگون و از جمله کشورهای صنعتی رشد یافته خاطر نشان میساخت.

احزاب مارکسیست - لنینیست به پیروی از این احکام هم تقلید مکانیکی یا تحمیل تجربه پیشگوریه که بود یگروه تئوریک های عملاً ناسیونالیستی را در زمینه مطلق ساختن ویژگی های ساختمان سوسیالیسم نفی میکنند. «مانند» و «که» در اعلامیه سال ۱۹۲۱ اتحاد شوروی و یوگوسلاوی

خاطر نشان گردید: " بنیاد غیر قابل تغییر سیاست احزاب کمونیست و کارگری که در راس مبارزه ملل و طبقه کارگر خود در راه ساختمان جامعه سوسیالیستی قرار دارند چه امروز چه در آینده فقط آموزش مارکس - انگلس - لنین است که بر حسب ویژگی های هر کشور بطور خلاق بکار بسته میشود و تکامل می پذیرد. اسلوب هایی که برای ساختمان سوسیالیسم بکار میروند انعکاسی از تجربه و ویژگی رشد هر کشور هستند و استفاده از آنها کار ملل و طبقه کارگر خود این کشورهاست و اسلوب های یک کشور نباید در نقطه مقابل اسلوب های کشور دیگر قرار گیرد. "

بی پایگی تجدید نظر در تئوری لنینی سوسیالیسم بویژه امروزه که طبقه کارگر تجربه ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم را هم در کشورهای کم رشد و با دارای سطح رشد متوسط و هم در کشورهای رشد یافته در اختیار دارد - آشکاراست. بدیهیست که کمونیست ها تجربه خود را مورد تحلیل انتقادی نیز قرار میدهند، نارسائی ها را می بینند و اشتباهاتی را که ناگزیر در هر کار تازه و بطریق اولی در کاری با چنین مقیاس و اهمیت تاریخی - جهانی بروز میکند مکشوف میدارند. ولی انتقاد واقع علمی هیچ وجه مشترکی با نقی بی بند و بار و ستاورد های عظیم ساختمان جامعه لنینی ندارد و نمیتواند داشته باشد.

سوسیالیست ها ی " انسان گرا " میکوشند " مدل " ساخته خود را در برابر این تجربه واقعی عرضه دارند. این " مدل " بطور عمدتاً بر سه عنصر تکیه دارد. عناصر اول و مرکزی عبارتست از سوخ دادن پلورالیسم ایدئولوژیک و سیاسی و به بیان دیگر " بازی آزاد " نیروهای مختلف اجتماعی. منظر و ارا از این تهیه چووجه این نیست که در شرایط سوسیالیسم علاوه بر حزب کمونیست برای احزاب دیگر هم آزادی فعالیت تامین شود. چنانکه میدانیم در یک سلسله از کشورهای سوسیالیستی سیستم چند حزبی وجود دارد و در کشورهای سرمایه داری نیز احزاب کمونیست برنامه روشن و خالی از ابهام برای همکاری با احزاب دیگر طبقه کارگر و زحمتکشان در مبارزه برای دموکراسی پیشرو و سوسیالیسم مطرح میسازند. سوسیالیست ها ی " انسان گرا " بکنایه این تمیز خواهند در واقع سیستم سیاسی کشورهای سوسیالیستی را که پایه استوار پیدا کرده است و از گون سازند و نقیشر رهبری حزب کمونیست را به صفر رسانند. بهمین جهت برای " مدل " پلورالیستی سوسیالیسم: مهم این نیست که در کشور معین سیستم یک حزبی وجود دارد یا چند حزبی. مهم بر آن چیز دیگریست: تامین آزادی عمل نیروهای خصم نظام سوسیالیستی. سوسیالیست ها ی " انسان گرا " دعوی دارند که این امر برای جلوگیری از استحاله بوروکراتیک حزب و دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی ضروریست. ولی این " آزادی عمل " در جریان عمل هر بار وسیله آن برای تخریب ارگان سوسیالیستی و تدارک ضد انقلاب از کار در میآید. بیهود نیست که ما در میان هواداران این " پلورالیسم " آنتی کمونیست های دوازدهم ای چون مورتون شوارتس، زینگف بزینسکی و امثالهم را مشاهده میکنیم.

سوسیالیست ها ی " انسان گرا " تمایز ماهوی میان دموکراسی سوسیالیستی و دموکراسی بورژوازی را درک نمیکنند. دعاوی گارودی مبنی بر اینکه صوری بودن دموکراسی بورژوازی فقط ناشی از زحمت و بودن آن بضرع سیاست است نشان میدهد که کار این عدم درک یکجانبه است. گلدشتوکر مبلغ مشهور " سوسیالیسم دارای چهره انسانی " بر پایه همین نظریات در پاسخ مجله " اسپینگل " چاپ آلمان غربی که از او پرسیده بود: " مفهومی که شما در سیستم سوسیالیستی

برای آزادی قائلید چیست ؟ " گفت : " بطور کلی ظاهراً همان مفهومی که شما در جامعه خود برای آن قائلید ولی باین استثناء و آن اینکه در نزد ما آزادی مالکیت بروسائل تولید و باین نتیجه قدرت ناشی از این مالکیت و سوء استفاده از آن وجود نخواهد داشت ."

گلد شتوکر ظاهراً می پندارد که با قید و شرط درباره مالکیت خود بخود برای موضع خویش " خصلت سوسیالیستی " تأمین کرده است . ولی در زنجیره احتجاجات " سوسیالیستی " و مهمترین حلقه که هوادار سوسیالیسم علمی را از لیبرال متعارفی و معمولی متمایز میسازد وجود ندارد . این حلقه عبارتست از وابستگی آزادی سیاسی به روابط مالکیت . آقای پروفیسور " توجه نکرده است " که انقلاب سوسیالیستی در ماساچوست تولیدی سیستم دارای کیفیت نویسن و بالاتری از مناسبات و ارزش های اجتماعی - سیاسی و معنوی - اخلاقی پدید میآورد . و اما در مورد این ادعای گلد شتوکر که آزادی در سیستم سوسیالیستی نیز دارای همان " مفهوم آزادی در شرایط سرمایه داریست باید گفت که این ادعا کار را به توجیه شعار خاص دموکراسی بورژوازی درباره آزادی تصاحب و تمکک خصوصی با تمام عواقب ناشی از آن میرساند .

بطور کلی خصیصه سوسیالیسم " انسان گرا " اینستکه دیکتاتوری و دموکراسی ، قهر طبقاتی انقلابی و آزادی را بطور متافیزیکی و متحجر در نقطه مقابل یکدیگر قرار میدهد . این نظریه آشکارا از پندارهای فلسفی بورژوا لیبرالی درباره انسان متأخر است و در عوض کمترین پیوند با مارکسیسم ندارد .

هفت مشخصه نظریات بسیاری از سوسیالیست های " انسان گرا " عبارتست از تکیه بروی مسائل سیاسی سوسیالیسم و این مسائل را هم بدون توجه پیوند آنها با وظایف واقعی ساختمان سوسیالیسم بررسی میکنند . باینجهت تصادق نیست که وقتی موفق شده اند در سیاست کشور سوسیالیستی تاثیر خود را اعمال کنند خواستهای میرم اقتصادی و نیاز مند پهای حیاتی زحمتکشان را بدون هیچگونه احساس مسئولیت نادیده گرفته اند . در اسناد کنگره نهم حزب کمونیست چکوسلواکی از جمله خاطرنشان شده است که تحت تاثیر اینگونه نظریات اپورتونیستی راست و ضد سوسیالیستی در سال ۱۹۶۸ و در آغاز سال ۱۹۶۹ سیستم رهبری متمرکز اقتصاد مبتنی بر برنامه در کشور بیسی مختل گردید و گرایشهای توری شدت یافت و در تأمین کالا های مورد نیاز اهالی و قفه های جدی پدید آمد و غیره .

دوین عنصر مدل سوسیالیسم " انسان گرا " نفی نقش رهبری حزب کمونیست در زمینه های سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی و سازمانی است . لیه تیز انتقاد کتاب پیشگفته فیشر تحت عنوان " انقلاب چیز دیگرست " علیه همان آموزش لنین درباره حزب طراز نوین متوجه است . فیشر با شدت خاصی به اصول مرکزیت دموکراتیک و قرار کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) علیه فعالیت فراکسیون در حزب حمله میکند ؛ گارودی و ناشران مجله " پراکسیس " (چاپ یوگسلاوی) و گلد شتوکر و شیک نیز به همین طریق اصول لنینی مرکزیت دموکراتیک را نفی میکنند . آنها در بهترین حالات بر آن حزب تنها نقش " پیشاهنگ معنوی " قائلند . ولی معلوم نیست که حزب حتی در مین بقتر ا هم در شرایطی که گارودی در نظر دارد چگونه میتواند ایفا کند . او میگوید : " حزب نباید " فلسفه رسمی " داشته باشد و در زمینه اصول لنینه باید جنبه ایدئولوژیک داشته باشد ، نه جنبه ماتریالیستی ، نه مدعی و نه ضد مدعی " . همین " همه چیز خواری "

ایدئولوژیک کارگروہی را به تجدید نظر کامل در آموزش مارکسیستی - لنینیستی درباره حزب کشاند . همانطور که رفیق ژرژ مارش در کنگره نوزدهم حزب کمونیست فرانسه خاطرنشان ساخت کارود باقیام علیهمبانی سازمانی حزب کمونیست بسرعت به " راهی که از اپورتونیسم به انحلال طلبی میانجامد " لغزیدن گرفت .

سرانجام سومین عنصر سوسیالیسم " انسان گرا " اینستکه پیروان آن در نقش روشنفکران معاصر مبالغه میکنند و مدعیند که در شرایط انقلاب علمی و فنی ابتکار انقلابی - تاریخی بدست روشنفکران است نه طبقه کارگر . در اینجا سوسیالیست های " انسان گرا " بطور آشکار تحت تاثیر نظریات بورژوازی ستایشگر " جامعه صنعتی " قرار دارند .

انقلاب علمی و فنی در جریان رشد خود واقعاً هم در استروکتور اجتماعی جامعه بورژوازی معاصر تغییرات اساسی پدید می آورد ولی بکلی در خلاف جهتی که رویونیست ها می پندارند . تحت تاثیر آن طی سالهای چند دهه اخیر سطح معلومات عمومی و حرفه ای طبقه کارگری بالا رفته است . در نتیجه پیدایش رشته های جدید صنعت و انتقال کشاورزی به مرحله تولید ماشینی گروه های تازه ای وارد طبقه کارگر شده اند . انقلاب علمی و فنی همانطور که در اسناد جنبش جهانی کمونیستی تصریح شده است موجب افزایش سریع تعداد روشنفکران و تسریع فوق العاده تشربندی میان آنان گردیده و بخش مهمی از روشنفکران را به شاغلین کار مزدوری بدل ساخته که از نظر چگونگی منافع و وضع خود بیش از پیش به طبقه کارگر نزدیک میشوند . مجموعه این عوامل نقش پرولتاریا را بمثابة نیروی عمده انقلابی جامعه معاصر بالا میبرد و امکانات تازه ای برای مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم فراهم می آورد .

بطور کلی باید گفت که از اجزاء و عناصر اساسی سیاسی و ایدئولوژیک سوسیالیسم - " انسان گرا " نمیتوان هیچ " مدل " دیگری سوای مدل سوسیال دموکراتیک ساخت . تبلیغ و رسوخ این " مدل " در شرایط کشورهای سوسیالیستی فقط میتواند در ستاورد های انقلابی طبقه کارگر با خطر اندازد و در کشورهای سرمایه داری به اشاعه پنداره های رفرمیستی راست در میان پرولتاریا کمک کند . بهبود نیست که مدعیان کنونی " ایجا د خصلت انسان گرا " در مارکسیسم غالباً اصطلاح " سوسیالیسم دموکراتیک " را بعنوان مترادف " سوسیالیسم انسان گرا " بکار میبرند و سوسیال دموکرات های راست هم برعکس غالباً مدل خود را " سوسیالیسم انسان گرا " مینامند . این تطابق اصطلاحی تضاد فنی نیست . اصول انسان گرائی تجریدی که در ماهیت خود بورژوازی است از دیرباز برای مبارزه علیه ایدئولوژی کمونیستی بکار میبرد . لئون بلوم لیدر سوسیالیست های راست فرانسه در همان سال ۱۹۳۶ کتابی تحت عنوان " سوسیالیسم انسان گرا " انتشار داد و از این موضع با کمونیسم علمی و دیکتاتوری پرولتاریا به مبارزه برخاست . فرق نظریاتی که در اینجا بررسی میشود با تئوری های رفرمیست هایی که مدتهاست هرگونه پیوندی را با مارکسیسم قطع کرده اند فقط اینست که صاحبان این نظریات تمیکوشند بر برخی از احکام آموزش مارکس که آنها را به غلط تفسیر کرده اند تکیه کنند .

حال به بنیمن علل اجتماعی و معرفتی اشاعه این تئوری های غیر مارکسیستی در جنبش

کارگری چیست ؟

تجدید نظر در احکام اساسی آموزش انقلابی پرولتاریا درباره سوسیالیسم که با تأمل در هنی

برایقی ماندن در زمینه عمومی مارکسیسم همراه است پدیده تازه آن نیست . ریشه های آن در ترکیب طبقاتی جامعه بورژوازی نهفته است که پیوسته گروهها بزرگی از خرد بورژوازی و لایه های ضخیم میانه پدید میآورد . وه صفوف پرولتاریا سراربر میکند . با اینجهت چنان - بینی آنان همانگونه که لنین خاطر نشان کرده است پیوسته بدون صفوف احزاب کارگری رسوخ میکند (لنین ، جلد ۱۷ ، ص ۲۵) . ضمنا همراه با تغییر شرایط تاریخی اشکال بروز نظریات خرد بورژوازی نیز تغییر میکند .

علت اجتماعی بالنسبه جدید اشاعه نظریات سوسیالیسم " انسان گرا " همانطور که قبلا هم گفتیم افزایش سریع تعداد شاغلین کار مزدوری بخصوص در میان روشنفکران است که بطور عینی آنها را به پرولتاریا نزدیک میسازد . این پیوسته عینی در شعور بخشی از آنها با تاخیر با بطور ناقص منعکس میشود - بویژه در کشورهایی که نفوذ رفومیسم در آنها شدید است . بسیاری از عیوب جامعه بورژوازی بر این گروه از روشنفکران عیان است ولی آنها هنوز طبیعت طبقاتی ومنشاء از خود بیگانگی سرمایه داری را درک نمیکنند و درباره آزادی صورتی مبتنی بر مفولات عادی سرمایه داری دارند .

عوامل معرفتی و از جمله عدم درک مجموعه بفرنجی های ساختمان جامعه نوین و اینکه نیل به هدف نهائی یعنی کمونیسم مستلزم طی راه طولانی مبارزه حاد و سرسخت است نیز در پیدایش نظریات سوسیالیسم " انسان گرا " بیشک تاثیر معینی دارد . در زندگی هیچگاه میان نظریات منطقی درباره سوسیالیسم و سیر تاریخی مشخص تکامل آن ، میان آرمان (که یکی از اشکال بازتاب " پیشی گیر " واقعیت است) و خود واقعیت ، میان تعابیل ذهنی پدیدار جامعه سوسیالیستی تماما و امکانات عملا محدودی که برای تحقق آن در اختیار هر تنسل است - مشابهت مطلق و همه مفهوم متافیزیکی وجود ندارد . عدم درک دیاکتیک واقعی و زنده عامل منطقی و تاریخی در سیر تکامل سوسیالیسم ، مطلق کردن (و گاه دراماتیزه کردن) لحظات گذرای پیدایش عد متطابق میان آنها میتواند در میان برخی از روشنفکران کشورهای سوسیالیستی نیز موجب پیدایش چنین نظریاتی گردد و حال آنکه شرایط عینی پیدایش نظریات غیر مارکسیستی در این کشورها بطور کلی دیگر از زمین رفته است . ایدئولوژی بورژوازی نیز که در دستگاه تبلیغات امپریالیستی برای رسوخ آن تلاش فراوان بکار میرسد بیشک تاثیر خود را ، اعمال میکند .

پیروان سوسیالیسم " انسان گرا " میکوشند از برخی مشکلات واقعی رشد جامعه سوسیالیستی بسود نظریات خود - بطور آگاهانه یا غیر آگاهانه - نکاتی استنتاج کنند . بفرنجی های ناشی از کوشش برای یافتن بهترین اشکال ساختمان سوسیالیسم که با اصول عام نظام نوین و با شرایط مشخص هر کشور مطابقت داشته باشد و نیز دشواری های عینی ناشی از کوشش برای استقرار مناسبات بین المللی طراز نوین - در نظریات سوسیالیست های " انسان گرا " بطور تحریف شده انعکاس می یابد و از برخی اشتباهات و نارسائی ها در عرصه دموکراسی سیاسی که کیش شخصیت و ذهن گرائی (سوبژکتیویسم) موجب آن بود و حزب کمونیست اتحاد شوروی آنرا مردود اعلام داشت و بشدت محکوم کرد - برای پیشبرد این نظریات سوء استفاده میشود .

بدینسان علت پیدایش این نظریات غلط قابل توضیح است ولی خود این نظریات قابل توجیه نیست .

تحلیل نظریات فلسفی و سیاسی هواداران سوسیالیسم " انسان گرا " نشان میدهد که تئوری های آنها فقط میتواند موجب انصراف توده ها از مبارزه انقلابی در راه ایجاد جامعه نوین و عدالت گستر گردد . سیرقهقراضی از لنین و لنینیسم بسوی " مارکس تحریف شده " برپایه نظریات سوسیال دموکراتیک یا نظریات " چپ دارای خصلت بورژوازی " ، بازگشت از جهان بینی انقلابی پرولتری به آرمان تجریدی و خیالپردازانه انسان " یکپارچه " ناگزیر به وادی انتی کمونیسم و انتی لنینیسم می انجامد . در عرصه پراتیک نیز نقی تجربه سوسیالیسم واقعا موجود موجب میشود که " منتقدین انسان گرا " مستقل از تمایل خود به صفوف عناصر ضد شوروی و ضد کمونیست به پیوندند .

ولی این ارزیابی بدان معنی نیست که تمام حرفه های سوسیالیست های " انسان گرا " بطور دست نادرست و ارتجاعی است . مثلا برای ما بهیچوجه تعجب آور نیست که چرا در شرایط جامعه آمریکا برخی از احکام سیستم فلسفی فروم و انتقاد او از " جامعه از خود بیگانه " با روحیات آن بخشی از روشنفکران که میخواهند به تحقیق اندیشه های انسان دوستی بپردازند و سیاست تجاویز کارانه امپریالیست ها مخالفت میورزند - هماهنگی پیدا میکند . آشنائی این بخش از روشنفکران با اندیشه های مارکس و لوبا تفسیرهای " انسان گرا - هستی گرایانه " (هومانیستی - اگزیستانسیالیستی) که از آنها بعمل میآید میتواند به دردت ضد انسانی ترین و ضد دموکراتیک ترین جوانب شیوه تولید سرمایه داری و شیوه زندگی بورژوازی گفت شد . در عین حال کاملا امکان دارد که برخی از هواداران سوسیالیسم " انسان گرا " از نظر ذهنی واقعا هم مایل باشند نظریات خود را با مارکسیسم و یا شیوه رفتار مارکسیستی آشتی دهند . در چنین صورتی ما فقط از قول لنین بآنها میگوئیم : " این افراد خودشان از تئوری هایشان بهترند ولی این امر تحریفات فاحش تئوریکي را که از مارکسیسم بعمل میآورند توجیه نمیکند " (جلد ۱۸ ، ص ۳۴۵ - ۳۴۴) .



سوسیالیسم " انسان گرا " . . . خود ترکیب این دو مفهوم که هر یک از آنها برای هر انسان ترقیخواه دلیلی راست خبر از یک نوع همآورد طلبی میدهد که ناچار این سؤال عجیب را مطرح میسازد که مگر کمکست سوسیالیسم انسان گرا نباشد و به آزادی واقعی سیاسی و اجتماعی زحمتکشان تحقق نخشد ؟

اگر چه کمکست نقییر گوئی بنا بر رسد ولی باید خاطر نشان ساخت که امروزه هم — روزیونیست های راست وهم روزیونیست های " چپ " در همان حال که درد وجهت بنا بر مداخله بیکدیگر حرکت میکنند در این نقطه بهم می پیوندند بدین معنی که هر دو آنها میکوشند انسان گرای را از سوسیالیسم واقعی جدا جلوه گرسازند و پراتیک ساختمان سوسیالیسم را در نقطه مقابل

آرمان‌ها را انساندوستانه قرار دهند . ضمناً رویزیونیست های " چپ " پیروی از آرمان‌های انساندوستانه را بکتور عقب نشینی در قبال بورژوازی تفسیر میکنند و انسان دوستی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را تحریف می‌نمایند .

کمونیست‌ها بر تمام این نظریات مجعول دست زد می‌گویند و با فعالیت خود در زمینه ساختمان سوسیالیسم خصلت واقعا انسانی آنها به ثبوت میرسانند . مارکسیسم - لنینیسم جامع‌بم‌ترین اندیشه‌های انسان‌گرای دوران گذشته و وارث عناصر دموکراتیک و سوسیالیستی آنست و این اندیشه‌ها و این عناصر را در کارگاه نقاد خود پرداخت کرده ، صیقل داده و غناء آنها فزونتر ساخته و انساندوستی را به مدارح عالیتری با کیفیت نوین ارتقاء داده است . مارکسیسم - لنینیسم زحمتکشان را به شیوه درنظمی چگونگی طرق و وسایل رهایی اقتصادی اجتماعی و سیاسی و ایجاد جامعه کمونیستی فارغ از طبقات که در برابر انسان افق بیکرانی برای پیشرفت می‌گشاید ، محم زمی‌سازد .

مارکس میگفت کمونیسم همان انسان‌گرای در عمل است . کشورهای سوسیالیستی که آموزه مارکسیستی - لنینیستی را رهنمون خود قرار میدهند جلوه‌گاه انسان‌گرای واقعی ، انسان‌گرای کمونیستی در حال تکوین و تکامل ، انسان‌گرای در کردار و نه در گفتار - هستند .

فرویدیسیم و نشو و نویدیسیم

جووزف رینولدس

در آغاز سال جاری روزنامه "نیویورک تایمز" مقاله ای تحت عنوان "آه چه جنگ خوبی" انتشار داد. ا. لوئیس مفسر روزنامه و نگارنده این مقاله نوشته بود: "استوارت همپشیر فیلسوف انگلیسی چندی پیش اهمیت اندیشه فروید را درباره اینکه چگونه رفتار انسان را بیشتر تصورات و عواطف ناخود آگاه تعیین میکنند تا عوامل آگاهانه، خاطر نشان ساخت... در آنجا کاملاً عادی نیروهای تأثیر می بخشند که او ممکنست به چگونگی تأثیر آنها بی نبرد... در توضیح جنگ ما باید این نکته را در طبیعت انسان ملاحظه قرار دهیم".

لوئیس کوشیده است برای جنگ وحشیانه در رویت نام توضیح پیدا کند. ولی در این دعوی که جنگ تنها با توجه به چگونگی تأثیر نیروهای ناخود آگاه و فهم است و برای رفتار فردی و اجتماعی علل عقلانی وجود ندارد برخی از جوه مشترک روانشناسی واید هولوزی بورژوازی آشکار میگردد.

در آمریکا ایدئولوگ های بورژوازی فرویدیسیم (و نشو و نویدیسیم) برای توجیه ناهنجاری های جامعه سرمایه داری در مقیاس وسیع استفاده میکنند. آنها بکنک این تئوری مبارزه توده ها را علیه بدبختی ها و نامالایمات ناشی از سرمایه داری بصورت تحریف شده منعکس میسازند. نمونه آن اظهارات ب. بتلهام شاگرد زیگموند فروید در کمیته فرعی آموزش و پرورش سنای آمریکا است. او در توضیح علت قاطعیت مبارزه رهبران جنبش دانشجویی علیه نژاد پرستی و جنگ دعوی میکند که آنها "در سنین عد متعادل حالت روانی هستند". بتلهام برای ناچیز جلوه گری ساختن مبارزات فعال جوانانی که برای نمایش اعتراض خود به تظاهرات نشسته دست میزنند — (Teach in) میگوید: "این آدم های گنده که به تظاهرات نشسته دست میزنند رفتارشان به کودکانی میماند که دست دارند روی صندوق راحتی بزرگ بابا به نشینند و ادای بزرگترها را در آورند" ("نیویورک تایمز"، ۱۱ ژانویه ۱۹۷۰) .

گندین یکی دیگر از متخصصین اسپیک آنالیز از این دعوی پشتیبانی میکند و درباره علل تظاهرات دانشجویان علیه سیاست نیکسون مینویسد: "این رادیکال های جوان در خانواده های خود رنج برده اند... زیرا در محیط خانوادگی به شخصیت و تمایزهای روانی آنان بی اعتنائی شده است... (همسانجا، ۱۷ ژانویه ۱۹۷۱) .

و اما این چگونه تئوری است که تصادمات جدی اجتماعی را از خطاهای تربیتی و خصوصاً

روانی در سنین معین و غیره ناشی می‌داند ؟ واضح این تئوری زیگموند فروید ، پزشک و روانشناس اتریشی (۱۹۳۹ - ۱۸۵۶) است . تئوری او این اصل را ملاک قرار میدهد که شخصیت انسان و رفتار انسان معلول پروسه‌های روانی ناخودآگاه است . احکام اساسی این تئوری را یادآور می‌شویم .

فروید در ترکیب (استروکتور) شخصیت انسان سه لایه اساسی را برجسته می‌کند :
 Id - وی ، من Super-Ego - ماورا من ، Id لایه ناخودگرا (غیرتعلقی)
 (irrationalis) و ناخودآگاه و مخزن غرائز تمده یعنی زندگی (عامل جنسی - سکسوال)
 و مرگ (کشتن بسوی ویرانی) است . Ego تابع Id است ولی در عین حال پللی است برای رسیدن به عرصه واقعیت و خصائص واقعیت را در نظر می‌گیرد . Super-Ego عامل اجتماعی در شخصیت انسان است و وقتی شخصیت وارد تماس با واقعیت میشود نقش میانجی را میان Id ابتدایی (ناخودآگاه) و Ego (آگاه) بازی می‌کند .

بخش بزرگی از فروید بسم کلاسیک را مقوله " ناخودآگاه دودمانی " تشکیل میدهد که منشاء کشتن‌های مادرزادی ، خاطرات و تابوها (محرّمات) است و مجموعه آنها محتوی " وی " ناخودآگاه را تشکیل میدهد . " ناخودآگاه دودمانی " بموجب نظریه فروید تجربه گروه‌های انسان‌های ابتدایی را که سرآغاز زبیدایش مناسبات انسانی است در خود جمع دارد . فروید معتقد است که عناصر ناخودآگاه دودمانی و انفرادی باید یکدیگر مطابقت دارند ، بدین معنی که هر فرد در سیر تکامل انفرادی خود ناگزیر مراحل معینی را می‌پیماید که تکرار همان مراحل تاریخ دودمان است . فروید عنصر دیگری را نیز بنام " عقده اودیپ " یعنی عقده‌ای که بنظر او از همان لحظه تولد در نهاد انسان نهفته است باین عناصر می‌افزاید و بر آنستکه چگونگی خصائل آئیده ، شخصیت و سلامت روانی انسان و غیره وابسته است باینکه انسان چگونه از یکی از این مراحل به مرحله دیگر انتقال می‌یابد و چگونه بر عقده اودیپ خود فائق می‌آید .

فروید مدعی بود که تئوری او درباره نقش تعیین‌کننده و قاطع " لیبیدو " (یعنی انرژی جنسی - سکسوال) جنبه‌عام دارد و در مورد تاریخ ، جامعه ، در مورد هر گروه و هر قشری از اهالی (جوانان ، زنان ، کودکان و غیره) و در مورد فرهنگ و زندگی روزمره صادق است . یک نمونه از برخورد پسیکوانالیتیک به مسائل مهم اجتماعی . در سال ۱۹۳۲ نخستین از فروید دعوت کرد در مبارزه برای حفظ صلح شرکت کند . فروید ضمن نامه سرگشاده‌ای با و پاسخ داد که جنگ " . . . بطوریکه قرائن نشان میدهد پدیدها کاملاً طبیعی است " . او سپس به انشتین توضیح داد که " غریزه تجاوز یا انهدام . . . در هر موجود زنده وجود دارد و می‌کوشد او را منهدم کند و زندگی را بحالت اولیه آن که ماده بیجان است بازگرداند " . فروید احکام عام دیگری هم صادر کرده است : درباره طبیعت تمدن (که آنرا محصول تصعید (Sublimation) کشتن‌های ناخودآگاه اعلام می‌کند) (۱) ، درباره مقاومت در برابر قدرت (پایه آن بر عقده‌ها

(۱) - " تصعید (Sublimation) " - فروید پروسه تبدیل انرژی جنسی واپس‌زده را به فعالیت مورد قبول جامعه " تصعید " می‌نامد . یکی از انواع این " تصعید " فعالیت خلاقه انسان در کلیه صور آنست (هنر ، علم ، فرهنگ و غیره) .

اودپ استواراست) وغيره .

البته فروید بسم کلاسیک در دوران دگرگونی های بزرگ اجتماعی و انقلاب علمی نمیتوانست از تغییر مصون ماند . هواداران آن احساس میکردند که باید عناصر آشکارا غیر علمی و ارتجاعی را از آن حذف کنند تا با دستاورد های علم و پراکتیک اجتماعی چنان تعارض فاحش نداشته باشد . روانشناسی تجربی در زمینه بررسی ادراک ، حافظه ، فراگیری (۱) و فعل و انفعالات روانی یعنی درست در همان زمینه هایی که فروید برای آنها اهمیت فرعی قائل بود بکامیابی های بزرگ نائل آمده است . روشن شد که در تئوری فروید به " روانشناسی " " من " باید جای برجسته تری داده شود . در این رشته هارتمن پسینک آنالیتیسیت آلمانی تئوری " فونکسیون های فرعی " من " را که بیشتر علمی بنظر میرسد ، وضع کرد . بانو آنافرید کوشید تا با بسط تئوری و مسائل دفاعی " من " آموزش پدر خود را بر پایه استوارتری مبتنی سازد . در این تئوری ها نقش فعال شعور انسان برای دسازي فرد با محیط پیرامون برجسته میشود ولی حکم اساسی فروید بسم کلاسیک درباره اینکه عامل تعیین کننده چگونگی رفتار انسان در آخرین تحلیل غرائز مادر زادی اوست بجای خود باقی میماند .

اوج مبارزات اجتماعی ناشی از رشد خود آگاهی طبقاتی و ملی و نیز کشفیات بزرگ در زمینه انسان شناسی (آنتروپولوژی) که نقش فرهنگ را در رفتار انسان روشن ساخت بی پایگویی نظریه فروید را درباره خصلت عام " ناخود آگاه دودمانی " ثابت کرد . ف . الکساندر و آ . کاردینر بار دین نظریه پسینک آنالیز را مورد تجدید نظر قرار دادند .

ولی این تغییرات برای دادن ظاهر علمی و مترقی به فروید بسم کافی نبود . این تئوری ها جنبه یکجانبه تئوری فروید را که به فعالیت " من " کم بها میداد تعدیل میکردند و نظریه آشکارا غیر علمی " ناخود آگاه ضایفه ای " را بدور میانداختند ولی حکم اساسی فروید بسم را در شماره کسش های ناخود آگاه مادر زاد و خاطرات ، دست نخورده باقی میگذاشتند . دانش انسان شناسی انبوه عظیمی فاکت گرد آورده است که بی پایگی خصلت عام احکام اساسی فروید نظریه ان سوسوالیسم و مراحل جنسی مادر زادی دوران کودکی وغيره را ثابت میکند . آزمایش ها این مطلب را روشن ساخته است . روبرت سیرس روانشناس ضمن نتیجه گیری از این آزمایش ها نوشت : " پسینک آنالیز از نقطه نظر علوم دقیقه دانش واقعی نیست . . . پسینک آنالیز اسلوب هایی بکار میرد که نیاز به تکرار مشاهدات و بررسی ها را منتفی میداند ، بداهت و مسلمیت بی چون و چرا ندارد و فرضیات ذهنی مشاهده نگرا بحیزان نامحدود مجاز می شمارد " . جنبش آگاهانه پیکارجوی کارگران ، جوانان ، فارمها و سیاهپوستان امریکا در دوران بحران اقتصادی سال های سی قرن کنونی باعث شد که در فروید بسم کلاسیک تغیری برانی داده شود . تئوری جامد پسینک آنالیز که غرائز و سکس را ملاک قرار میداد نمیتوانست این جنبش آگاهانه را که در نتیجه شرایط مشخص اجتماعی پدید آمده بود بنحور ضایعت بخش توضیح دهد . میبایست پدیده ها را با دید تازه تری تحلیل کرد . این وظیفه را نشوفروید و بسم بعهده گرفت .

(۱) - اصطلاح فراگیری در روانشناسی به پروسه تکوین پیوند های شرطی جدید در نفسانیات و روان انسان اطلاق میگردد .

نئوفروید یست ها تحت رهبری کارن هورنی ، اریشر فروم و گاری سالیون نخست کوشیدند تا خود را از زیر بار نامطلوب ترین نظریات فروید یسم کلاسیک خلاص کنند . فریزه جنسی و فریزه مرگ و مراحل جنسی دوران کودکی و عقده اود پپ همصد و رورخته شد . نئوفروید یست ها تئوری جدید خود را " برخورد فرهنگی - پسیک آنالیز " نامیدند و بدینسان خود را هوادار برقراری پیوند میان حالت روانی ، فرهنگ و جامعه ایکه فرد بر آن بسر میرود معرفی کردند . فروم در کتاب " گریز از آزادی " مینویسد برخی نیازمندی ها برای تمام انسان ها عمومیت دارند (نیاز به رفیع گرسنگی ، تشنگی ، نیازهای جنسی و غیره) . ولی نیازمندیهای موجد اختلاف در اخلاق انسان ها مانند مهر و کین ، شوق قدرت و غیره محصول پرورسه اجتماعی هستند . نئوفروید یست ها تاکید میکنند که بیماری های روانی معلول عوامل فرهنگی - اجتماعی هستند و حتی تغییرات بنیادی جامعه را برای کاهش تعداد این بیماری ها لازم شمرده اند .

ولی نئوفروید یست ها در نکته عمده یا فروید اشتراک نظر دارند بدین معنی که مانند او برآنند که چگونگی رفتار انسان بطور عمده تحت تاثیر عامل ناخود آگاه تعیین میگردد . فروم در کتاب خود مینویسد : " فقط روانشناسی معتقد به تاثیر نیروهای ناخود آگاه میتواند به کفه استدلالات در هم و برهمی که ماهنگام تجزیه و تحلیل انسان جدا گانه یا فرهنگ آن برخورد میکنیم پیوندد . " نئوفروید یست ها شیوه پسیک آنالیزی را که فروید طرح ریزی کرده بود بکار میبرند : تعبیر خواب ، تداعی معانی ارادی ، تحلیل تکیه کلام ها و شوخی های افراد و غیره . وجه مشترک آنها با فروید یست ها - در برخورد به مسائل فرهنگی و جامعه شناسی بریابیه مقوله ناخود آگاه است .

یورژوازی غالباً بدست پخت ایدئولوژیک واحد را با جاشنی های گوناگون به خورد افراد میدهد . نئوفروید یسم دست پخت عمده فروید یعنی مقوله ناخود آگاه را با جاشنی " تحلیل اجتماعی - فرهنگی " عرضه میدارد . ضمناً پرورسه ها و حوادث اجتماعی - سیاسی را بکمک پدید هائی چون واپس زدگی جنسی ، کشر ها و فریزی و عوامل ناخود آگاه دیگر تفسیر میکند . مثلاً فروم اعمال انسان و جنبش های توده ای را با تکیه بر نظریه " مکانیسم های گریز از آزادی " تحلیل میکند . این مکانیسم ها که " نیروهای برانگیزنده انسان عادی هستند " بزعم فروم عبارتند از : آزادیخواهی (آزارطلبی) و سادیسم (آزاردهی) و مسازگری (کنفورمیسم) و تخریب گرائی (دستروکتیویسم) . این مکانیسم ها در سطح ناخود آگاهی و در " لایه های واقع در زیر قاع شخصیت " عمل میکنند .

برخورد نئوفروید یستی و بیژه اظهارات هواداران آن در باره مشروط بودن شخصیت به عوامل اجتماعی و فرهنگی " و ضرورت درگونی بنیادی جامعه برای بسیاری از افراد ترفیخواه و از جمله برای علاقمندان به مارکسیسم جالب است زیرا کاشف پیوند مساین اساسی انسانی با رشته های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی زندگی اجتماعی همان مارکس است . ولی تلاش برای پیوند دادن آموزش فروید با آموزش مارکس ناشی از گمراهی در باره ماهیت حقیقی فروید یسم است . در این زمینه بیژه فروم ، مارکوزه و ایشر تلاثر بکار میبرند .

فروم دعوی میکند که آموزش مارکس یکجانبه است زیرا مارکس " این نکته را درک نمیگردد که انسان ها هر که خود دستخوش درگونی های اخلاقی درونی نشده اند نمیتوانند سازش کنند

جامعه بهتر باشند . از اینجا نتیجه گیری میشود که باید آموزش مارکس با نظریه پسیک — آنالیتیک درباره نیروهای غیرتعقلی انسان تکمیل شود زیرا این نظریه به درک بهتر طبیعت انسان و ایجا دکاملترین تئوری پاسخگوی این طبیعت برای سوسیالیسم کمک خواهد کرد .

تکمیل " از طریق تفسیر نظریات مارکس با روح اگزستانسیالیسم و حذف مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا و اندیشه مالکیت خصوصی بروساژن تولید از آموزش مارکسیستی انجام گرفت . این برقراری " پیوند " میان فروید پسم و مارکسیسم عملا تلاشی است برای مستحیل ساختن مارکسیسم و فروید پسم .

همانطور که لنین خاطر نشان ساخته است ایدالیسم ذهنی راه مستقیمی است بسوی اسپیریتوالیسم و عرفان . فروید پسم نفسانیت انسان را بر پایه ایدالیسم ذهنی تفسیر میکند و آنرا از بنیاد فیزیولوژیک و واقعیت اجتماعی آن جدا میسازد . شایان توجه است که فروم کوشیده است تا پسیک آنالیز را به یک نوع مذهب بدل سازد . او در آثار خود تحت عنوان " پسیک آنالیز و مذهب " و " دزن بود پسم (۱) و پسیک آنالیز " برخلاف تلاش پیشین برای برقراری " پیوند " میان فروید و مارکس واقعاً همه برقراری یک پیوند واقعی موفق میشود . ولی پیوند میان پسیک آنالیز و مذهب دزن بود پسم . فروم ایجاد مذهب جدید مبتنی بر پسیک آنالیز را وسیله ای برای تأمین آرامش روانی و نیکیبختی واقعی کسانی میدانده که " وادی اشک " سرمایه داری آنها را ارضاء نمیکند .

بطوریکه می بینیم فروم پیش از آنکه به دزن بود پسم برسد راهی دراز پیموده است . او در تمام مراحل این راه هدف واحدی تعقیب کرده است : نجات موجودیت پسیک آنالیز — و لویه بهای قربانی کردن شکل فروید پستی آن .

تحلیل ایدئولوژی بورژوازی نشان میدهد که برخی از اجزاء آن در تمام عرصه های رومانی ایدئولوژیک وارد عمل هستند . پسیک آنالیز نیز یکی از اجزاء زندگی معنوی جامعه کنونی امریکارا تشکیل میدهد .

هم فروید پسم کلاسیک و هم نفوفروید پسم زندگی روحی انسان را در کلیه صور آن بطور تحریف شده تفسیر میکنند ، برای پروسه های اجتماعی بنیاد روانی قائل میشوند و نیروهای ناخود آگاه را عامل اولیه و مبنای تاریخ جلوه میدهند . بورژوازی از این جانب پسیک آنالیز برای مقاصد ایدئولوژیک خود بهره برداری میکند . در واقع هم چرا استفاد نکند : این تئوری به انسانها تلقین میکند که معضلات آنان از تصادمات روانی ناخود آگاه ناشی میشود و منشاء جنگها و نزاع پرستی و ستمگری ، سرمایه داری نیست بلکه غریزه های نهادی جنسی و تجاوزگرانه است . پسیک آنالیز فرد را و امیدارد که علل بروز معضلات و راحل آنها را در وجود خود کاوش کند و مانع آن میشود که انسان برای مبارزه واقعی در راه برانداختن علل واقعی بدبختی های

(۱) — دزن بود پسم — یکی از جریان های بود پسم است که در قرن ششم میلادی در چین پدید آمد . دزن بود پسم معتقد به ماهیت واحد برای بودا و کلیه موجودات دیگر است و اصل اساسی آن " داگو " یعنی " آئین طبیعت " است که آنرا برتر از تمام اسلوب های تئوریک می شمارد . دزن بود پسم به " شهود آبی و الهام " عقیده دارد . (مترجم) .

اجتماعی با انسان‌های دیگر متحد گردد .

پسینک آنالیز در سراپای حیات ایدئولوژیک و فرهنگی جامعه امریکارسوخ دارد . این تئوری به‌نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان سوژه‌های بسیار فحیح عرضه می‌دارد : جاذبه‌های جنسی ، پدرکشی ، مقاربت با محارم ، ماخذ قرارداد و بیروی از نام‌های (سمبل‌های) خسواب و خوابناشی ، شهود آنی و الهام ، انگیزه‌های ناخودآگاه . خلاصه آنکه هرچه بخواهید پیش‌نهاد میکند سواى حقایق زندگی . هنر ، سیاست ، تاریخ و بیک سخن تمام جوانب حیات اجتماعی برپایه تئوری پسینک آنالیز تفسیر و ارزیابی میشود .

سه‌نمایشنامه نویسر عمده امریکائی : آتور میلر ، ادوارد الی و تنسی ویلیامس آثارى تهیه میکنند که در آنها نام‌های پسینک آنالیز و انگیزه‌های فروید یستی و باروحیات اکزپستانسیالیستی تبه‌کاری و درماندگی آمیخته است .

در باره اسلوب نوینی که مورخین باید برای پژوهش‌های خود بکار برند نیز مطالب بسیار گفته میشود . " نیویورک تایمز " در شماره ۳ ژوئیه سال ۱۹۷۱ نوشت : " اسلوب نوینی کسه مورخین بکار می‌برند و از تمام اسلوب‌های دیگر با سرعت بیشتری در حال رشد است اسلوب تحلیلی پسیکولوژیک تاریخ است . پژوهشگران و مورخان دارای معلومات پسینک آنالیز شیوه تحلیل فرآیند را برای کاوش در کنه‌نبروهای نهان روانی که در تعیین چگونگی رفتار انسان ها نقش فاطح دارند ، آماده ساخته اند " . . .

تئوری پسینک آنالیز نه تنها تاریخ بلکه نقد کونونی کارگران ، سیاه‌پوستان ، زنان ، جوانان رانیز در زمینه مبارزه عبقاتی تحریر میکند .

در تئوری پسینک آنالیز فروید به زنان انواع پیوپ ذاتی نسبت داد میشود : طبیعت هیپستریک ، نقصان رشد جسمانی و روانی (آنفانتینیسیم) ، سرشت غیرفعال (پاسیف بودن) خود نمائی ، شهرت ظلمی ، حسادت و غیره . شاکردان و پیروان فروید و نیز نئوفروید یست‌ها نظریه فروید را در باره زنان بخور عمده بدوین تغییر حفظ کرده اند : باینجهت طبیعی است که من بینیم جنبش روزافزون آزاد بیختر زنان در امریکا تمام نظریات فروید یستی و نئوفروید یستی را با خشم تمام مردود اعلام میکند .

انحصارگران امریکا امروز بویژه از جنبش سیاه‌پوستان در راه آزادی و برابری حقوق هراسانند و همین جهت هر تلاشی را برای اشاعه نظریات فروید یستی در این جنبش تشویق میکنند . در این زمینه اخیرا توسط دو تن از پزشکان بیماری‌های روانی بنام گریب و پیرایس کتابی تحت عنوان " خشم سیاه " انتشار یافت که با مخالفت و اعتراض شدید روبرو شد . جانت سیکس بانوی سیاه‌پوست در شماره ماه مارس سال ۱۹۷۱ مجله " The Black Scholar " در انتقاد از این کتاب نوشت : " کتاب " خشم سیاه " مجموعه ایست از دعاوی بسیار رایج در باره سیاهان که بر اساس نظریات سست پسینک آنالیز فروید و حوادث دردناکی از زندگی چند سیاه پوست بسنآزید بخت تنظیم شده است " .

ماد دیگر نیازی نمی بینیم که در باره چگونگی تعبیر و تفسیر فروید یستی و نئوفروید یستی رفتار کارگران مبارز و کمونیست‌ها به تفصیل بپردازیم . در این زمینه نیز همان تکرار مکررات مشاهده میشود : عصیان علیه قدرتها برپایه عقده اودیپ (فروید) یا " شکن بروز ناتوانی شخصی برای غلبه بر هیجانات درونی ناخودآگاه خویش " .

بدینسان تئوری پسیک‌آنالیزیه طبقه‌حاکمه کمک‌میکند تا مسئولیت خود را در قبال وضع فلاکت‌بار زحمتکشان در نظام سرمایه داری بگردن زحمتکشان بگذارد و کارگران ، سیاه‌پوستان ، زنان و جوانان را وارد که در عالم درونی روانی خویش مستغرق شوند و از جستجوی عدل واقعی سستگری منصرف گردند .

بطوریکه دیدیم از تلاشهای عدیده برای اصلاح و تکمیل فروید بسم در عین حفظ احکام اساسی آن ، هیچ نتیجه‌ای بدستنیامد . باینجهت در محافل علمی کشورهای غربی مخالفت با فروید بسم و انتقاد از اصول "متد ولوژیک و فلسفی آن شد تمیگردد . مارکسیسم - لنینیسم و روانشناسی مبتنی بر نتیجه‌گیری‌های آن دعاوی فروید بسم را درباره انسان ، فرهنگ و جامعه مورد انتقاد عمیق و همه‌جانبه قرار داده اند .

در سال ۱۹۲۰ لنین ضمن مصاحبه با بانوکلا راستکین علل اشاعه فروید بسم را در جامعه سرمایه داری و نقش آنرا در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی توضیح داد . کلاراستکین مینویسد که لنین کتابی را که در دین درباره بحث زن انتشار یافته بود در آن برای "تایید" شیوه برخورد مارکسیستی از احکام فروید بستی مد گرفته شده بود مورد انتقاد قرار داد و گفت : "استناد به تئوری فروید نیز اکنون یکی از هوسبازی‌های مد روز است . من به تئوری‌های مرسوم به جنس که در مقالات و گزارش‌ها و پروشورها و غیره و خلاصه در نشریات خاصی تشریح میشود که در لگن جامعه بورژوازی گل کرده اند با نظر بی اعتمادی مینگرم . من بکسانی که مدام غرق مسائل مربوط به جنس هستند و مثل مرتاض هندو به ناف خود چشم دوخته اند ، اعتماد ندارم . . . این اشتغال هر قدر هم که بکوشند آنرا عصیانگرانه و انقلابی جلوه دهند در آخرین تحلیل خصیلت کاملاً بورژوازی دارد . . . برای آن در حزب و در میان پرولتاریا مبارزگاه به ماهیت طبقاتی خویش جانی وجود ندارد ." ("خاطرات درباره لنین" ، جلد ۵ ، ص ۳۳ ، سال ۱۹۶۹ ، چاپ مسکو) .

از آنهنگام دانثر روانشناسی بویژه در اتحاد شوروی گام بلندیه به پیش برداشته است . تعالیم باولف درباره فعالیت‌عالی عصبی و واکنش شرطی مبنای علمی روانشناسی قرار گرفت . مارکسیسم - لنینیسم مفهوم علمی مقولات فلسفی مهبی چون حالت روانی ، شعور ، انعکاس واقعیت ، تصویر ذهنی ، شخصیت و فعالیت را در اختیار روانشناسی گذارد و بدینسان در نمای تازه‌ای در برابر روانشناسان گشود تا با توجه بآن قوانین تکامل روانی انسان را مکتشف درارند .

روانشناسی مارکسیستی فعالیت اجتماعی انسان را عامل عمده تکوین حالت روانی امیداند . خانواده ، مدرسه ، کار و مبارزه جمعی و مشترک برای تکامل اندیشه ها و عواطف و جهان بینی و بیگ سخن برای تکامل شخصیت انسان اهمیت فراوان دارند . باینجهت شعور که با زتاب و انعکاسی از واقعیت اجتماعی است در جگونگی رفتار انسان نقش قاطع بازی میکند . انسان برخلاف تصور پسیک‌آنالیتیکست ها موجود زبون عصبی و سیرغرائز خود نیست . انسان در جریان فعالیت انقلابی علمی خویش همراه با دیگرگون ساختن جهان خارج خود شرا نیز دیگرگون میسازد و در عرصه ماهیت اجتماعی و طبیعی خویش پیوسته مرزهای تازه و تازه‌تری مکتشف میدارد .

تجربه تاریخی نشان میدهد که بهترین شرایط را برای تجلی و تکامل شخصیت انسان جامعه سوسیالیستی فراهم میسازد . مبارزه ایدئولوژیک و از جمله انتقاد از نظریه پسیک آنالیز که طبیعت خردگرای (تعقلی) انسان و امکان ساختمان جامعه واقعا انسان گرا را از طریق انقلاب سوسیالیستی رانفی میکند یکی از وظایف اساسی مبارزه برای ایجاد چنین شرایطی در میهن ما امریکا است . ما با ساختمان سوسیالیسم در کشور خویش آنچه که هاملت در باره جامعه انسانی گفته است تحقق خواهیم بخشید : " چه شاکراری است انسان ! چه حجت والائی دارد ! چه مایه بیکرانی از استعداد در نهادش نهفته است ! . . . زینت کائنات است ! اشرف مخلوقات است ! " .

هیئت‌تحریریه مجله از تمام خوانندگان که نظاریات و ملاحظات
و پیشنهادهای خود را درباره چگونگی محتوی مجله
ارسال می‌دارند، سپاسگزار است .

برای انجام بهتر وظائفی که برعهده مجله است ، مدارس
جاری محتوی و شکل بیان مطالب منتشره در مجله را بهبود
خواهیم بخشید و توقعات خوانندگان کشورها و قاره های
گوناگون را بیشتر در نظر خواهیم گرفت .

هیئت تحریریه مجله

" مسائل صلح و سوسیالیسم "

شماره حساب بانکی مجله

"مسائل بین المللی"

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

آدرس ما برای مکاتبه

P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ،
به تشریح مسائل تفویک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .
مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "
که نشریه تفویک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات
و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه میشود .
در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱۱ و ۱۲ (نوا میس —
دسامبر سال ۱۹۲۱) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ رسیده
است .

فهرست مقالات

<u>صفحه</u>	<u>مؤلف</u>	<u>عنوان</u>
۱۴ - ۵	<u>ویلیام کاشتان</u> دبیرکل حزب کمونیست کانادا	اکتبر کیروجهان معاصر
۲۴ - ۱۵	<u>اریشر هونگر</u> دبیراول حزب سوسیالیست متحد آلمان	علم و سیاست در جامعه سوسیالیستی و تجربه جمهوری دموکراتیک آلمان
۳۴ - ۲۵	<u>تسولا دراگوچوا</u> عضو پرووی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان	اتحاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی
۵۱ - ۳۵	<u>ژورژ کونیو</u> رئیس انستیتوی " مویس تورز "	درباره خصیلت تضاد های جهان معاصر
۵۸ - ۵۲	یان پراژسکی	تعمیر صلح
۶۷ - ۵۹	<u>کوستاس پافیتیس</u> <u>حمید صفوی</u>	درباره نیروهای محرکه انقلاب سوسیالیستی
۷۱ - ۶۸	<u>گ . کیسم</u> آ . کائوفمان	درباره منشاء نظریات سوسیالیستی در کشورهای در حال رشد
۸۲ - ۷۲	<u>و . پری</u>	درباره باصطلاح سوسیالیسم " انسان گرا "
۹۰ - ۸۳	<u>جوزف زینولدس</u>	فریید یسم و کنوفرید ویسم

دوره آموزشی

ردیف	عنوان	تعداد	نوع
۱	آموزش مبانی	۲۰	تئوری
۲	آموزش عملی	۱۰	تجربی
۳	آموزش تخصصی	۱۵	تئوری
۴	آموزش مهارت‌ها	۱۰	تجربی
۵	آموزش پژوهش	۱۰	تئوری
۶	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۷	آموزش پروژه	۱۰	تجربی
۸	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۹	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۰	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۱	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۲	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۳	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۴	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۵	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۶	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۷	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۸	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۱۹	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی
۲۰	آموزش کارگاه	۱۰	تجربی

بها در همه جا معادل ۴۰ ریال